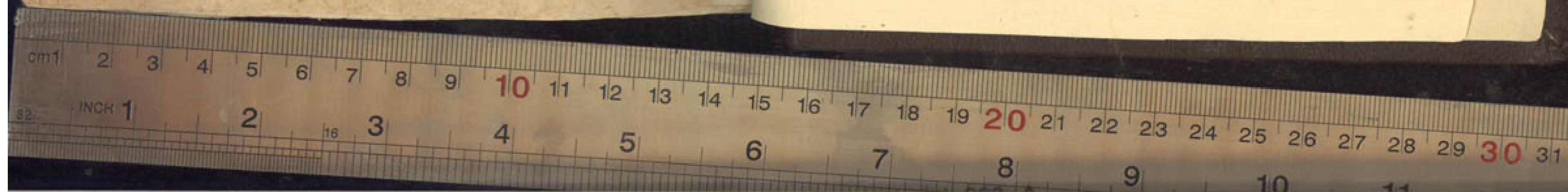
٢٦



نغمهٔ عشاق

مالکه میرزا قاسم علیک



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله السمیع الذی له الغناء والشکر للغنی الذی له الملک والبقا بنام ناطقه آرائی
که این نشید کن علغله حیات در جادی گوی کون و مکان انداخته و به ترانه
الست بربکم ولوله جلال در گنبد چرخ بلند ساخته بهویت ذات و وجوب
صفاتش ساز هستی ترنم ریز و بم بغوله نغمش هوش گوش نفوس در ارواح ترانه
بی زمزمه نیر بلبان لبان اهل حجاز و عراق با هنگ لا اله الا الله لبریز
و ارغنون ابدان به اوتار عروق و تار اوتار بنوای لیس فی الکاینات الا هو
نغمه خیز نه موسیقار منقار مرغان چمن بنغمه وحده لا شریک له سرایست بل

هر گیاه

هر گیاه و برگ کاه بر وجد و حالتش گواه زمزمه انا ربکم الله تعالی جان در
تن دمیده و نغمه خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا خلعت خلافت
پوشانیده اگر صدا نفخت فیه من روحی با ارغنون ابدان گوک نکردی
نغمه انا الحق از لب حلاج مست بر نکشیدی هر که سر قل الروح من امر ربی نفهمیده
مختوم بختم الله علی قلوبهم گردیده بنجس دلا و بر نغمه اقرب الیه من حبل الورید
جان در تن رقاص رقصید و بناله درد آمیز ارجعی الی ربک راضیة مرضیة نفس
از مضایق جسمانی خلاص گوش کرد و بسامعه شنید که دمی از گوشش نیامد و دو دیده
انجم چه دیده طلاسم بیدار بحیرت کشیده بهر حرکت سماع اصوات و بهر صوت
وصد ار نغمه دگر کار

مثنوی

ای پر از سوز از تو هر سازی / وز تو هر پرده ربست صد رازی
ای به هر پرده از تو صد نیرنگ / وی به هر نغمه از تو صد آهنگ
ای تو بی پرده و به پرده در / پرده دار و هم تو پرده در
از تو صد جلوه در وجود و شهود / هست از تو نمود جمله وجود
بزم پر او زرم از ای / هر دمی تازه جلوه فرمائی
دود دفو نامحدود برعهد لبب ... زبان گا

لشنید انا افصح العرب والعجم از کلام مبارکش و طلحن زینوا القران باصواتکم
مترنم گویند نغمه گیرها لیس منا من لم یتغن بالقران از زبان صداقت
بیان اوست و ترتیله تعلموا القران و غنوا به منسوب بلسان رسالت بنیان
او کریمه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی در شان او و حدیث
ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی یتغنی بالقران از لب گوهر فشان او به برکات
نفس والا نفس سامعه شنفه عنبر نغمه را وید بکشته آل و اصحابش صلوات الله
علیهم فرمایند بیت نظم شمع بطحا چراغ بیت حرم صدر و بدر
جهان جهان کرم شه گردون سریر و انجم جیش مشغل فروزنده دامان
قرلیش بوالبشر خوشه خرمن او روضه خرم بوی همکن او
در رسالت مدرس ادریس در سعادت مساعد برجیس در اکبر کشتی بیت ابدا
نوح ساکن جودی ولایت روح صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
اما بعد میگوید احقر العباد محمد نور الله ابن محمد مقیم الدین العبد الغفوری
نسبا و الاعظم پوری موطنا و الجهانگیری مسکنا و الحنفی مذهبا و الجشتی
الصابری

الصابری مشربا و القادری و الرحمانی مسلکا که بر ضمیر منیر نغمه سنجان بستان
حال و زمزمه پردازان بوستان قال و مقال اظهر من الشمس و ابین من الامس است
که در باب سماع و غنا قدیما و حدیثا و اعتقادا و عملا اختلاف فی بین
العلماء واقع گشته و در زمان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی
سماع از میان خواص و عوام رواج پذیرفته و این امر بنظر ظاهر
بینان موجب طعن و تشنیع در شان مستمعین و ارباب علم و یقین
میشد خصوصا در این زمان که حضرت پیر و مرشد برحق عاشق موحد
مطلق شمع انجمن اسرار پروانه روی دلدار مستغرق صدای کن فیکون
کاشف اسرار والله یعلم و انتم لا تعلمون شهسوار میدان عشقبازی
تند غرام بادیه جانگدازی کاسر اصنام غیر و غیریت ناصب اعلام
وحدت و وحدانیت مرکز دایره پرکار وجود مهبط تجلیات انوار و شهود
زمین جاریا لشی لاریبی صدرنشین محفل مشاهدات غیبی طایر هوای
لامکانی سایر عمای سبحانی ذبیح خنجر رضا و تسلیم جریح سکین من اتی الله

بقلب سلیم فرشته در صورت انسان در عین نور ذات رحمان شیفته
بینش محوبیت وفنا غضنفر بادیهٔ لا اجمعی تنها مهدی که مرا من رآنی ہمی
از رحمت لن ترانی دلش مصبوغ بصبغة الله و دهنش مصروف
فثم وجه الله محو ضدبات جلال ربوده نفحات جمال غواص بحر معانی
مبرا از ترکیبات ما اعظم شانی مدرس نحو عشق و عرفان محدث
حقایق وحدت و حدت قبلهٔ طالبان فضل و شهود فارغ از قید تشنیع و
نمود ساقی جمعی نه اسرار سرشار باده بی خمار غزال صحرای الوهیت
شهباز هوای هویت سر حلقه جرعه کشان کاس وصال جام دلش
از بادهٔ عشق لبریز و مالامال مرد میدان جاهدوا فی سبیل الله قاتل
غیر الله بصمصام لا اله الا الله قولش بکتاب و سنت موید یا طرح جلوه
مطلق در مقید نشانه ضد رنگ عشق نیرنگ ربوده نفحات مطلق
از بیرنگ جامع فضایل انسانی مستجمع کمالات نفسانی مظهر فیوض
ربانی مصدر ایات رحمانی کاشف غطایای الحدق و تعین یکسی بردا

ختم لشتن مصطبهٔ اشراق ستبوس خمخانهٔ حسن اخلاق قایل کلمهٔ الحق و
منهمک دریای هستی مطلق خوشنویس نقش الکارستان جشنت
بهمین نمروا ورده ام از بهشت مورد خطاب من یوتی الحکمة فارس
مضمار طریقت و شریعت دانای رموز کاف و نون آشنای غوامض
تجرد و شئون عارف معارف وحدت و حجب عالم معالم الطول
و شهود برده گنج اسرارش مدارک و تنزیلات مفسر معانی کتاب و
سنت بلا تقریب وا و بای احتیاطش مستحب واجب شمرده و
اقرانش بکروه سوء معصیت کمال برده واقف غوامض دین متین
افتخار رکانهٔ مسلمین چراغ افروز بزم توحید مصباح شبستان
تجرید چهره پرداز عرایس حق الیقین صورت طراز معانی الصدق
و تعین پرده برانداز صور مطالب جمیعات نقاب کشای مخدرات
برکات و دلالات تخمبند چمنستان حقیقة شهسوار عرصهٔ معرفت
آیینه وار نفوس نبات وشاح کاشف غطاهای ماهیات نفوس

دار و اح در یکتای بحر صفوت و صفا محیط مرکز علم اعنی حضرت بند شکسته حالان
مرهم خسته بالان دستگیر بیچارگان دلدار غمخوارگان معدن الجود
والاحسان منبع البر والامتنان حاجی الحرمین کهف الثقلین قطب ربانی حضرت
مولانا و مرشدنا و شیخنا شاه عبد الرحمان ادام الله ارشاده و افاضه مادام
الملوان مثنوی پیر ارشادی که از زبانش قول افکند در مجمع ابلیس هول
پیر نورانی که از سینهٔ او مست و بیخود شد کسی گو یافت تو پیر ربانی
که چون خنده کند مرده صد ساله زنده کند پیر حقانی که چون و سنت دمد
جان تو از نفس و شیطان وارهد پیر تحقیقی که چون از کار او نور می بارد
همه گفتار او جهد کن تا مست نورانی شوی تا ز تقلیدی بتحقیقی روی
جناب ممدوح هستی خود را فنا فی الله کرده و باقی بالله گشته و از
فرائض بتقرب نوافل پیوسته در خانه خود مسکن گزیده و فارغ از
محنت این و آن گردیده و دامن همت از لذات عالم بر چیده و غنچه وار
خود را در خود کشیده و در سایه رحمت رب العالمین آرمیده همچو استماع سرود

حلال

حلال که موجب از دیاد حال و مقید حصول کمال گشت بر ملامتی نمایند
بنابر آن ما بین عوام و بعض خواص شبهها وصف ارادت و عقیدت ظاهری
سوء ظنی و آثار بدگمانی هویدا چنانچه روزی فاضلی در محفل فیض
منزل بتحقیق مسئله غنا متوجه گردید عند المناظره چهار دعوی بگذارش
رسانید اول اینکه بر حرمت غنای مطلق اجماع مجتهدین اربعه ثابت است دوم
اینکه احادیث اباحت سماع که در بخاری و مسلم و غیره کتب صحاح
مرویست نزد فقها معتبر نیست سیوم اینکه روایات اباحت غنا و دف و
بربط و عود و غیره مزامیر که علمای شافعیه نوشته اند قابل اعتبار نیست
و بمقابله قول امام ابو حنیفه صدیقی با قول مجتهدی اعتبار را نشاید
چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابو طالب مکی و غیره که علمای فرقه صوفیه اند
قول آنها لایق استناد نیست چون فاضل موصوف راه افراط و تفریط
پیموده هر چهار دعوی مذکوره خلاف جمهور علما و مخالف شریعت
بیضا محضه بنابر آن از حضرت مولانا دام ظلهم و برکاتهم این کمترین

خدام الشرف الدثار والابرار تالیف رساله در تحقیق مسئله سماع
بر وفق اصول و فروع که جمهور علما بر خلاف آن نباشند مشرف گشته
خاکسار با وصف کم مایگی و بی بضاعتی حسب الحکم مطاع واجب الاتباع
و امتثال ارشاد لازم الانقیاد بتحریر این رساله ذخیره اندوز سعادت
کوشید و آنرا بر مقدمه و ابواب ثلثه و خاتمه مرتب ساخته بازالة القناع
عن وجوه السماع موسوم و به نغمه عشاق ملقب گردانید مقدمه مشتمل است
بر سه افاده افادهٔ اول در معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا و تغنی
و فرق میان هر یک افادهٔ ثانی در بیان تغنی که در قرآن مطلوب
و مرغوبست و تغنی که در فن موسیقی مستعمل است افادهٔ ثالث در
بیان اینکه اصل سماع از کی مشروع گشته و پیش از زمان
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم هم در شرایع سابقه بوده یا نه باب اول در
اباحت سماع و آن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در احادیث
مثبتهٔ سماع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سماع صحابه کرام علیهم السلام

وان فصل مختوم است بفصول ثلاثه فصل اول در ذکر اقسام ثلثه حدیث
و اینکه احادیث مذکوره هر یک قسم حجت است و سر ترجیح حدیث بر قول
مجتهد فصل ثانی در ثبوت اجماع بر اباحت غنا بر وفق قاعده اصول
مشعر بر اینکه جمله افعال غیر مقیده بسنت ادنی منزلت افعال
نبی اباحت است فصل ثالث در ابطال احتمالات ثلاثه که مدعی حرمت
را بر اباحت متوهم میگردد اول وجه یکی اینکه در صحت احادیث کلام
کنند دوم اینکه بعد قبول صحت ادعای نسخ اباحت نمایند سوم اینکه
علی ای خلف السلف فادح افعال سلف پندارند فصل چهارم در آثار و اخبار
مثبتهٔ سماع مجتهدین اربعه و تلامذهٔ آنها و ذکر فقها و ائمهٔ دین از
تابعین و تبع تابعین رضوان الله علیهم اجمعین باب ثانی در روایات
کتب معتبرهٔ فقهیه و اقوال ائمهٔ دین که در اباحت غنا و ضرب دف
و طبل و غیره آلات مباحه وارد گشته و آن مشتمل بر چهار فصل
است فصل اول در ذکر روایات اباحت از کتب اهل سنت

فصل دوم در ردّ و ابطال اباحت از کتب ائمه فصل سیوم در تحقیق معارف
و مزامیر و ملاهی مشتمل بر سه قانون قانون اول در معنی لغوی و عرفی
معارف و مزامیر و ملاهی و ملاعب قانون دوم در اقسام ملاهی و ملاعب و
بیان احکام هر یک قانون سیوم در انواع مزامیر و معارف و احکام آن
در تحلیل یا تحریم فصل چهارم در ابطال دعوی چهارم مدعی با اینکه بر قول
علمای صوفیه اعتماد نیست باب ثالث در جواز آیات و احادیث و
روایات فقهیه که علمای محرمین از آن بر حرمت غنای مطلق
تمسک می کنند و تکفیر مباشران می نمایند و افراط و تفریط نموده در حق
و اباطیل خلط می سازند و آن مشتمل است بر دو ضابطه در اصول حدیث
و اصول فقه و هدایات چند هدایت اولی در ذکر آیاتی که از آن اهل
تحریم حرمت غنا استنباط می کنند و جواب آن هدایت ثانیه در ذکر
احادیث موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
از روی کتب معتبره هدایت ثالثه در ذکر احادیثی که در کتب صحاح

از ک

هرگز یافته نمی شوند مگر در کتابها مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
نیست یا در بعضی رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند هدایت رابعه در
ذکر احادیث که اهل تحریم تعصباً اختراع و انتشار کرده شهرت داده اند
و نشان در کتب احادیث اصلا یافته نمی شود هدایت خامسه در ذکر احادیثی
که در تحریم غنای مقترن بمنکرات در کتب صحاح یافته می شود منکر
منکرین تعصباً تحریم آنرا در حرمت غنای مطلق می پندارند خاتمه در
آثار و فواید سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکرات
اربعه تذکره اولی در آثار و فواید سماع که موجب وجد و رقص و طرب
سامع می گردد تذکره ثانیه در احادیث و آثار و اقوال علمای که در باب
وجد و طرب وارد گشته تذکره ثالثه در شرایط سماع و اسباب محرمه آن
آنکه اهل شریعت بدان تصریح نموده اند تذکره رابعه در آداب سماع
که اهل طریقت بدان تاکید فرموده اند و هذا اوان الشروع فی
المقصود ه بگوش مستمعان خموش باشید آماده صد خروش

مثنوی اغانی نغمه عشاق

ها شنید مثنوی می سرایم نغمهٔ عشاق سوز تا بوجد آرم همه آفاق را
مدتی جان و دل خود سوختم تا که من این نغمه را آموختم لیکه پنهان
داشتم این راز را چونکه می جستم کسی دمساز را مدتی این رازها
در سینه ماند مدتی در خاک این گنجینه ماند لیکه تا کی سر حق ماند خفی
آیه نکنز اشد منجلی خود بخود این نغمه آخر شد عیان گشت آشوب
زمین و آسمان کوه سوای نغمه ساز و همچو گاه جستم این نغمه ساز د
همچو آه نیست این آواز ناقوس صنم هست این آواز لبیک حرم برهمن
زان بکشد زنار را بگذارد این نغمه پندار را میزند گاهی صنم را بر صنم
میزند گاهی سر خود را بهم در اندازد ز خود ناقوس را میزند با هم کف
افسوس را مرده میگوید دم عیسی است این تا ابد ای عالم بالاست این
مقدمه مشتملست بر سه افاده افاده اول در معنی سماع و غنا بدانکه معنی
سماع بالفتح در لغت ذکر مسموع و بالکسر ذکر نیکو و همچنین است معنی
سماع بالفتح والکسر قال فی القاموس السمع حس الاذن والاذن

وما وقر

وما وقر فیها من شیء تسمعه را اند کر مسموع و بکسر کو سماع و در اصطلاح
عبارتست از مسموع مطبوع مرا حادیث شود از حسن صوت و کلام موزون
و معنی لغوی تغنی و غنا سرود گفتن و آواز طرب دهنده رود فی
القاموس والغناء ککساء من الصوت ما طرب به و سماع رجل وغناه
الشعر و به تغنید تغنی و معنی عرفی تحریک و ترجیع آواز است بالحان
وضم کردن تصفیق مناسب آن قال القهستانی فی جامع الرموز شرح مختصر
الغنا بالقصر والمد لغة التغنیة یقال غنی تغنی تغنیة و بفارسیه سرود
گفتن و عرفاً تردید الصوت بالالحان فی الشعر وانضمام التصفیق بالالحان
و مناسبة التصفیق لها انتهی پس تقدیر بیان سماع و غنا فرق اعتبارست
و بعضی غنا را مخصوص گفته اند با ستماع اشعاری که در ذکر اغانی باشد
با حسن صوت چنانچه مولانا فخر الدین زرادی گفته است ان السماع
دون الغناء لانه استماع الاشعار التی تکون فی ذکر الغوانی مع حسن
الصوت فالسماع مطلق والغناء مقید والمطلق خارج عن حکم

المقید فاذا کان السماع فارغا عن وصف الغناء فهو مباح بالاتفاق لانه
مجموع من الصوت الحسن والکلام الموزون وسماعهما فی الشرع جایز
بلا خلاف اذ کل واحد منهما حسن لمعنی فی عینه انتهی وقال ابوطالب
المکی فعله پس از معنی لغوی واصطلاحی سماع وغنا فرق بین میان هر دو
واضح گردید وبعد ازان رسید که نزاع وخلاف فیما بین العلما در تغنی
بمعنی سرود گفتن است نه در سماع که عبارت از سرود وشنیدن قول جمیل است
باحسن صوت. افاده ثانی باید دانست که در حدیث صحیح آمده است زینوا القرآن
باصواتکم یعنی آرایش دهید قرآن را باوازهای خود ونیز فرمود
صلی الله علیه وسلم لیس منا من لم یتغن بالقرآن نیست از ما هر که تغنی نمیکند
بقرآن ونیز فرمود تعلموا القرآن وغنوا به بیاموزید قرآن را وتغنی کنید
بدان وهم در حدیث آمده ما اذن الله لشیء کاذنه لنبی یتغنی بالقرآن
یجهر به یعنی گوش نمی نهد وسماع نمیکند حق تعالی هیچ چیز را همچو گوش نهادن
وسماع کردن وی پیغمبر نیکو آواز را که تغنی میکند بالقرآن یعنی میخواند

قرآن

قرآن را وجهر میکند بدان ونیز در مدح خوش خوانی ابوموسی اشعری رض
فرموده است اعطی مزمارا من مزامیر آل داود یعنی داده شده است
ابوموسی را نوای خوش از خوش آوازیهای آل داود علیه السلام ازینجمله
احادیث معلوم میشود که مطلق تغنی در شرع محمود ومرغوب است بلکه
ادای قرآن بدان مطلوب میشود اما در بعض احادیث وارد شده که
قرآن را بطور غنا خواندن جایز نیست حتی که تصریح نموده اند که اگر تالی
قرآن قصد بالحان موسیقی ادا نماید آثم وبزه کار میگردد وعمل واعتبار
بهر دو حدیث متعارض ومتناقض که دال بر مدح وذم غنا هستند غیر
ممکن پس بنا بر توفیق بین الاحادیث تحقیق اینمعنی مقدم افتاد
که غنای محمود کیست ومذموم چیست تا بیان تجوید قرات وترجیع
که در غیر کلام مجید مستعمل است فرق بین میسر آید بنا بر ضرورت نقل
کلام صاحب مدارج النبوه که بدین خصوص است اینجا واجب افتاد وآن
اینست اختلاف کرده اند علمای در مسئله تغنی بقرآن بعضی مطلقا

جایز دارند بی آنکه لازم آید افراط در مد و اشباع حرکات و مانند آن
و اگر چه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دایره
انصاف است آنست که تطریب و تغنی بر دو وجه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا
طبیعت و سماحت کنند بدان بی تکلف و تمرین و تعلیم بلکه چون گذاشته شود
با طبیعت سر ایشان آرد آن تطریب و تحسین را و این جایز است اگرچه بیارد در
زیادت تزیین و تحسین چنانکه گفت ابوموسی رضی الله عنه اگر من میدانستم
که تو می شنوی زیادت میکردم تزیین و تحسین آنرا و کسیکه هیجان میکند
او را طرب و حسرت و شوق مالک نمی شود نفس خود را و صبر نمی تواند کرد
از تطریب و تحزین و تزیین صوت در قرائت پس وی معذور است
نه متصنع و متکلف است نه متکلف و اینست مراد بصوت عرب و لحن
عرب و این قسم از تغنی است که میکردند آنرا صحابه و می شنیدند آنرا
و این تغنی محمود است که متاثر میکرد بدان تالی و سامع و وجه ثانی
آنکه بضاعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماحت

بدان و حاصل نشود مگر به تکلف و تصنع و تمرین چنانکه آموخته
می شود بانواع الحان موسیقیه بسیطه و مرکبه بر ایقاعات مخصوصه و
اوزان مخترعه که حاصل نمی شود مگر بتعلیم و تکلف و اینست که مکروه
داشتند آنرا سلف و انکار کردند قرائت بان وجه و هر کسیکه علم است
او را باحوال سلف میداند قطعا که ایشان مبرا اند از الحان موسیقی
که بتکلف کرده شود بان بر ایقاعات و حرکات موزونه معدوده و محدوده
و ایشان پرهیزکارتر اند که بخوانند قرآن را بان طریق و تجویز کنند
آنرا بلکه میخواندند به تحزین و تطریب و تحسین صوت و این امر ثابت مذکور
در طبایع و نهی نکرده است از ان شارع بلکه ارشاد کرده است بان و خوانده
است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه بسوی آن
و فرموده که نیست از ما هر که تغنی نکند بالقرآن ذکر هذا الکلام فی اشعة اللمعات
اینست افاده ثالث در آنکه منشور و ثبوت سماع از زبان انبیای سابقین
تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام اجمعین شده آمده است چنانچه

[illegible]

بیان در کتب سلف و خلف مسطور است از اجله علمای متقدمین مخدوم
علی ابن عثمان الغزنوی در کشف المحجوب و از متاخرین شیخ عبد الحق دهلوی
در مدارج النبوة انچه درین خصوص نوشته اند مشتی نمونه خرواری نقل کرده
می اید تا واقفین سوء انتباهی فرماید صاحب کشف المحجوب در باب سی و
سیم بیوت بدانکه سماع را اندر طبایع حکمها مختلف است همچنانکه ارادت
اندر دلها مختلف است و ستم باشد که اندر آن بر یک حکم قطع کند و جمله مستمعان
بر دو گروه اند یکی معنی شنوند و دیگر انکه صوت شنوند و اندرین هر دو اصل
فواید است و آفات از انچه شنیدن اصوات غلیان آن معنی باشد
که اندر مردم مرکب بود اگر حق حق بود و اگر باطل باطل کسی که مایه طبع
فساد بود انچه بشنود همه فساد باشد و چیزی که این معنی اندر حکایت داود
علیه السلام بیاید که چون حق تعالی او را خلیفه خود گردانید او را صوتی
خوش داد و حلق او مزامیر گردانید و کوهها را رسایل وی گردانید تا
حدیکه وحوش و طیور از کوه و دشت بسماع آواز وی بیامدندی

داب از

و آب از رفتن بایستادی و مرغان از هوای افتادندی و اندر اثار است
که یکماه خلق اندر صحرا هیچ نخوردی و اطفال نگریستندی و شیر نخواستندی
و هرگاه که خلق از انجا باز گشتندی بسیار مردم از لذت کلام و صوت
و لحن وی مرده بودندی تا حدیکه گویند که یکبار هفتصد کنیزک عذرا بشمار
امده بود که مرده بودند و چهارده هزار پیر نیز مرده بود الی آخر الحکایة
انتهی و تفصیل این حکایت شیخ عبد الحق علیه الرحمه در مدارج النبوة آورده
است که چون مبعوث شد داود علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل
بخواند زبور را بر ایشان گرسنه میشد تا هفت روز نمیخورد و نمی
نوشید و نمیآمد تا از بستر اهل میکرد و سلیمان را که ندا در میداد در
گرانها و کوچها و دشتها و کوهها و دره ها که داود می نشیند فلان روز
و تکلم میکند بعد از آن بیرون اورده میشد برای وی منبر بسوی
صحرا پس مینشست بر آن و سلیمان استاده می بود بر سر وی و می آمدند
انس و جن و طیور و وحش و هوام و بیرون می آمدند ابکار و

محمد را ن گریست میکرد از سوز اش پس رجوع کرد داود و در ثنا بر خدا
بجهت بکریه شرا و از گشت و میخواندند زبور را پس می مردند طایفه از شنوندگان
پس از ان شروع کرد او در نوحه کردن بر گناه کاران از پس می مردند طایفه از
ایشان پس چون گرم میشد صوت بحلق و سخت می گشت میگفت مر او را
سلیمان یا نبی الله سخت شد صوت میان مردم و پاره پاره شدند شنوندگان
بر زدی می افتاد داود و بیهوش میگشت و بر داشته می شد بر سریر و برده
میشد بسوی خانه و ندا میکرد سلیمان در مردم که هر کرا خویشی و دوستی
کشته یا مرده بگوید او را و بیرون آرد پس می آوردند زنان سریر ها را و می
ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود برسید افتاده شنیدند و می بردند
شوهر و چون بهوش میآمد داود روز دوم می پرسید از سلیمان و میگفت
چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل پس میگفت مرد یا نبی الله
فلان و فلان و میشمرد نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد
و نوحه میکرد داود و میگفت ای خشم میکنی تو خدایا بر داود که همراه ها

نبردند از خوف تو یا شوق تو پس لحق آوات داود و همچنین با مجلس دیگر
اقامت کرد از این حال تا آنکه خواست خدای عز و جل از نشئها و نیز
در همین معجزه حسن صوت خداوند سبحانه آتینا تا میفرماید و لقد آتینا
داود منا فضلا یا جبال اوبی معه و الطیر و در تفسیر قول سبحانه الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه و همچنین در تفسیر و اذا سمعوا ما انزل
الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق مفسران
تصریح نموده اند که مراد سماع است سماع قرآن باشد یا ذکر از موعظه
و حکم چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در عوارف میگوید
که این سماعیست که متفق علیه است خفا نیست او در منی لف نیست دران
هر کس از اهل ایمان و این سماع مستجلب رحمت است از پروردگار کریم
انتهی پس معلوم شد که اباحت و مشروعیت سماع محل اختلاف نیست
و نیست اختلاف بلکه در تغنی و در صدد معنی لغوی و اصطلاحی غنا
و تغنی گذشت و با جتماع لغت و اصطلاح عقلا غنا از چهار صورت

سرودن نیست بلکه ترنم و تکلم شخصی بکلام موزون والحان طرب
افزون برای تنشیط خاطر خود گاهی سرایندن او برای سماع
دیگری بدون آنکه انرا پیشه کرده باشد یا نفعی بدان بهم رساند سیوم
سرایندن او برای شنوانیدن غیری بطریق کسب و حرفت و طمع و اخذ
اجرت چهارم شنیدن آواز خوش و کلام موزون و صدای طرب انگیز
از انسان باشد یا از وحش و طیر خواه از الات غنا از هر جنس که
باشد اگرچه از قول مدعی مذکور حرمت جمیع اقسام مسطوره مفهوم
میگردد لیکن حکم شرعی هر یک قسم در باب دوم معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
هرچند بسا امور متعلقه مبادی باقی اند که تاخیر آن از مقدمه موجب
توحش در فهم بعضی احادیث و روایات که در دلایل اباحت
منقول میگردد خواهد شد مگر از انجا که مقدمه طول میکشید و اصل مقصد
که در بیان اباحت سماع است بعید میگردید لهذا انچنان امور را
در تمهید مقدمات ثانی که بر ابطال تحریم در باب سیوم بیاید ذکر کرده خواهد شد

بحوله سبحانه

بحوله سبحانه **باب اول** در اباحت سماع و آن مشتمل است بر [illegible] فصل

فصل اول در احادیث مثبته سماع آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سماع
صحابه کرام بحضور وی علیه السلام اگرچه احادیث درین باب بطرق
مختلفه بسیار مروی اند لیکن ما اکتفا میکنیم درینجا بذکر احادیث صحیحه
که در کتب صحاح یافته میشوند و آن دوازده حدیث اند با ترجمه تسهیل
فهم خاص و عام معه شرح مختصر ذکر کرده میاید **الاول** عن انس بن مالک
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم مر ببعض ازقة المدینة مروی است
از انس بن مالک رض که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بگذشت بر
بعضی کوچهای مدینه فاذا هو بجوار یضربن بدفهن پس ناگاه رسید بدختران
که میزدند دفهای خود را و تغنین و تقلن و سرود میکردند و می گفتند نحن جوار
من بنی النجار حبذا محمد من جار یعنی ما دختران از بنی النجار که
قبیله ایست معروف از انصار و مادر عبد المطلب ابن هاشم جد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از آن قبیله بود ای خوشا حال محمد را صلی الله علیه وسلم

از جهت همسایه فقال النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الی اخبکن یا رکعت
نبی صلعم که خدا تعالی خوب میداند که من دوست میدارم شما را اخرجه
ابن ماجه اورد این حدیث را ابن ماجه قزوینی که محدثیست معروف
از ثقات محدثین این حدیث بر غنا با دف علی الاطلاق بلا تخصیص تقریب
عید و سرور وغیره دلالت صریح دارد الثانی عن الربیع بنت
معوذ بن عفراء قالت جاء النبی صلی الله علیه وسلم فدخل حین
بنی علی مرویست از ربیع دختر معوذ بن عفراء که از انصار بود گفت
در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس در آمد وقتیکه بنا بر من واقع شد یعنی
بود از شب زفاف مجلس علی فراشی کمجلسک منی پس نشست بر بستر من
مانند نشستن تو بقرب من فجعلت جویریات لنا تضربن بالدف کما
دختران که از قوم ما بود دف زدن شروع کردند و ثنا دبن من قتل
من آبائی یوم بدر و ندبه میکردند کسانرا که کشته شده بودند از پدران
ما روز بدر و در آن ندبه اشعار رجز میکردند که بدان تشجیع میکردند بر

تنال

قتال اذ قالت احدیهن گفت یکی از آنان وفینا نبی یعلم
ما فی غد و در میان ما پیغمبریست که میداند چیزیرا که فردا شد فقال
علیه السلام دعی هذا وقولی الذی کنت تقولین بگذار و این سخن را
و بگوی آنچه میگفتی قبل یعنی بسماع آنچه بدان می پرداختی مشغول
باش و این مضمون که مناسب جناب پیغمبران نیست از ان احتراز نمای
چه ادعای علم غیب خاصه خداست و حدیث مسطور صریحاً دلالت بر
حلیت غنا میکند اخرجه البخاری فی کتاب النکاح الثالث عن عائشة
رضی الله عنها انها زفت امرأة الی رجل من الانصار فقال النبی
صلی الله علیه وسلم یا عائشة ما کان معکم لهو فان الانصار یعجبهم اللهو
مرویست از عائشه صدیقه رضی الله عنها عروسی فرستاد زنی سوی
مردی از انصار پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای عائشه نبود
با شما کسیکه بنوازد بادی لهو زیرا که انصار را خوش می آید قسم لهو
که عبارت از غناست از این حدیث معلوم میشود که اطلاق لهو بر غنا

حلال صحیح است الرابع عن ابن عباس قال انکحت عائشة ذات قرابة
لها من الانصار فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اهدیتم الفتاة
قالوا نعم نکاح کرده داد عائشه زنی را از اهل قرابت خود که از
انصار بود پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرمود فرستادید آن
دوشیزه را یعنی بخانه زوج مردمان گفتند آری قال ارسلتم معها
من یغنی قالت لا فرمود فرستادید با او کسی را که تغنی کند عائشه
گفت که نه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الانصار قوم فیهم
غزل فلو بعثتم معها من یقول اتیناکم اتیناکم فحیانا وحیاکم فرمود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بدرستیکه انصار قومی اند که در ایشان غزل است
یعنی رغبت باشعار مطربه بسیار میدارند پس کاش می فرستادید صاحب العروس
شخصی را که میگفت واو میگفت ایشان را که بطریق تهنیت و مبارکبادی گفته
میشد آمدیم شما آمدیم پس زنده دارد ما را خدا تعالی و زنده دارد شما را
اخرجه ابن ماجه فی کتاب النکاح الخامس عن عائشة رضی الله عنها

ان النبی

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما فعلت فلانة یتیمة کانت عندها
مرویست از عائشه صدیقه رضی الله عنها بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چه
حال فلان زن شد یتیمه بعضی نزد عائشه پرورش مییافت فقالت
اهدیناها الی زوجها عائشه گفت که عروس ساخته فرستادم او را طرف
زوج او قال فهلا بعثتم معها بجاریة تضرب بالدف وتغنی فرمود پس
چرا نه فرستادید صحبت آن دختریکه میزد دف را و می سرائید قالت
عائشه ماذا تقول قال تقول اتیناکم اتیناکم فحیانا نحییکم عائشه گفت گ
چه میگفت یعنی آن سرائیده فرمود که میگفت اتیناکم اتیناکم یعنی آن
کلمات تهنیت که تفسیرش بالا گذشت اخرجه الحافظ تقی الدین محمد
بن الشیخ العالم مجد الدین علی بن وهب القشیری فی کتاب اقتباس السوانح
لبنده واین حدیث متقارب اللفظ والمعنی باحادیث سابقه است کما مر
السادس یا عائشة اتعرفین هذه فقالت لا یا نبی الله قال هذه
قینة بنی فلان تحبین ان تغنیک فغنتها ای عائشة ایا می شناسی

این زن سوال کرد عائشه را ای پیغمبر خدا فرمود این مغنیه فلان قوم است
دوست میداری که سرود برآید برای تو پس سرائید برای او فقال النبی صلی الله
علیه وسلم قد نفخ الشیطان منخریها پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دم
کرد شیطان در سوراخهای بینی او و مراد از نفخ شیطان در منخرهای او کنایه
از تکبر و اعجاب نفس وی است که آن زن بوقت سرائیدن خود در
حالت کمال طرب و غلبه سرور راه تکبر و اعجاب نفس گرفت از عمل شیطان است
سلوک نمودن ظاهر است که اینحالت اگر در حالت قرآن خواندن و ذکر و تسبیح
کردن عارض شود هم ممنوع است و در حدیث آمده است اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم من نفخه و نفثه و همزه و تفسیر نفخ بتکبر آمده است از
امیر المومنین فاروق اعظم رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر اینجمله
اخیر دلالت بر حرمت غنا کند منافی صدر حدیث خواهد شد که مقید
حلت است فتنه ولاتکن من الغافلین رواه النسائی السابع عن بریدة
بن الحصیب الاسلمی رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

لما رجع

لما رجع من بعض مغازیه جاءت جاریة سوداء فقالت یا رسول الله انی کنت
نذرت ان ردک الله سالما ان اضرب بین یدیک بالدف واتغنی از
بریدة بن الحصیب الاسلمی رضی الله عنه روایت آمده که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
هرگاه مراجعت نمود از بعض مغازی خود آمد نزد آنحضرت کنیزکی سیه فام پس گفت
ای پیغمبر خدا بدرستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند ترا خدا تندرست
دف زنم روبروی تو و تغنی کنم فقال لها ان کنت نذرت فاضربی والا فلا
پس گفت او را اگر نذر کرده پس بزن ورنه مزن چراکه حاجت بآن
نیست و این اشاره بعدم رغبت آنوقت است و توهم اینمعنی که لفظ والا فلا
دلالت میکند بر آنکه غنا برای ایفای نذر درست است و سوای آن
جایز نباشد باطل است زیرا که حکم بایفای نذر دلیل است بر اباحت
مطلقه چه اگرچه غنا حرام بودی پیغمبر خدا صلعم برای ایفای نذر بدان
امر نکردی بل بنا بر کفاره نذر ارشاد فرمودی چراکه کفاره یمین و نذر
حرام منصوص بنص قرآنی است حکمی بر خلاف آن از پیغمبر صلعم

امکانی نیست درین مقام شیخ عبدالحق رح در ترجمه مشکوة میگوید که
علما را در دف زدن اختلاف است بعضی مباح داشته اند مطلقاً و
بعضی مکروه گفته اند مطلقاً و بعضی مباح داشته اند در عرس و اعیاد و
مانند آن از سرورهای مشروع و مذهب صحیح مختار همین است و بعضی
در آنچه جلاجل دارد و ندارد فرقی نهاده اند و گفته اند که اول مکروه
است باتفاق و ابن حجر گفت دلیل اباحت ضرب دف است زیرا که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده بود آن زن را که نذر کرده بود دف بزند و واجب نیست
و مقرر شده است که نذر صحیح باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت
است و این مذهب جمهور ائمه است و نزد حنفیه کافی است لیکن آن
مباح و نذر نزد ما بجای مباح است و اما نذر بمعصیت جایز نیست باتفاق
پس دلالت کرد حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر قبول او مستحب
و در ما نحن فیه همچنین است زیرا که بود بمقدم تشریف رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و مسرت وی قربت و عبادت است و دلالت کرد
بر آنکه

بر آنکه سماع اصوات نساء بغنا مباح است اگر خالی باشد از فتنه
کذا قالوا و آنحضرت صلعم تعرض نکردند مر تغنی و همین زمعه
که اگر نذر کرده بزنم دف را بجهت آنکه تغنی در ذکر تابع دف
بود حیث حکم دف ذکر کرده حکم وی نیز معلوم باشد یا بجهت آنکه
تغنی مباح است شبهه که هست در دف است اگر او را نذر کرده لیکن فافهم
انتهی فجعلت تضرب فدخل ابوبکر رضی الله عنه وهی تضرب ثم دخل
علی رضی الله عنه وهی تضرب ثم دخل عثمان رضی الله عنه وهی تضرب
پس شروع کرد دف زدن پس در آمد ابوبکر رضی الله عنه در حالیکه
میزد دف پس تر در آمد علی رضی الله عنه در حالیکه ضرب دف میکرد پس تر
در آمد عثمان رضی الله عنه در حالیکه میزد دف سوم ثم دخل عمر
رضی الله عنه در حالت دف زدنش فالقت الدف تحت استها
وقعدت علیها پس بیانداخت دف زیر مقعد خود و نشست بر آن
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیخاف منک

یا عمر پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه شیطان هر اینه

میترسد از تو ای عمر انی کنت جالسا وهی تضرب فدخل ابوبکر وهی

تضرب ثم دخل علی وهی تضرب ثم دخل عثمان وهی تضرب فلما

دخلت انت یا عمر القت الدف رواه الترمذی وقال هذا حدیث

حسن صحیح غریب زیرا که من نشسته بودم وان دف میزد پس

داخل شد ابوبکر پس علی پس عثمان وان بدستور دف میزد

هرگاه داخل شدی تو ای عمر انداخت دف را روایت

کرده است انرا ترمذی وگفته که این حدیث حسن صحیح وغریب است

نقل کرده است این حدیث را صاحب مشکوة در مناقب حضرت عمر رض

مخفی مبادا که در این حدیث از لفظ ان الشیطان لیخاف منک یا عمر

وهمچنان از فقره ان الشیطان لیفر من ظل عمر که بحدیث دیگر آمده

بعضی مردم را خلجانی متوجه است وجه یکی انکه در شبه مغنیه شیطان

منظنه بعضی مردم را خلجانی حرمت غنا میکرد دوم انکه عجب است

که شیطان

[illegible]

در شیطان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خائف گشته واز عمر رضی الله عنه

خوفناک شد سوم انکه در بیت منقبت افضلیت حضرت عمر رض بر نبی صلی الله

علیه وسلم لازم میاید وان خلاف اجماع سنت جواب ملحدان مذکور انست

که عبارات رسالتماب صلی الله علیه وسلم در ضمن تمدیح حضرت عمر رض خوف

دهراسی جاریه سیاه بخوف شیطان از جناب فاروق رض کنایه واداست

واین لفظ بر معصیت بودن غنا دلالت نمیکند چه ضرور است که هر عمل

شیطانی معصیه باشد زیرا که بر بعضی افعال انبیاء علیهم السلام اطلاق عمل

شیطانی در قران مجید امده است چنانچه از ایه کریمه فوسوس لهم

الشیطان وکذا وما انسانیه الا الشیطان وهمچنین فوکزه موسی فقضی

علیه قال هذا من عمل الشیطان ظاهر است وغیر ممکن که افعال انبیاء

معصومین معصیت باشد پس معلوم شد که هر عمل شیطانی معصیت نیست اری

هر معصیت البته عمل شیطانی است وهرگاه غنا با دف عمل شیطانی از قسم

مباحات شد محذوری لازم نیامد واگر کسی گوید که معصیت نبودن

غنا سبب ایمنی و جسارت مغنیه بوده نه باعث مخافت او که سبب
خوف و اندیشه مغنیه چند امور میتواند شد یکی اینکه در ابتدای اسلام
هنگام تحریم خمر از معازف و ملاهی وغیره مذکرات خمر مطلقا ممانعت
شده بود حتی که در استعمال ظروف خمر نیز و جناب عمر رضی الله عنه
در اجرای حکم تحریم اهتمام بسیار میفرمودند اگرچه بعد راسخ شدن
حرمت خمر در ذهن مسلمین رفع ممانعت اوانی وغیره مذکرات
خمر از شارع کرده بود مگر جاریه حبشیه بزعم خود دف را منجمله معازف
ممنوعه میدانسته باشد لهذا سیاست سابقه از جناب عمر رض مخفی که باشد
دوم آنکه میتواند که جاریه مذکوره گمان برده باشد که ایفای نذر بمجرد
تغنی بعمل آید نه باینکه صرف اوقات در آن نماید خلاف مرضی حضرت
عمر باشد لهذا از آمدن شان ساکت گردید سوم آنکه جناب عمر رض که منصب
احتساب میداشتند و اشدا ایشم فی امر الله مشهور بودند بعضی مردم
در امور مباحه نیز بحضور شان مرعوب میشدند پس رعب و اندیشه از

جاریه

جاریه مذکوره چه تعجب است اما عدم مخافت جاریه نذر کرده از نبی کریم
و هر سه خلفای کرام علیه و علیهم السلام و مخافت او از خلیفه ثانی
رضی الله عنه موجب تفضیل وی بر دیگری نمیتواند شد زیرا که مخافت
که عامه سوار محتسب دور بر و مهیب تر که میباشد از بادشاه رحیم و
صاحب خلق عظیم میباشد و مجبول طبایع بنی آدم است که از شخصی
که آثار جلال و ضبط و ربط بسیار بوقوع میآید و بیشتر اوقات
مواخذه شدید در امور مباح از آن شخص می‌بینند زیاده‌تر از آن
مرعوب میشوند و از بطش وی احتیاط مینمایند بخلاف شخصی که
ظهور غلبه صفت جمال در وی زیاده‌تر معاینه میکنند چنانچه حضرت
موسی علیه السلام که نسبت بهارون علیه السلام جلال بیشتر داشت
و گریختن شیطان صفتان از مفضول نه از فاضل نظیرش
اذان است که در حدیث صحاح وارد شده که وقتیکه موذن کلمات
اذان ادا میکند شیطان ضرطه کنان میگریزد و در اثنای نماز بسر و کار

وخطوه ها شد در ابقای آن دریغ نمیکنند و در قطع صلوة قصوری نمیسازد
واز ینجا لازم نماید که اذان افضل شود از نماز بالجمله اینست که صحابه کرام
از حضرت عمر رض بسبب جلالت و شدت ایشان در سلام بسیار ملاحظه
میکردند و بعضی امور که حیا مانع میشدند از عرض آن باز میماندند و نظیر تمام
این قصه حدیثی است که صاحب مشکوة در مناقب حضرت عمر رضی الله
عنه آورده است عن سعد ابن ابی وقاص مرویست از سعد ابن ابی وقاص رض
قال استاذن عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده
نسوة من قریش یکلمنه ویستکثرنه عالیة اصواتهن گفت راوی طلب
اذن کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر رسول خدا صلعم در حالیکه نزد
آنحضرت زنان قریش بودند کلام میکردند و از آنحضرت چیزی طلب
میداشتند و در آن افزونی میجستند و در آنحال بلند میکردند آواز
خود یعنی بحضور وی صلی الله علیه وسلم بی ادبانه و دلیرانه آواز
بلند گفتگو میکردند فلما استاذن عمر قمن فبادرن الحجاب پس هرگاه

طلب

طلب اذن کرد عمر رضی الله عنه برخاستند آن زنان و قصد حجاب کردند
فدخل عمر و رسول الله صلی الله علیه وسلم یضحک پس داخل شد
عمر رض و در آنحال آنحضرت تبسم میکردند فقال اضحک الله سنک
یا رسول الله پس گفت عمر رض خندان دارد خدا دندان ترا یا رسول الله
فقال رسول الله عجبت من هولاء اللاتی کن عندی فلما سمعن
صوتک ابتدرن الحجاب پس فرمود رسول خدا صلعم تعجب آمد
مرا ازین زنان که بودند نزد من یعنی بی حجاب و بی خطر پس هرگاه
شنیدند آواز ترا بکردند از حجاب اندرون خانه قال عمر پس
فرمود عمر رض آن زنان را یا عدوات انفسهن اتهبننی ولا تهبن
رسول الله صلعم ای دشمنان جانهای خود آیا می ترسید از من
و نمیترسید از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقلن انت افظ واغلظ
پس گفتند که تو درشت مزاج و سخت طبع هستی یعنی در مواخذه
امور که از راه بی ادبی در آن اهمال رود فقال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ایه یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان
سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک یعنی فرمود پیغمبر ای پسر خطاب قسم بکسیکه
جان من بدست اوست و نخورد ترا شیطان رونده راهی مگر رفت
راهی که غیر راه تست یعنی از راه تو دور شده میگریزد و نوازد
حق و تصرف شیطان الجنی و الانسی منقبت حضرت عمر است رض
و شک نیست که حصول این خوارق داخل در معجزه جناب نبوت است
که یکی از اتباع وی باین مرتبه رسید و علی تقدیر التسلیم اگر فضل خیری
خلیفه ثانی بر خلفای دیگر علی نبینا و علیهم السلام لازم آید مخالف عقیده
اهل سنت نخواهد افتاد چه مراد از فضیلت نزد ایشان فضل کلی بمعنی استحقاق
اکثریت ثوابست پس رفع شد هر سه وجوه طعن مذکور فافهم
ولا تکن من المتعصبین الثامن قالت عائشه رضی الله عنها دخل
علی ابو بکر رضی الله عنه و عندی جاریتان من جواری الانصار
گفت عائشه رض در آمد بر من ابو بکر رض و نزد من دو دختر بودند از

دختران

دختران انصار تغنیان بما تقاولت به الانصار یوم بعاث میسرائیدند
آنچه که گفتگو کرده بودند با آن انصار روز بعاث و آن نام موضع است
بیرون مدینه که قبایل در جنگ عظیم مابین اوس
و خزرج که از بطون انصار اند واقع شده بود و آن اشعار از قبیل
رجز بودند و لیستا بمغنیتین و نبودند مغنیه که عادت و پیشه ایشان
غنا باشد بلکه بطریق اظهار سرور و فرح در ایام عید میسرائیدند
قال ابو بکر رضی الله عنه مزامیر الشیطان فی بیت رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت ابو بکر رض آیا مزامیر های شیطان در خانه پیغمبر
صلعم و از مزامیر مراد دف است چنانکه در روایت دیگر
آمده است و اطلاق مزامیر شیطان بر وی بجهت آنست که شیطان
از اسباب این چیزها خوشوقت میشود و آلة اغوای خود میداند
هر جایکه در مجلس شراب و غیره محرمات نواخته میشود فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا و هذا

عیدنا پس فرمود رسول صلعم ای ابوبکر بدرستیکه برای هر قوم عیدیست
و این عید ماست یعنی که مسلمین اخرجه البخاری و فی روایة
له دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عندی جاریتان تغنیان
بغناء بعاث فاضطجع النبی صلعم علی الفراش و حول وجهه
و در روایتی از بخاری باین الفاظ آمده است که در آمده
است مرا ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نزد من دو دختر
بودند که می سرائیدند سرود بعاث پس بر پهلو شد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بر بستر و بگردانید روی خود را و این بجهت آن باشد
که آن دو دختر مراهقه بودند از دیدن ایشان خود را مجتنب ساخت
و روی مبارک خود را از آن سوی گردانید تا مبادا بر ایشان
نظر افتد چه آن نامحرم بودند نظر بر ایشان عمداً انداختن حرام
است و از این مستفاد شد که گوش بر ده سرود کنند سرود آن
مباح است فدخل علی ابوبکر فانتهرنی وقال مزمارة الشیطان عند

رسول

رسول الله صلی الله علیه وسلم و در آمد بر من ابوبکر رض پس زجر فرمود مرا
و توبیخ کرد و گفت مزمار شیطان نزد رسول خدا صلعم و وی رضی الله
عنه معلوم کرد که آنحضرت در خواب شده اند ممانعت نمی کنند یا از این
چیزها غافل شده رجوع بعالم غیب یا امور باطنی فرموده باشند
فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال دعهما پس متوجه شد
رسول خدا صلعم و فرمود بگذار ایشان را یعنی از زجر و ممانعت
مخفی نماند که از ظاهر این مقاله شریفه مستفاد شده که آنحضرت
از زدن دف و شنیدن آن جواری که غافل نبودند و لهذا متصدی
جواب شده است بتخصیص گردانیدن چنانچه از تحریر سابق روشن گشت
فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس هرگاه التفات کرد ابوبکر با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم با امور دیگر فشردم چشم آن جواری را پس بیرون رفتند
و این سر آن بود که طلب سرود و تنشیط خواطر هم حدی دارد
چون آن با آن حد رسد می باید که از آن فارغ البال شده با امور

مباحه مطلوبه خود عنان عزیمت منعطف سازد و در غیر وجهی دیگر هم
نتواند شد گاه هر چند استماع این چیزی از شارع باباحت رسیده
اما عائشه صدیقه سوا باشی ادب نبی و صدیق اکبر مسطور داشتن هم ازین
مطلوب شرعی بود و با آنحضرت با صدیق اکبر در بعض مصالح دینیه مستشاره
میفرموده شنیده را این سرود و نغمه با ضرب دف محل آن میشد چنانچه
در وقت نماز و تلاوت قران اشتغال باین چیزها نباید وکان
یوم عید یلعب فیه السودان بالدرق والحراب بود روز عید که
بازی میکردند در آن روز حبشیان بسپرها و نیزهای خورد
الدرق جمع درقه بفتحتین سپری که از چرم ساخته شود و حراب
عنزه فقال بالکسر جمع حربه بالفتح نیزه خورد فاما سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم واما قال لی تشتهین تنظرین فقلت
نعم پس میگوید عائشه رضی الله عنها پس سوال کردم من از رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و یا خود فرمود مرا که میخواهی که به بینی بازی
سودان

لعب سودان و آن لعب لطیفی متفق برای کار پردازی جهاد و تنوع پس
عرض کردم که آری فاقامنی وراءه و خدی علی خده پس ایستاده کرد
مرا پس خود و رخساره من بر رخساره آنجناب بود و این واقعه قبل از
تحدید حجاب بود وقال دونکم یا بنی ارفده و فرمود که شروع کنید
ای حبشیان یعنی لعب خود را حتی اذا مللت قال حسبک قلت
نعم قال فاذهبی تا آنکه ملول شدم یعنی از طول قیام و تماشا و معاینه
کردن این لعب فرمود اکتفا بالبندست ترا یعنی بر همین قدر اکتفا کن
در یادت بران نکردی گفتم آری فرمود که برو یعنی اندرون خانه
باید دانست که در این حدیث دلالت بر چند چیزست اول اعنا و ضرب
دف در اوقات سرور مباح است ثانیا لعب که بطریق متفق برای
جهاد باشد درست است ثالثا معاینه آن لعب نمودن و استماع آن
کردن تا تسیری طبع جائزست الرابع عن محمد ابن حاطب الجمحی
مرویست از محمد بن حاطب که صحابیست از قوم بنی جمح

بالفم علی وزن زرق قبیله ایست از عرب عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم که وی نقل میکند از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فصل ما بین
الحلال والحرام الدف والصوت فی النکاح فرق است در میان
حلال که نکاح است و حرام که زنا است دف زدن و آواز خوش
در وقت نکاح یعنی سرائیدن و نغمه کردن مقصود این است
که در نکاح اعلان شرط است و آن دو قسم است یکی برای حاضرین
و آن بسبب شهود حاصل می شود و دیگر برای غایبین و آن از ضرب
دف و سرائیدن بهم میرسد هر چند که این اعلان بامری دیگر
هم شود لیکن چون مالوف و معتاد القوم شده بود لهذا بران اکتفا
فرموده و حاجت بدیگر چیزهای دیگر نشد العاشر عن عائشة رض
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلنوا النکاح واجعلوه
فی المساجد واضربوا علیه بالدفوف وفی روایة بالغربال ای الدفوف
مروی است از عائشه رض که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اشکارا

آشکارا کنید نکاح را و بگردانید آنرا در مسجد که محل نزول رحمت
الهی است و در نکاح این معنی مطلوب می شود چون نکاح جابر اتصال حکم
خدا و احیای سنت سنیه خیر الانام ملحق بعبادت شده لهذا ایقاع
آن در مسجد که جایگاه عبادت است مناسب شد و ضرب دف بران و قوله
یعنی اعلان نکاح باین چیزها چون مالوف و متعارف انصار شده
بود بنابران امر باشتغال آن در وقت نکاح فرمود تا به تنشیط
خواطر و تفریح طبایع حضار مجلس از بیکار خیر فراغت نمایند
و این امر برای اباحت است و بعضی باستحباب و سنیه رفته اند
و جمهور علمای محققین در منع و کراهت آن بوقت نکاح اختلاف
ندارند و همچنین قیاس در سایر اوقات سرور نیز الحادی عشر عن عامر
بن سعد قال دخلت علی قرظة بن کعب و ابی مسعود الانصاری فی
عرس و اذا جوار یغنین فقلت ای صاحبی رسول الله صلعم و اهل
بدر یفعل هذا عندکم فقالا اجلس ان شئت فاسمع معنا وان

شرب فادعت فاتته فرخص لنا في اللهو عند العرس رواه النسائي كذا في المشكوة
مرویست از عامر بن سعد گفت عامر داخل شدم بر قرظه بن کعب
و ابی مسعود انصاری که هر دو صحابی بودند در شادی و در انجا دختران
تغنی میکردند پس گفتم ایشان را که ای یاران رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و اهل بدر که میشود غنا بحضور شما پس گفتند هر دو صحابی اگر میخواهی
بنشین و بشنو همراه ما و اگر نمیخواهی پس برو بدرستیکه بتحقیق رخصت
داده شده است برای ما در لهو در شادی روایت کرد این را
نسائی این حدیث دلالت دارد بر اینکه بود زمان انحضرت صلعم
صحابه برا اباحت غنا در وقت سرور و شنیدن را و تقریر میداشتند
و نیز موید این معنی است که بر لهو حرام نیست بلکه اطلاق لهو بر فعل
مباح نیز میاید فافهم و لا تغفل النوع الثاني عشر عن عائشه رضی الله عنها
كانت عندي جارية تسمعني فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي على حالها ثم دخل عمر ففرت فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال

فقال عمر ما يضحكك يا رسول الله فحدثه حديث الجارية فقال لا ابرح
حتى اسمع ما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فامرها رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاسمعته قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح مرویست از
عائشه رضی الله عنها که بود نزد من جاریه که می شنوانید عائشه صدیقه
را غنا پس داخل شد رسول صلعم و حالانکه دختر بود کوزه بحالت
خود پس بعد آن میسرائید پس داخل شد عمر رضی الله عنه پس گریخت
جاریه کوزه پس بخندید رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس پرسید عمر
رضی الله عنه چه چیز بخندید آورد ترا یا رسول الله پس بیان کرد آنحضرت
صلعم قصه جاریه را پس گفت عمر رضی الله عنه نخواهم رفت تا که بشنوم
آنچه شنیده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس حکم کرد رسول خدا صلی
الله علیه وسلم آن جاریه را پس استماع کرد او عمر رضی الله عنه
گفته است ترمذی که این حدیث حسن است و صحیح مخفی مباد که این حدیث
برهان قاطع است مر اولهم منکرین سرود و مبطل است حیله های فقهاء را

متعصبین است که مخصوص میگردانید اباحت سماع را بایام اعیاد و سرور و اکثر ایشان
دیگر منعی است از حضرت عمر رضی الله عنه دلیل حرمت می پندارند
و وجه بطلان حمل مذکور آنکه اگر سماع حرام بودی حضرت عمر رضی الله عنه
چرا بر شنیدن آن اصرار کردی و رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کی باستماع فعل حرام اجازت دادی پس هر که سماع عمر رضی الله
عنه را انکار میکند گویا تکذیب این حدیث صحیح مینماید فویل یومئذ
للمکذبین و اگر منکرین همچو احادیث صحاح و نصوص قاطعه هم ایمان
نیارند فبای حدیث بعده یؤمنون **تنبیه** هر چند سماع آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مر غنا را با دف در ایام تقریبات سرور و بلا تقریب
و بغیر تخصیص زمان و مکان و زجر و ممانعت آنحضرت بر منکران
و اتفاق خلفای راشدین مر آنحضرت را و بخصوص چنانکه
از احادیث مذکوره مستفاد گردید برای اباحت مطلق غنا و مطلق
مزامیر که دف بعض از آن مطلق است کفایت میکند و هیچ مسلمانی

را انکار از آن نمیرسد چه انتفای انکار بلاریب موجب ایمان است چراکه
در ایمان تصدیق جمیع ما اتی به النبی شرط است و نؤمن ببعض و نکفر ببعض
قرآن صفت کفار است و معهذا بعضی منکرین سماع انکار احادیث درین
پرده میکنند که ما را عقل در تمیز صحت و سقم احادیث نیست ما را ناسخ را
از منسوخ و صحیح را از ضعیف جدا کنیم مکلف بمذهب امام ابوحنیفه مجتهدیم
رضی الله عنه ذمه خود گرفته است و از وی رضی الله عنه با وصف
مردی بودن آنهمه احادیث حرمت سماع در کتب فقهی منقول شده است
پس ما را تقلید وی رضه در حرمت میباید و از احادیث نبوی هر چه باشد
با آن کاری نیست برای رسوای اینچنین منکرین و انکشاف پرده غفلت
از عقلای بیچ مقلدین مختوم گردانیم این فصل را فصل ثلثه والشرح و
البسط نوشتن فصل دوم در اخبار و آثار سماع امام ابوحنیفه و تلامذه وی
و دیگر مجتهدین ثلاثه و اکثر ائمه دین از صحابه و تابعین و تبع تابعین
واجب افتاد تا از آن واضح گردد که عمل امام ابوحنیفه رضی الله عنه

برهین احادیث بعضی وردی رحمة الله علیه خصوص سماع شنیده است وگاه
بر حرمت آن نص صحیح نزد وی نیامده و آنچه از بعض کلام وی بعض
فقهاء مثل صاحب هدایه بقیاس خصوص حرمت سماع استنباط کرده اند و دیگر فقهای
محققین بحظر او نموده اند و بعضی از ابرار غنای مقترن بمنکرات که
اتفاقا حرام است حمل کرده اند نقل اقوال و دلایل اهل تحریم و جواب
شافی آن مشروحا در باب سیوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی اکنون
مختوم کرده می شود این فصل بفصوص ثلثه رجا که خاطر تحقیق طلب
مستمعین از طول کلام ملول نشود **فصل اول** قال الاحمد الغزالی الذی
امام عصره و مقتدا زمانه فی کتابه بوارق الالماع فی تکفیر من یحرم
السماع فان قال المنکر علی تقدیر صحة الاحادیث المنقولة عن الصحابة
انا نتابعهم فی جمیع الصور الا فی السماع فعنا انه لا یجدی نفعا لانه
حینئذ یکون حاله مع الصحابة کحال ابی طالب مع النبی صلی الله علیه وسلم
فانه قال له صلی الله علیه وسلم انا نؤمن بقولک یا محمد ومن جملة

ذلک

قولک انا لا ادری فانا واحد فیک فی هذا فقال له ذلک لا ینفعک لان الایمان
المعتبر هو الایمان بجمیع ما اتی به النبی صلعم فکذلک حال من تابع بعض
الصحابة فی جمیع الاقوال الا فی السماع فانه لا ینفعه ولا یحصل له
الاهتداء فان قال المنکر ان اباحنیفة والشیخ السفیان حرما
السماع فانا اتبعهما فی ذلک قلنا اولا لم یصح عن الامام قولا فی التحریم
وثانیا ما روی عنه یلزم حمله علی سماع الملاهی المحرمة وسماع الغناء
المتصل الملابس علی الغنا المطلق والا لزم له محذوران احدهما
اما الکفر او الفسق قطعا وذلک لان الاحادیث باعتبار وصولها
الینا ثلاثة انواع احدها متواتر الاصل ومتواتر الفرع کحدیث
الصلوة والزکوة فجاحده کافر والثانی حدیث احاد الاصل و
مشهور الفرع کاحادیث مسلم وبخاری فجاحده فاسق والثالث
حدیث احاد الاصل واحاد الفرع کحدیث انا من الله والمؤمنون
منی وغیر ذلک وما ذکرنا من الاحادیث علی اباحة السماع

مسئلة الثاني فيمن انكر هذه الاحاديث وجحدها فسق ومن رجح
قول ابي حنيفة على قول النبي صلعم كفر وثانيهما ترك ما يشترط
في صحة العدالة واختيار ما لا يشترط من ذلك وذلك لان اخذ
الفقه من كتب الفقه ولا يشترط فيها عدالة الكاتب ولا عدالة
الراوي فيجوز ان الكاتب في النسخة الاولى او الثانية زاد
شيئا او نقص فانه لا يعتمد على ذلك خبرا بخلاف الاحاديث النبوية
فانه يشترط في صحة روايته العدالة ومن اختيار قولا لم يشترط في
صحته العدالة على ما يشترط فيه ذلك كان سفيها او السفيه من
لا يختار الا صلح لدينه ودنياه والسفه من وصف المنافقين حيث
قال تعالى في حقهم الا انهم هم السفهاء والمنافق في الدرك الاسفل
من النار فيلزم من هذا ان من اختيار قولا منقولا عن غير النبي صلعم و
اعرض عنه كان ماواه الدرك الاسفل من النار فاذن يلزم لمن
حرم السماع بقول غير النبي صلعم وترك فعل النبي صلعم وقوله صلعم

السفهاء

كان

كان ماواه الدرك الاسفل من النار انتهى كلامه رحمة الله عليه وحكايت
ونيز از امام ابو حنيفه عليه الرحمة بتصريح آمده است كه اگر قول ما مخالف
حديث صحيح باشد بران قول عمل نبايد كرد وموافق همان حديث
عمل بايد نمود پس قول بعض مقلد منكر احاديث از روي اصول
وكليات دين عموما وحسب قول امام اعظم رضي الله عنه خصوصا
مردود ونامقبول ومجهول ونامعقول است فصل ثاني به ثبوت
پيوست از احاديث مذكوره سماع غنا با دف وبلا دف از حضرت
صلى الله عليه وسلم وقاعده اصوليست كه فعل نبي عليه السلام سواي زلات
از چهار قسم بيرون نيست مباح ومستحب وواجب وفرض وجميع افعال
نبي عليه السلام مقتدي به است وادنى مرتبت افعال نبي افاده
اباحت است چنانچه صاحب منار الاصول ميگويد افعال النبي صلى الله
عليه وسلم سوى الزلة اربعة اقسام مباح ومستحب وواجب وفرض
والصحيح عندنا ان ما علمنا من افعاله صلعم واقعا على جهة التقيدي

به في ايقاعه على تلك الجهة وما لم يعلم على اي جهة فعله قلنا فعله على
ادنى منازل افعاله وهو الاباحة انتهى وبسبب اقتداى صحابه بدان
ظاهرست كه از قسم زلات نيست پس بمقتضاى اصول مذكور اباحت
عنده بالاتفاق ثابت كرديد وبطلان دعوى اول مدعى كه متضمن
اجماع بر حرمت بود به ثبوت رسيد **فصل ثالث** بعد ورود احاديث
مذكوره احتمال مناقشه منكرين بسه وجه متصورست يكى اينكه در صحت
اخبار مذكوره كلام كنند دوم اينكه بعد قبول صحت ادعاى نسخ اباحت
نمايند سوم اينكه علماى خلف سلف فاتحه را بدعت پندارند وبرطريق
اصول وقوانين مسلمه جمهور اهل سنت بهر سه وجه مذكوره مناقشه
در صحت اخبار مذكوره ممنوع است باينكه احاديث مذكوره در كتب صحاح
مرويست وبر اعتماد وصحت اينها اتفاق جميع علماست حسب ترتيبى
كه در فن اصول حديث مذكورست قال الشيخ شهاب الدين ابو
الفضل احمد بن على العسقلانى الشهير بابن حجر في نخبة الفكر وقدم صحيح البخاري

ثم

على غيره من الكتب المصنفة في الحديث ثم صحيح مسلم لمشاركته
للبخاري في اتفاق العلماء على تلقى كتابه بالقبول ايضا سوى ما
علل ثم يقدم في الارجحية من حيث الاصحية ما وافق شرطهما لان
المراد به رواتهما مع باقى شروط الصحيح ورواتهما قد حصل الاتفاق
على القول بتعديلهم بطريق اللزوم فهم مقدمون على غيرهم في
رواياتهم وشيخ عبد الحق دهلوى در ترجمه مشكوة ميكويند مراتب
صحيح متفاوتست وصحاح بعضى اصح از بعضى است پس بدانكه مقرر
نزد جمهور محدثين آنست كه صحيح بخارى مقدمست بر ساير كتب مصنفه
تا آنكه گفته اند كه اصح الكتب بعد كتاب الله صحيح البخاري است وبعضى مغاربه
ترجيح كرده اند صحيح مسلم را بر صحيح بخارى وجمهور ميگويند كه اين ترجيح
باعتبار حسن سياق احاديث وجودت وضع وترتيب است
ومانند آن وهيچ كتابى در حديث مثل صحيح مسلم در وضع وترتيب
ورعايت دقايق اشارات ومحاسن نكات ودر ذكر اسانيد نيست

واین خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان
میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بل
و جمهور محدثان صفات که در صحت معتبر است در رجال وی اوفق و بعضی توقف
کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نیز و جمهور ترجیح صحیح بخاری است
بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم انتهی اما مناقضه با دعوای
نسخ اباحت پس مدفوع است بآنکه حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله
علیه در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و نقاد احادیث شیخ مجد الدین
فیروزآبادی مصنف قاموس در صراط المستقیم و ابوطالب مکی در
قوت القلوب تصریح نموده اند که حدیثی صحیح در تحریم غنا وارد نشده
است و قدوة الفقها والمحدثین شیخ عبد الحق دهلوی رحمه در
مدارج النبوة بمقام ذکر غنا گفته اند حرام طریق محدثین است و ایشان
میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و نص صریح
بلکه هرچه وارد شده است در این باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون

وهمچنین

وهمچنین آیات قرآنی اگرچه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بحیثیکه
دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر نیز
ذکر کرده اند غیر ایشان از علما و حجتی ثابت نکرده و حرمت ثابت نشود
حل و اباحت بدلالت قول وی سبحانه و احل لکم الطیبات الخ هرکه
تفحص کتب خواهد کرد خواهد دانست و در این سخن جمله علمای محققین
از مجتهدین و مقلدین اتفاق دارند انتهی اما مناقضه فادح بودن
متاخرین اباحت مثبته متقدمین بسه مدفوع است بآنکه از مقررات
اصول است ان الوفاق السابق یرفع اثر الخلاف اللاحق ولا یجوز
للصدر الموخر مخالفة الصدر الاول و حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب نیز موید اصول مذکور است وقال
صاحب الهدایه ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابه
رضوان الله تعالی علیهم وقال ابوطالب مکی فی قوة القلوب سمع
الغناء صحابی و تابعی ولم یزل اهل الحجاز یترخصون فیه فی افضل

اما السنة فی الایام التی امر الله عباده فیها بالذکر و نقل شیخ تاج الدین
الفزاری و ابن قتیبة اجماع اهل المدینة علیه و نقل الشیخ عیسی ابن
عبد الرحیم المحقق فی کتابه ان الصحابة والتابعین هم اهل الحل والعقد
ولیس لمن بعدهم احداث الشیء وهم اساطین الذین المعولون علی
لسان الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ینقل ان احدا انکر
علیهم فی ذلک الزمان فمحل ذلک محل الاجماع انتهی پس ساقط شد
اعتماد شیخ اباحت متقدمین از جانب متاخرین باقی ماند ترجیح
اینمعنی که اگر علمای متاخرین از افعال متقدمین اباحت سماع فهمیدندی
ترک آن قاطبه اختیار نکردندی جواب پس اینکه توهم مذکور بسبب عدم تتبع اخبار
و آثار صحابه و تابعین و تبع تابعین ناشی گردیده است والا نه اجماع
متاخرین بر حرمت غنا ثابت است و نه اتفاق ایشان بر ترک آن با عدم
ثبوت اجماع پس بسبب اینکه اجماع در فن اصول عبارت است از اینکه اهل
حل و عقد در زمان مخصوص یا ازمنه متقاربه بر امر مشروع اتفاق

نموده

نموده حکم باباحت یا حرمت چیزی نمایند و غنا از آن قسم نیست که گاهی
در زمان واحد یا ازمنه متقاربه بر حرمت آن اتفاق اهل حل و عقد شده
باشد و هر کس مدعی فعلیه البیان و اگر کسی گوید که از متاخرین جماعه کثیر
است که بطرف حرمت غنا رفته و ترک آن گفته پس اتفاق علمای کثیرین
همه بمعنی اجماع است گویم که اتفاق جماعتی بر خلاف علی ما علیه الجمهور
مثبت اجماع نمیتواند شد بل شرعا احتجاج آن شاید بروایات فقهیه
مرقومة الذیل فی شرح الوقایه فی ما اجتمع علیه الجمهور لا تعتبر خلاف البعض و
ذکر فی اصول الفقه ان العلماء اختلفوا فی ان الاجماع هل ینعقد باتفاق
اکثر المجتهدین او لا بد من اتفاق الکل ففی الهدایه اختار ان
اتفاق الاکثر کاف ففی مقابلة اتفاق الاکثر لا تعتبر خلاف الاقل
الکافی فی الهدایه ان المعتبر الاختلاف فی الصدر الاول ای الصحابه رضوان الله
علیهم اجمعین سوال اگر کسی گوید که اکثر علمای حنفیه بسوی حرمت غنا
رفته اند و نزد اهل سنت مختار مذهب حنفی است جواب اینکه اولا

اتفاق اکثر حنفیان بر حرمت غیر مسلم است چنانچه روایت سماع امام
ابوحنیفه رحمه الله بنفس نفیس خود و قول اکثر علما حنفیه بر اباحت
در باب حج می‌آید و علی التقدیر التسلیم عمل اهل سنت بمذهب حنفی مقید
نیست بل در مسئله خاص بر قول هر امام که مطابق حدیث و قرآن
شد جایز است بروایات مفصله ذیل و فی خزانة المفتین من باب
اداب القاضی اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن
مسئلة وسئل عن واقعة وكانت المسئلة مختلفة بين اصحابنا
ولا بقول ابي حنيفة ثم بقول ابو يوسف ثم بقول محمد رحمهم الله ثم
بقول غيرهم من اصحاب ابي حنيفة رح ثم باقاويل مشايخ بعدهم واذا
كان ابو حنيفة في جانب وصاحباه في جانب فالمفتي بالخيار
ان شاء افتى بقول ابي حنيفة وان شاء افتى بقولهما انتهى في السراجية
لا ينبغي لاحد ان يفتي الا ان يعرف اقاويل العلماء ويعلم من اين قالوا
ويعرف معاملات الناس فان عرف اقاويل العلماء ولم يعرف

مذاهبهم

مذاهبهم فان سئل عن مسئلة يعلم ان العلماء الذين ينتحل مذهبهم قد اتفقوا
عليه فلا باس ان يقول هذا جايز وهذا لا يجوز ويكون قوله على سبيل الحكاية
وان كانت المسئلة مختلفة فيها فلا باس بان يقول هذا في قول
جايز وفي قول فلان لا يجوز وليس له ان يختار فيجيب بقول بعضهم ما لم يعرف
حجته وعن ابي يوسف وزفر وعافية بن يزيد لا يحل لاحد ان يفتي بقولنا
ما لم يعلم من اين قلنا سوال اگر کسی بگوید که اجبه از احادیث مذکوره اباحت
سماع و غنا و سماع دف ثابت گشته مخصوص بعهد یا برای ذات شریف وی
صلعم پس کجا است حکم جواز برای امت جواب گویم صرف فعل و قول صلعم
برای امت دلیل اباحة است تا وقتیکه از شارع حکم تخصیص صادر نشود چنانچه
بعض احکام مخصوصه مذکور میگردد در حدیث صحیح ابی داود انه صلعم نهی عن صوم
الوصال ثم قیل فلما سالوه قال لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی
ویسقینی و علی هذا القیاس هر حکم مخصوص که برای ذات صلعم در کلام
الهی وارد شده تخصیص و علی هذا القیاس الی دران مذکور است مثل قوله تعالی

فتجده بها فعلته لکن و امرأة مومنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان
اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المومنین و اگر کسی گوید که پیغمبر
صلعم از بعض ایات مثل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
الایه حرمت غنا برای امت در یافت که لهو لیکن تصریح نهی نکرد بر فهم
مخاطبین گذاشت گوییم تهمت کتمان حکم شرعی بر شارع است نعوذ
بالله منها بر اینها حرام است اگر هر حکم شرعی صراحة امت سوا آگاه نکنند
لقوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه
للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و لقوله سبحانه و اذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه اینچنین مظنه
نسبت شارع بلا ریب موجب کفر و زندقه است نعوذ بالله منها و تفسیر ایه
من یشتری لهو الحدیث و دیگر ایات که از ان منکرین سماع حرمت غنا
فهمیده اند مع ما له و ما علیه در باب ثالث خواهد آمد ان شاء الله تعالی اما عدم
اتفاق متاخرین بر ترک سماع و بر حرمت غنای مطلق پس ثابت

از روایات

از روایات مفصله فصل ثانی است باب **فصل ثانی** در نقل آثار و اخبار مثبته
سماع صحابه و تابعین و تبع تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قال
الماوردی فی الحاوی و صاحب البیان انه کان لعثمان رضی الله
عنه جاریتان تغنیان له فاذا کان وقت السحر قال امسکا و عبد الرحمن
بن عوف که از عشره مبشره و اجله صحابه رضی الله عنهم بود شنیده است
غنا با دف کما روی ابو بکر بن ابی شیبه بسنده الی ابی سلمه بن عبد الرحمن
قال لقد ضربت لیلة لمالک بالدف و تغنی علی راس عبد الرحمن یعنی
روایت کرده است ابو بکر بن ابی شیبه از ابی سلمه بن عبد الرحمن که کنیزک
ابی سلمه پدر منکه نواخت شبی مالک دف و سرود می سرائید بر سر عبد الرحمن
و سعد بن ابی وقاص و حمزه بن عبد المطلب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن
جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم با وصف جلالت قدر و عظمت شان و ورع
و تقوی بی پایان شنیده اند غنا با دف چنانکه عبد الله بن جعفر با عود
نیز چنانکه فاضل محیی بن عبد الرحیم المحقق فی کتابه اما الصحابه فمنهم سعد بن

ابی وقاص وحمزه بن عبد المطلب وعبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر طیار وغیرهم
لا یحصون وعبد الله بن جعفر مع کبر شانه وورعه وتقواه کان یصوغ
الالحان لجواریه ویسمعها منهن علی الاوتار وکان امیر المومنین اذ ذاک
علی بن ابی طالب رضی الله عنه ولم ینقل ان احدا انکر علیه وکان رضی الله عنه
مولعا بسماعه وهو مشهور ومستفیض عنه کالمتواتر لا ینکر وکان کبیر الشان
وکریما نهایت الکرم وکان ابن عمر اذا اراده یقول السلام علیک یا ابن
ذی الجناحین انتهی ومطابق ان و قدوة العلماء اهتمام من شیخ
عبد الحق دهلوی در مدارج النبوه گفته وان اینست روایت کرده شده است
غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه که در ایشان چندی از
عشره مبشره اند و جم غفیر از تابعین و تبع تابعین واتباع تبع و دیگر
علماء محدثین و علماء دین که از ارباب ورع و تقوی و علم و عبادت بوده اند
ونقل کرده شده است در بیان از ایشان روایات و حکایات که کفایت
است در ان و بیشک معلوم کلا که ائمه دین و اکابر اهل یقین مختلف بوده اند

دران

و در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع وغنا از وی مستفیض مشهور
است و نقل کرده است اند که ایشان کرده است در مجمعه از نغمها و
حفاظ و از ارباب تواریخ و ابن عبد البر در استیعاب گفته تمهید بود وی
بغنا باشد و بعهد امیر المومنین و در آن زمان عم وی علی بن ابی طالب
میرفت وی رضی الله عنه در خانه جمیله که از مغنیات بود و سوگند
خورده بود که تغنی نکند برای هیچکس مگر در خانه خود پس تغنی کرد برای
وی و خوش است که بیاید در خانه وی رضی الله عنه بشنوانند او را و
کفارت داد از بسی خود پس منع کرد وی رضی الله عنه او را از ان
و گفته اند که بودند مر عبد الله بن جعفر را جواری که تغنی میکردند و عود میزدند
برای وی و آورده اند که سعید بن مسیب که افضل تابعین است ورد میشد
بر وی شش وریع می شنید غنا را و تقلید وی شد بسماع آن و همچنین سالم
مر عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنا را از کنیزکان با جلالت
قدر و کبر سن وی و سعید ابن جبیر که از اعاظم تابعین است شنید از جاریه

را تغنی بکرد و دف میزد و همچنین عبد الملک بن جریج که از علماء و حفاظ
و فقهاء و عباد است و اجماع است بر عدالت و جلالت وی می‌شنید غنا را
و شنیده است الحان سعد و ابراهیم بن سعید مروی بود امام عصر خود در فقه
و در روایات و نمی‌شنوانید طلبه را حدیث تا نمی‌شنوانید ایشان را غنا
و فتوی میداد و در مجلس رسیده به تحلیل غنا و پرسیدند از وی از احوال مالک
پس گفت خبر داد مرا که دعوتی بود در بنی یربوع و با قوم دف
بود و عودها که تغنی میکردند و لعب میکردند بدان و بود مالک را دف مربع
که میزد و انرا و تغنی میکرد والله اعلم و حکایت که از صاحب تذکره
که پرسیده شد امام حنیفه و سفیان ثوری از غنا پس گفتند هر دو که
نیست غنا از کبایر و نه از اسوء صغایر نقل کرده که امام ابو حنیفه را
همسایه بود که هر شب برمیخاست و تغنی میکرد امام گوش میداشت به تغنی
او و شنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل وی که چه شد امشب
که شنیده نمی‌شود آواز وی گفتند که بیرون برآمده بود وی امشب پس

رفتند

گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامه خود را و رفت نزد
امیر و شفاعت کرد او را و خلاص کردانید و پرسید امیر نام او بس
گفتند عمر پس گفت برآورید از زندان هر که را عمر نام بود و گفت با آن
مرد که باز گردان آنچه میکردی هر شب و همیشه گوش داشت امام حنیفه تغنا
او و نهی نکرد او را و لازمست که برا اباحت نزد وی و استماع وی هر شب
با آن ورع و تقوی که وی داشت حمل نتوان کرد مگر بر اباحت
پس آنچه وارد شده از وی بر خلاف آن حمل کرده شود بر غنای مقرون
بمحرمی از برای جمع میان قول و فعل و حال آنکه گرفته شده است
تحریم بکر از مقتضای مذهب وی نه از نص قول وی چنانکه نرفته است
لیکه که در وی غنا بود و مانند آن حکایت کرده است ابن قتیبه که
ذکر کرده شده نزد ابو یوسف مسئله غنا پس ذکر کرد قصه جار ابو حنیفه را
و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که ابا که حاضر میشد
مجلس رشید را و می بود در وی غنا پس میشنید و میگریست و بر رشیده شد

از مالک از سماع پرسیدند گفت در یافتم اهل علم را در بلده خود که منکر نشدند
آنرا و گفت منکر نمی شود آنرا مگر عالمی یا جاهلی یا عراقی غلیظ الطبع
همچنین نقل کرده است از وی غزالی و حکایت کرده است اباحت سماع
از وی امام قشیری و استاد ابو منصور و قفال و غیر ایشان و آنچه نقل
کرده شده است از مالک رحمة الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا مگر عاشقان
محمولست بر غنای که مقرون است بوی منکر جمعا بین القول و الفعل و اما
امام شافعی گفته است غزالی که تحریم غنا مذهب او نیست و تتبع کردم من چندین
از مصنفات وی را پس ندیدم در آن نص بتحریم وی و استاد ابو منصور بغدادی
گفته است که مذهب وی اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود
مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراة که حلال است نظر بوی یا بشنود
در خانه خود یا خانه بعض اصدقای خود و بشنود آنرا میان راه و
مقترن نکرد سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب آن اوقات
نماز را و روایت کرده است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الاعلی

که شافعی استصحاب کرد مرا بسوی مجلسی که در وی قینه بود که تغنی میکرد
چون فارغ شد قینه گفت شافعی را با خوش کردی ترا این گفتم
نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حس صحیح یعنی خوش داشتن
غنا علامت سلامت طبع و صحت حس است و ناخوش داشتن آن
نشان اعوجاج طبیعت و نقصان حس و از اینجا معلوم میشود که دلیل
شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست و اگر آن بودی خوش
داشتن طبع آنرا چه فایده کردی چه در تاثیر نغمه در طبایع بحدیست که
سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای آدمیان و منقولست
از شافعی که الغناء لهو مکروه یشبه الباطل گفته اند که تواند که مراد
بمکروه آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن بامعنی آمده است
و غزالی گفته و دلالت نیست امر سماع بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیز گفتی دلالت نبودی زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد
در وی و مباح نیست فایده در وی و گفته که حمامی گفته شعر چیزیکه

وارد شده است از این الفاظ که دلالت دارد بر تغلیظ بر غنای که
مقرونست به فحش باشد پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت
معنی که در ذات غناست و بالجمله بتحقیق صحیح شده است از قول و فعل
شافعی جز یکه صریحست در اباحت و نیست نص در تحریم و اما امام
احمد ابن حنبل صحیح شده است از وی روایت که وی شنیده است غنا
را نزد پسر خویش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس
فرغانی که وی میگفت شنیدم صالح ابن احمد حنبل را که میگفت بودم
من که دوست میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت آنرا
پس وعده کردم ابن جباده را که باشد نزد من شبی پس باشید نزد من
تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد ابن جباده در تغنی پس شنیدم
آواز پای را بالای بام پس بر آمدم بالای بام و دیدم پدر خود را
بالای بام که می شنود غنا را او دامن او زیر بغل اوست و وی
میخرامد بالای بام گویا که رقص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد
بن حنبل

بن حنبل نیز منقولست و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی
و آنچه منقولست از وی مخالف این محمولست بر غنای مذموم و مقرون
بفحش و منکر در روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را
نزد پسر صالح و انکار نکرد پس گفت پسر وی ای پدر آیا نبودی تو که انکار
میکردی و مکروه میداشتی تو آنرا گفت بمن چنین رسانیده اند که
استعمال میکنند با وی منکر را و حکایت کرده اند از داؤد طائی که وی حاضر
میشد سماع را و دست میزد لیکن او در سماع بود از آنکه منهی شده بود
از کبر سن و بعد وی رحمة الله علیه عالم فقه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه
کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابو المنیر اسکندری در فتاوی
خود که سماع اگر باشد بشرط خود و محل خود از اهل خود صحیح است
و اختیار کرده است این قول را از حنابله ابو بکر حلال صاحب جامع
و صاحب وی عبد العزیز و حکایت کرده آنرا صاحب مستوعب از
جماعه از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله دو پسر

احمد و اعتبار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی غیر وی از ظاهریه
و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن حزم در مصنفات خود و مر او را رساله ایست در این باب
و تضعیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین بر آن و موقوف
کرده است هندی که وارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین عبد الرحمن فزاری
شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و امین فتیه اجماع امامان حرمین بر
آن و نقل کرده ابن قتیبه از اکثر امامان عراق و روایت کرده است
ابن طاهر باسناد خود از جمعی از امامان مدینه سوای اجماع کرده بر خبری
بس آنکه آن سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که
پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را گفت نمیدانم هیچ
یکی را از علمای حجاز که مکروه دارد سماع را مگر آنچه در اوصاف
است و ذکر کرده است ابو یعلی حنبلی که یوسف بن یعقوب الماجشون
و برادران وی رخصت میکردند در سماع و گفت یحیی بن معین که
از اعاظم علمای حدیث است که می آمدیم تا یوسف ماجشون را بحث

میکرد

میکرد ما را در خانه و جواری او میزدند معزفه را در خانه دیگر و ایشان
علمای ثقات از امامان حدیث اند که مخرج اند در صحاح و گفته اند عبد العزیز
بن سلمه ماجشون که مفتی اهل مدینه بود روایت کنند ائمه از وی
و تصریح کرده اند از وی در صحیحین رخصت میکرد وی در عود و نقل کرده است
صاحب نهایه در شرح هدایه از حنیفه بعد از نقل کردن وی تحریم سماع
از بعضی از ایشان اباحت سماع و فتیکه تغنی کند یا استفاده کند بآن
نظم و قوافی را و بکرد و فصیح اللسان و گفته لا باس و بعضی از حنیفه گفته اند
که اگر تنها باشد و تغنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به
و با میل اخذ کرده است شمس الائمه السرخسی و استدلال کرده است بر آن
بآنکه بود انس ابن مالک رضی الله عنه که میکرد آنرا در خانه خود
و تمسک کرده از الطریق تلقی و گفته است که هر که قایل است بکراهت
مطلقا حمل میکند حدیث انس را بر سند اشعار مباحه و جزم کرده است
صاحب بدایع از حنیفه بتحریم که ذکر کرده است شمس الائمه و تعلیل کرده است

بانکه سماع غنا نرم میکرداند دل را و صاحب ذخیره از حنیفه نقل کرده است
از بعض حنفیه که لا باس به فی الاعراس و بعض گفته اند لا باس به در
اعیاد و سایر اوقات سرور جایز است و اختیار کرده است این را از علمای
متقنین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن دقیق
العید و گفته است صاحب اتباع که به تحقیق بوده اند در صوفیه جماعه از اهل
فقه و حدیث و معرفت بانواع علوم شرعیه مثل استاد ابو القاسم قشیری
و شیخ ابو طالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در رسایل و تصانیف آنچه دلالت میکند بر اباحت سماع قولا و فعلا
و جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد بر مذهب ابو ثور رح
حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیر ایشان که وی گفت
نزول میکند رحمت بر این طایفه در سه موضع نزد اکل زیرا که نمیخورند
مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمت زیرا که تکلم میکنند در مقامات
صدیقین و انبیاء مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشنوند

بوجد

بوجد و شهود حق و حکایت کرده از جماعه از علمای صحابه در این باب
حکایات که اکثر آنها ذکر کرده اند در کتب مرقوم **فصل** بدانکه صاحب
اتباع ذکر کرده است در سماع سه قول سوم حرمت و کراهت و اباحت
و ذکر کرده دلایل این مذاهب و ترجیح کرده مذهب اباحت را چنانکه دلایل
اوست و جواب داده از شبهات دلالات و تمسکات حرمت و کراهت
و ابطال کرده و در اثبات مذهب اباحت و اثبات کرده از کتاب و سنت
و اجماع و قیاس و صحت قیاس آنکه چیزی ثابت شد در سنت صحیحه جواز
تغنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجامع آنکه تغنی در قرآن آثار
میکند حزن و شوق و مستجلب میشود به خشوع و خضوع و این در شعری
که متضمن اند طاعات و مباحات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت
و متضمن مزید محبت الهی تعالی و تقدیس و متابعت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم نیز جایز باشد و بعضی بر حدی و نصب و نشید اعراب
و اقسام دیگر که جایز و مباح اند باتفاق نیز قیاس کنند و از جمله

برانکه هر جا صورت نبود که نص قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نکرده
والا قیاس در مقابله نص لازم آید و قایلان باباحت میکویند که نص
در اینجا نص ورود نیافته است و اگر یافته بصحت نرسیده است و مقصود کاتب
حروف از نقل اقاویل اباحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مختلف فیه
است جزم کردن بیکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن دران
مناسب طریقه انصاف نیست اگر کسی باصلاح وقت دران نماید که
توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در ورطه خلاف و نزاع نیفتد
و سلامت جای مخصوص دران بیند احتیاط و تقوی دران اند الله مبارک باد
اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تضلیل و تقبیح بزرگان
و افتادن در شان با وجود تعارض ادله و تباین طرق و وجود
علما و فقها و عرفا در اینجانب دیگر قطع نظر از راجع و مرجوع نگاه دارد
و سر رشته انصاف را گم نکند ه صحبت عافیت گرچه خوش افتاد
ای دل جانب عشق عزیز است فرو مگذارش و قایلان باباحت سماع
بمزمار

نیز مناسب نیست که تعصب ورزند و منکر اقوال علما شوند خصوصا اهالی که
سالک طریقه دیانت و اهل صحبت باشند و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا
الخیرات و هر جا طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و تفضیل از دست ندهند
که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و از اطلاق و تغلیط در همه جا بد و مذموم
و بالله التوفیق و منه العصمة و همین صاحب اقناع در آلات و مزامیر بر
سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب ائمه اربعه حرمت مزامیر است و با وجود
آن از بعضی علما مذهب شافعی و اصحاب ظواهر و غزالی و اتباع وی
خلاف نقل کرده و انواع آلات و مزامیر ذکر کرده اما دف مختلف فیه است
بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام داشته و بعضی فرق کرده در جلاجل
دار و غیر آن و صواب اباحت اوست در نکاح و بعضی اعلان آن
بدف مستحب داشته و در شبابه که بمعنی نی است نیز اختلاف نقل کرده
یکی از مزامیر عود است که آنرا بربط نیز گویند و تارها دارد که آنها را
زیر و بم گویند و در وی نیز اختلاف فقها ذکر کرده و گفته که معروف در

مذاهب اربعه آلت که زدن آن و شنیدن آن حرامست و رفته اند از
علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد الله
بن عمر و حکایت کرده شده است که در آمد عبد الله بن عمر بر عبد الله بن جعفر
پس یافت نزد وی جاریه را که میزد عود را پس گفت عبد الله بن جعفر مر عبد الله
بن عمر را آیا می بینی در این باکی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع
آنرا از عبد الله بن الزبیر و معویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و حسان
بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمان بن حسان و خارجة بن زید که از
فقهای سبعه مدینه است و نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید
بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله بن ابی عتیق و اکثر فقهای
مدینه و حکایت کرده است حنبلی از عبد العزیز بن ماجشون که وی رخصت
میکرد در عود و حکایت کرده است ابن سمعانی از طاوس و حکایت کرده است
از ابراهیم بن سعد که در آمد بر رشید و گفت ارید العود پس گفت رشید
عود البخور عود المرزمان (?) لا بل عود المطرب پس طلبید رشید عود را

و بنواخت

و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد باباحت غنا و عود و نقل
کرده است فاکهی در تاریخ مکه بسندی که دارد از موسی بن المغیرة الجمحی که
خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس در آمد و لحیته (?) در آنجا قومی که میزدند
عود را و تغنی میکردند چون دیدند عطاء را که در آمد باز ماندند از آن پس
گفت نمی نشینم تا عود نکنید تا آنچه میکردید پس نشست و تغنی کردند و صاحب
امتاع پس عود را اصل ساخته مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و بالجمله
وی در این باب از روایت و صلاحیت خالی نیست و اجتماع آلات و مزامیر
را نیز نقل کرده و گفته اختلاف نیست در میان قائلین بتحریم که آن کبیره
نیست یا صغیره و بعض متاخرین از شافعیه بر آنند که صغیره است اینچند کلمات
از کتاب مذکور نقل کرده شد و العهدة علیه غرض از نقل خبر آن نیست که
اگر احیانا از طایفه چیزی از آن نقل کرده شود مبالغه در تشدید و تجهیل
و تشنیع و تفسیق و تضلیل ننمایند و ستر عیوب و زلات قوم شیوه خود
سازند و عامه را نگذارند که تقلید ایشان کنند فالحق احق ان یتبع والله اعلم

وعلمه احکم وابن ضعیف در بیان مسئله تکلم نموده ومواضع متعدده گفته است و درهمه
طریقه تفصیل ترویده و توسط کرده شده با ادنی میلی بجانب حرمت
یا کراهت و درین کتاب بنقل فتاوای جانب اباحت غالب اختیار
زیرا که آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذهان صاحب
بنقل ندارد و نسبت همانست که گفته شد ع عیب همه جمله چو گفتی
هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند اللهم ارنا الحق حقا
وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والعاقبة
بالخیر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الان هر که بجانب
اباحت تغنی و سماع آن رفت قولا یا فعلا انکار و استبعاد بوی
متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که در بنا آمده است روشن
میگردد و در مشکات آورده است ابومسعود انصاری رضی الله عنه که
او را بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهة آنکه مسکن
وی وادی بدر بود و صحابی دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند

و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بروی
گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله صلعم انتما اهل بدر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که
تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو اگر نه برو اذن داده است ما را پیغمبر
خدا که بشنویم و این در عروسی بود که تغنی در آن باتفاق مباح است
بالاتر ازین عبدالله بن جعفر که بایی کار مزیع و مشغوف بود و معاویه
نیز با وی شریک و موافق بود با وی گانود و در صحبت همین زن معاویه
اظهار انکار کرد بر عبدالله و عیب گرفت بر وی و گفت معاویه چنانست و توبه
معتقدی بوی روز دیگر عبدالله بخانه معاویه آمد و نماز بسیار گذارد و تعبد
بسیار کرد معاویه بازنش گفت این بسوی که چه میکنند پس زن از انکار باز آمد
و حقیقت حال منشا اختلاف آن مینماید که سرود شنیدن و آلات و
مزامیر زدن در زمان قدیم کار رنان و قینات و لاعبان و فاسقان
و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود فرشتگانه

شده ام و امر کرده شده ام که محو کنم و بشکنم معازف را که نام آلات مزامیر
ملاهی است و نهی کنم از شراب خمر و زنا و در اصل نام مختال بوده است و ذکر
وی در باب ملاهی میکنند و لهذا از محو و محق آثار این امور و رفع ازاله این
منکرات چون آن رسم و عادت نماند مسلمانان و صالحان و پارسایان
نیز در ان افتادند و از ان محظور گشتند لی ملابست بفسق و منکرات
و مخالطت با اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون دیدند که این عادت
عاشقان و لشان مستفید الست و مشابهتی بحال ایشان دارد و
خوف انکه مبادا اسیری یابی نگشد اجتناب نمودند و تحذیر فرمودند و از
شارع نیز اگر باین ملاحظه تحذیری و نهی و وعیدی صادر شده باشد
دور نباشد و انکه محدثان گویند صریح از شارع به ثبوت نه پیوسته
و هیچ حدیثی در این باب بصحت نرسیده لهذا از تقریر انکه دایره صحت باصطلاح
اهل الحدیث تنگ است مراد ان خواهد بود نه نفی انه علی الاطلاق و
تحریم ان لذاته ثابت شده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و انکه بعضی

از اهل

از اهل طمع اهل گفته اند که هیچ صورتی ندارد و ثابت نشده و این سخن حاکی
از مکابره نیست و نظایر این حال قصه ظروف و اوانی است که
انجار از ختم و نقیر و دبا نام است که در وقت اباحت
خمر استعمال ان میکردند و شراب در ان میخوردند و چون شراب حرام
شد استعمال این قسم اوانی و خوردن مشروبات دیگر در ان نیز
گاه حرام ساخته اند برای محو و قمع آثار ان و چون حرمت خمر
ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامات آن نماند
منع و نهی از ان اوانی نیز نماند و با وجود آن علما ایمه دین دو فرقه
شدند جمعی بمنع رفتند از استعمال آن اوانی و قومی بتجویز کما
ذکر فی موضعه و در ما نحن فیه نیز مانند این دو فرقه آمده قومی نظر
عادت قدیم که این صورت شان اهل فسق است منع و رسم احتیاط
را گرفته ایستاده اند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداخته که اگر
بملابست فسق و منکرات است حرام و اگر نجس است مباح والله اعلم

وعلما احکام بعد از ان تعصبی و تشددی در میان آمد هم مانعان
افراط کردند و هم مجوزان امر اسماع مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه
داشتند و هم مجوزان بر زعم انها امر اطاعت صرف و عبادت
محض گرفتند و تمامه اوقات بسماع مشغول آن و مشغول بدان گشتند
و جمعها و معرکها گرفتند و هر دو طایفه فرق میان اهل و نا اهل
نکردند و سر رشته انصاف که مبنی ان انصف لی و انصف لک است
از دست دادند و طریقه ادب حقیقت ان انداشتن هر چیز بجایگاه
نداشتند و باب منشا اختلاف انست که جمعی نظر بتاثیرات و
تصرفات نغمه در بواطن افتاده و از جا رفتند و قومی جواز عدم
جواز فقهی در نظر آید بر جای خود استادند و شیخ ابن عربی گفته است
که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانیست که حرکت و اضطراب
کار اوست و روح انسانی منزه است از انکه محل ورود معانیست
و سکون و اضمحلال و ثانی صفت اوست اما اینجا که بسماع میرسد

گوید

میگوید نعم تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه
جواری و اتصالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این
سرایت بان کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که ان تاثیر قران
در باطن انست که بغنا و بغیر غنا یکسان باشد و انکه به نغمه تاثیر
کند تاثیر قران نیست بلکه تاثیر نغمه است نه قران و این سخن خالی
از تکلف نیست نغمه حلیه و زیور قران است چنانکه در حدیث
امده است که زینوا القران باصواتکم و یکسان نبودن بر حال خارج
از دایره امکان نیست بلکه کسی که مشهود و مکشوف مجرد ذات و
صفت الهی باشد انتهی کلام الشیخ بلفظه **باب ثانی** در روایات کتب
معتبره فقهیه و اقوال ائمه دین که در اباحت غنا و ضرب دف و طبل و غیره
الات مباحه وارد گشته **فصل اول** در ذکر روایات کتب اهل سنت
فی شرح البزدوی المسمی بالنودی صنفه ابو القاسم محمد ابن عبد الله
الدمشقی اعلم ان السماع الذی یختلف علماؤنا فی حقه و هو ما کان

على سبيل اللهو واللعب كما يسمع الفساق وشاربي الخمر وتارك الصلوة
فاما من يسمع الغناء وهو صالح ودائم الصلوة لاتارك الورد وقراءت
القران فله حلال بلا خلاف بين علمائنا رحمهم الله في شرح الكافي
مسمى بالمجرى لمحمد ابن علي الشافعي واعلم ان المكروه من السماع عند
علمائنا رحمهم الله ما كان على سبيل اللهو وارادة العصيان بان يجمع
الفساق على ذلك ويتركون الصلوة وقراءت القران اما من
كان من اهل الصلوة واهل القران من رحمة العالمين فسماعه حلال
بلا خلاف بين علمائنا رحمهم الله اذ لا يرون بذلك السماع الا وجه الله
وحضوره يذكرون الله وخوف الاخرة وكل ذلك محمود غير مذموم
في البدايع والسماع في اوقات السرور تاكيدا للسرور ويهيجانه يباح
ان كان ذلك السرور مباحا كالغناء في ايام العيد وفي عرس وفي وقت
قدوم الغائب ووقت الوليمة والعقيقة وعند ولادت الولد وعند
ختانه وعند القران انتهى في السير الكبير للامام محمد رحمه الله عن ابن مالك

رضي الله عنه

رضي الله عنه انه دخل على اخيه البراء ابن مالك رحمة الله عليهما وهو
كان يتغنى وفعله بظاهره صحة ويقول لا باس للانسان ان يغني اذا
كان يسمع ويونس غيره وسمى الناس يقول لا باس في الاعراس
والوليمة الا ترى انه لا باس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة و
ان كان ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا باس لان في ذلك اظهار النكاح
واعلانه وبه امرنا صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك التغني في البدايع الحنفية ايضا ان المغني اذا جمع الناس عليه
ليستمع لسماع صوته ردت شهادته وان كان فعلت لدفع الوحشة
عن نفسه ومن غيره لم تسقط عدالته لان ذلك مما يومر به ولانه
عمل حرمته بمجاورت اللهو ومباشرت منكرات الشرع لا ان ذاته
حرام فان سماع صوت الحسن مباح الاصل وانما حرم لعارض اشتماله
على اللهو والفحش فاذا انتفى العارض لنفي على اصله الاباحة وفي
البدايع ايضا السماع جائز لانه يرق القلب وفي المحيط في الفصل

الا من عشر من كتاب الكراهية والاستحسان وذكر محمد رح في السير الكبير
عن انس بن مالك رض انه اذا دخل اخيه البراء بن مالك رض وهو كان يتغنى
قوله وهو يتغنى بظاهره صحته لا باس للانسان ان يتغنى اذا كان يسمع
ديوانس غيره ومن الناس من يقول لا باس بضرب الدف في الاعراس
والوليمة وان كان ذلك نوع لهو وانما لكن هج لا باس لان في ذلك
اظهار النكاح واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح
ولو بالدف وكذلك التغني ومنهم من قال اذا كان ليستفيد به نظم
القوافي ويصير فصيح اللسان لا باس هج ومنهم من قال اذا كان وحده
فيتغنى لدفع الوحشة عن نفسه فلا باس هج وبه اخذ شمس الائمة السرخسي رح
وان المكروه عند هذا القائل ما يكون على سبيل اللهو لا في حصول
رغبة قلوب صبا والمرضية وذكر في الفتاوى الغياثية سئل ابو يوسف
عن التغني هل يجوز قال يجوز وعند محمد رح يكره وفيه ايضا قال ضرب
الدف في النكاح اعلانا وتشهيرا سنة لقوله صلى الله عليه وآله وسلم

اعلنوا

اعلنوا النكاح ولو بالدف وعليه الفتوى وذكر في المنافع انه قال يجوز
استماع التغني على الزوجة والجارية المملوكة وفي درة المختار صرح [illegible]
في فصل الشهادة من الغناية اما التغني لنفسه لدفع الوحشة فلا باس
عند العامة وصححه العيني هج وغيره قال وهو فيه موعظة وحكمة فجاز اتفاقا
ومنهم من اباحه مطلقا ومنهم من كرهه مطلقا التغني في الفتاوى الزيلعي
واختلفوا في التغني المجرد ومنهم من قال لا باس بان يتغنى ليستفيد به
فهم القوافي والفصاحة ومنهم من قال يجوز التغني لدفع الوحشة اذا
كان وحده ولا يكون على سبيل اللهو واليه مال السرخسي رحمه الله عليه
في الفتاوى ابو حنيفة الكردري واعلم ان التغني لاستماع الغير وانا بأسه
حرفة حرام عند العامة ومنهم من جوزه في العرس والوليمة وقيل اذا
كان يتغنى ليستفيد به نظم القوافي ويصير فصيح اللسان لا باس به
اما التغني لاستماع نفسه قيل لا يكره وبه اخذ شمس الائمة لما روي عن
اربد الصحابة البراء رضي الله عنه ذلك والمكروه على قوله ما يكون

على سبيل اللهو ومن المشايخ من قال كل ذلك يكره وبه اخذ شيخ الاسلام
وفي الفتاوى الكبرى اللعب بالشطرنج والحمام وسماع الغناء والرقص وشعر الذي
ليس فيه هجو ولا تشبيب بامرأة معينة وسماع الدف ليس بحرام لكن
المواظبة عليها قد يخرم المروءة في الفتاوى البنان ان عثمان رض كانت
عنده جاريتان تغنيان فلما كان وقت السحر قال امسكا فانه وقت
الاستغفار في الوسيط سماع الغناء مباح لان ما جاز بغير لحن جاز
باللحن الا ان تتخذ عادة فيقدح في المروءة في الدرر من المحظورات في
كتاب الشهادة التغني لاستماع الغير مكروه عند بعض المشايخ ومنهم من
جوزه في العرس والوليمة ومنهم من قال لا بأس في الاعياد في التذكرة
الحمدونية ان ابا حنيفة وسفيان الثوري سئلا عن الغناء فقالا ليس
من الكبائر ولا من الصغائر وحكى ابن قتيبة وغيره عن ابي حنيفة انه كان
له جار يسمى عمرو وكان كل ليلة يتغنى بشعر شعر اضاعوني واي
فتى اضاعوا ليوم كريهة وسداد ثغر الى آخر الابيات

فلما

فلما سجن جاره الذي يسمى عمرو في سجن الامير فلبس عمامته وتوجه الى الامير
وتشفع له فلما خلصه الامير فخرج مع الامام قال الامام له اضعناك يا فتى
قال بل حفظتني فلما فرجت تبسم عزم ان لا يتغنى حياء من الامام قال اني
ما كنت تضيع والسنتي تغنائك في فتح القدير للامام ابن الهمام من باب
من لا تقبل شهادته ولا نائحة ولا مغنية هذا لفظ القدوري فاطلق ثم
قال بعد ذلك ولا من يغني للناس فورد انه تكرار فعلم ذلك مما ذكر من قوله
معه والمراد الناس متنغمة ومعنى انما هو في العرف لمن كان الغناء حرفته
التي يكتسب بها المال الا ترى اذا قيل ما حرفته او ما صناعته يقال مغني كما
يقال خياط وحداد فاللفظ المذكور هنا مراد به ذلك غير انه جعل المؤنث به
ليوافق لفظ الحديث وهو قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله النائحات لعن الله
المغنيات ومعلوم ان ذلك لوصف التغني لا لوصف الانوثة ولا للتغني مع
الانوثة لان الحكم المرتب على مشتق انما يفيد ان وصف الاشتقاق
هو العلة فقط لا مع زيادة اخرى نعم هو من المرأة افحش لرفع صوتها

وهو حرام ونصوا على ان التغني للهو او لجمع المال حرام بلا خلاف وشمل
هذا اللفظ النائحة صارت سيما لما جعلت النياحة تكسبه وهو كالة فلا تقبل
شهادة من يتخذ التغني صناعة ياكل بها وان لم يكن ذلك صناعة وكذا
علل في الكتاب بانه يجمع الناس على ارتكاب كبيرة وفي النهاية ان الغناء
في حقهن مطلقا حرام لرفع صوتهن وهو حرام ولذا اطلق في قوله مغنية ولم
يقيد في غناء الرجال بقوله للناس ولا يخفى ان قوله من يغني للناس لا يخص
غناء الرجال لان من يطلق على المؤنث خاصة فضلا عن الرجال والنساء
معا وكون صلتها وقعت بتذكير الضمير في قوله يغني باعتبار من تحت لا يوجب
خصوصه بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضميره مراعاة المعنى ومراعاة اللفظ
ومراعاة اللفظ اولى وان كان المعنى على التانيث فكيف اذا كان
المعنى اعم من المؤنث والمذكر فان قلت تعليل المصنف بجمع الناس على
كبيرة يقتضي ان التغني مطلقا حرام وان كان مفاده بالذات ان
الاستماع كبيرة لانهم انما يجتمعون على الاستماع بالذات الا ان يكون

الاستماع

الاستماع محرما ليس الا لحرمة المسموع وليس كذلك فانه اذا الغني بحيث لا يسمع
غيره بل لنفسه فيدفع عنه الوحشة لا يكره وقيل لا يكره اذا فعله ليستفيد به
نظم القوافي ويصير فصيح اللسان ولا استماع الناس اذا كان في العرس والوليمة
وان كان فيه نوع اللهو بالنص في العرس بالجواب الثاني في التغني لاستماع
لنفسه لدفع الوحشة خلافا بين المشايخ منهم من قال لا يكره وانما كان على
سبيل اللهو احتجاجا لما روي عن انس ابن مالك رضي الله عنه انه دخل على
اخيه البراء ابن مالك وكان زاهد الصحابة وكان يتغنى وبه اخذ شمس الائمة
السرخسي ومن المشايخ من كره ذلك وبه اخذ شيخ الاسلام ويحمل حديث البراء
ابن مالك انه كان ينشد الاشعار المباحة التي فيها ذكر الحكم والمواعظ
فان لفظ الغناء كما يطلق على المعروف يطلق على غيره قال صلى الله عليه وسلم
من لم يتغن بالقرآن فليس منا وانشاد المباح من الاشعار لا باس به ومن المباح
ان يكون فيه صفة مرأة مرسلة بخلاف ما اذا كانت بعينها حية واذا
كان كذلك فيجاز ان يكون المصنف قالا به تعميم المنع كشيخ الاسلام الا انا

عرفنا من هذا ان الغنى المحرم هو ما كان في الفاظه ما لا يحل كصفة المرأة
المعينة الحسنة ووصف الخمر المهيج اليها والديريات والحانات والهجاء
لمسلم او ذمي اذا اراد المتكلم هجاه لا اذا اراد انشاد الشعر للاستشهاد
او ليعلم فصاحته وبلاغته في كتاب البيان سوى اصحابنا بين سماع الغناء
من الرجال والمرأة وان صوت الحرة ليست بعورة كونهما في الفتاوى
القواعد سئل الامام عين الدين عن سماع صح فيه زماننا مع الالات
فاجاب عنه فقال انه مباح ومن كان عنده هوى مباح كعشق زوجته وامته
فسماعه لا بأس قاله محمد جمال الصديقي الحنفي رح في رسالة وفيه ايضا
ذكر الخطيب البغدادي انه سئل رجال عن السماع فقال ادركت اهل العلم
ببلدنا لا ينكرون الغناء ولا يعقدون ولا ينكره الا جاهل بالسنة او عامي غليظ
الطبع وفيه ايضا كذا نقل الامام حجة الاسلام والاستاذ ابو منصور والقفال
مروزي عنه واما الامام الشافعي فقال حجة الاسلام ليس تحريم الغناء من
مذهبه بل مذهبه اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل وفيه ايضا واما

الامام

الامام احمد ابن حنبل فقال ابو الوفاء بن عقيل في كتاب سماه بالفصول انه سمع
الغناء عند ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد ابن طاهر مقلدي مذهبه كذا في التذكرة
الحمدونية والاحياء وفي لوامع الالماع في تكفير من يحرم السماع وفي الكافي سماع
الغناء وسماع ضرب الدف والاصوات الحسنة مخالفة للسنة ومخالفة السنة
وتحريمها كفر والاعراض عنه والانتهاء عنه فسق في الوجيز وفي الانوار فقه الشافعي
الغناء والرقص وسماع الدف والكان فيه جلاجل ليس بحرام واما
الامام الشافعي فقال حجة الاسلام ليس التحريم من مذهبه بل مذهبه
اباحة السماع بالدف ولو كان فيه جلاجل في شرح الكنز المسمى بتبيين الحقائق
وان انشد شعرا فيه وعظ وحكمة فهو جائز بالاتفاق ومن الناس من
اباح السماع مطلقا في الفتاوى ابي الليث ان ضرب الدف في غير العرس
مختلف فيه قال بعضهم يكره وقال بعضهم لا يكره وذهب جماعة الى
اباحة ضرب الدف في العرس وقدوم الغائب وكل سرور حادث في خزانة
الروايات في النهاية شرح الهداية الغناء اللهو معصية وفي شرح الملتقى

زدن مزامیر و دف و طبل بر آوازی بهوای نفس بغیر غرض شرعی حرامست
فی حاشیة البزدوی و القید فی الروایة لنفی ما عداه فی الکافی فی باب
صفة التخصیص فی الروایات یدل علی نفی ما عداه ای نفی الحکم فیما عداه
انتهی ما فیه فعلی هذا حرمة التغنی و غیره یکون مقیدا باللهو مما یکون بغیر
اللهو بل بعرض الدین کما فی العرس و الولیمة و استعداد الغزاة و القافلة و
لحصول رقة قلوب عباد المرضیة عند الله لا یکون حراما علی مذهب الحنفیة
فی الاقناع ان السماع یحصل به رقة القلب و الخشوع و اثارة الشوق
الی لقاء الله تعالی و الخوف من سخطه و عذابه و المفضی الی ذلک قربة فاذا
کان حال السماع هکذا فکیف یکون فیه شائبة اللهو فی العوارف و
السماع یستجلب الرحمة من الله الکریم روی ابن سلام قال قرأ الی ابن
کعب عند رسول الله صلعم فی قوافل رسول الله صلعم اغتنموا الدعاء عند
الرقة فانه رحمة من الله تعالی انتهی ما فیه فما ورد فی الحرمة من المطلق
فمحمول علی المقید علی قاعدة حمل المطلق علی المقید کذا سمع من العلماء

المحققین

المحققین سؤال اگر گوید در کتب فقه چنانکه روایات اباحت غنا
مندرج اند همچنان روایات حرمة آن نیز مندرج پس دلایل حل و حرمت
متساوی شدند و موافق اصول در تساوی دلایل حل و حرمت حرمت
مرجح است جواب تساوی دلایل در ما نحن فیه غیر مسلم است چه دلایل حل
احادیث صحاح قوی و راجح اند و دلایل حرمت اقوال قیاسیه فقهیه
بلا نص کتاب و سنت ضعیف و مرجوح است و در اینچنین صورت اباحه را
بر حرمت ترجیح پیدا شد قد ذکر العالم الفقیه المتبحر من فقهاء الحنفیة ابن الهمام
فی رسالة سماع التمسک باقوی الدلالات عند اختلاف اسباب الترجیح
روایة الحرمة علی روایة الاباحة او کان دلیل الحرمة و الاباحة
متساویین اما او اثبت الاباحة بالاحادیث الصحیحة و الحرمة بالدلایل
الضعیفة فیحق اعتقاد الاباحة و یترجح الاباحة علی الحرمة الخ فافهم
العلامة حاجی محمد صدیق المحدث منبه مدعیان حرمت توهم میکنند که
از روایت فتح القدیر و غیره که در صدد مرقوم گردید ثبوت

رسید گویند تغنی برای لهو یا جمع مال حرام است بلا خلاف پس استماع غنا
از قوالان و غیره که صرف برای جمع کردن مال میسرایند نیز حرام خوانده
زیرا که مرجع اختلاف حلت و حرمت تغنی همان مغنی است یعنی تغنی
سابسته روده معاش خود کرده اند بحیثی که بسرایند تا که چیزی بستیز
نکیر یا مقرر بکنند در حق مغنی حرام است و بارتکاب آن سقط العدالة
و مردود الشهادة میگردد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است و نه
استماع صوت او دیگر بیرا و انچه دیگرا بلا شرط اجرت بطور انعام و صله
حاصل کرده نیز حرام نیست و نظیر ان در شرح لباب است مثلا حجامت
یعنی شاخ کشیدن فعل است مسنون و بحکمت مشحون اما پیشه و معاش
کرده اند انرا و اجرت ان خوردن حجام حرام است بالاتفاق کما
روی صاحب المشکوة عن محیصة انه استاذن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی اجرة الحجام فنهاه فلم یزل یستاذنه حتی قال اعلفه ناضحک
واطعمه رقیقک رواه مالک والترمذی وابوداود وابن ماجه

لیکن

لیکن در حق محجم که شاخ میدند شاخ حرام نیست و نه دادن اجرت
بحجام و همچنین حال مقریها و موذنون و معلم قران است و در
شنیدن غنا از قوالان و غیره و دادن چیزی بایشان بطور انعام و صله
محذوری نیست در شریعت بموجب روایات مفصله ذیل فی منیة المفتی
ان المطرب اذا اخذ المال من غیر شرط فهو حلال فی الذخیرة ان الذی
یاخذه المغنی والقوال کره والفتوی علی ما قدمناه من التفرقة بین الشرط
وعدمه فی الفتاوی کافی خان الرجل اذا کان مطربا مغنیا ان
اعطی بغیر شرط قالوا اباح له ذلک فی نفحات الانس شیخ روزبهان
بقلی قدس الله سره در کتاب النوازل کشف الاسرار آورده است که قوال
باید که خوب روی بود که عارفان در جمع سماع بجهت ترویح قلوب به سه
چیز محتاج اند روایح طیبه و وجه صبیح و صورت ملیح فی السراجیة
المطرب یاخذ المال بغیر شرط کان حلالا له اذا غاب یکتسب من
الملک له وفیه الغنا المغنیة اذا قضت دینها من کسبها اثاما به هر جنسی

اجر الالباب علی الاضد **فصل ثانی** در روایات اباحت غنا از کتب امامیه
هرچند از احادیث و اخبار و آثار و روایات مفصله مذکوره اباحت
سماع غنا چنان ثابت که دیده گاه … انبیا و اولیای اهل سنت هیچ جای
عذر و انکار نیست اما علمای ما هو المشهور … باقیست گاه در مذهب
شیعی حرمت غنای مطلق متفق علیه ایشان شد لیکن عند التحقیق از کلام
محققین علمای امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال خلاف
ما هو المشهور است اعنی در مذهب ایشان نیز در عید ها و اعراس و غیره
اوقات سرور مباح غنای مجرد از مزامیر و ملاهی جایز است حتی که
در قران و اذکار و مراثی اکثر با سبحان و بعضی با صحاب ان قایل
شده اند و از جمله مزامیر با باحت دف و طبل غزاة بعضی ایشان
رفته اند و غالبا ادای خطبه و اذکار بر منابر در آهنگ موسیقی و غنا
صاف و صریح و مراثی و نواختن نوبت و دف و دمامه و تاس
و غیره در مجالس عزای ائمه معصومین بجا و علیهم الصلوة و السلام

بنا بر

بنا بر همان اباحت تحقیق کرده باشند و الا تجویز و ترویج امر حرام در
اینچنین مجالس حسنه خلاف عقل و نقل است اندر اینجا مسئله غنا
نزد امامیه نیز مختلف فیها است چنانکه نزد اهل سنت پس نظر باصول
فریقین مرتکب آن فاسق و مستحل آن کافر نخواهد بود لهذا برای التصدیق
کلام مذکور عبارت تبصره کتاب تنویر المستبصرین که تالیف میرزا
امان الله بیک مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات در خصوص
تقیید با کتب معتبره امامیه در آن مندرج است نخبه در همین مقام منقول
میگردد و العهده علی رواتهم **تبصره** هرگاه دانستی که گریستن بر جناب
سید الشهدا علیه السلام ثواب عظیم دارد و هم معلوم است حرمت غنا فی الجمله
بطریق اخبار مستفیضه بلکه متواتره و اجماع فرقه حقه چنانچه
شیخ ابو جعفر طوسی و محمد ابن ادریس و جماعت اهله و الدین حسن بن
مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بان فرموده اند بلکه حرمت غنا فی الجمله
از ضروریات مذهب شیعه است پس شیعیان حضرت امیر علیه السلام را باید که

ازان اجتناب دوری نمایند چه غنا مورث نفاق است و شیعیان
آنحضرت بری اند ازان بواسطه انکه ان صفت مخالفان است
محمد ابن بابویه در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که فرمود غنا مورث نفاق است ولیکن بدانکه گفته اند
حرمت آن در هر جا به ثبوت رسیده است مگر بهمانجا که جناب شارع
مخصوص و در انجا منع فرموده باشند فتامل و ازینجاست که غنا در چند جا
مستثنی است چنانچه ان شاء الله تعالی ان مواضع مجملا مذکور خواهد شد
ولیکن چون غرض اهم درین رساله ذکر مراثی حضرات است ازینجهة اولا
بذکر ان می پردازم پس بدانکه چون اخبار بخصوصها در حرمت مراثی
حضرات ائمه ع در غنا در کتب معتبره یافته نمیشود ازینجهت قایل
بجواز مرثیه کردن بگوید که هرگاه مقصود از مراثی گریه باشد نه ملذ که
بوضع حیایه ساز میخوانند باید که مراثی حضرات ع در غنا هم مستثنی
باشد بچند وجه اما اولا پس بجهت انکه اجماع بر حرمت غنا

مطلقا

مطلقا به ثبوت نمیرسد و حرمت ان در غیر ما نحن فیه مقتضی حرمت غنا
در ما نحن فیه نمی باشد بلکه کلام مقدس اردبیلی رحمه الله در مجمع الفواید
دلالت میکند بر انکه جواز غنا در مراثی در زمان او بلکه در زمان
مشایخ و استادان او که از جمله ایشان اختلاف فیه نمی باشد فتامل
و قریب بان است کلام مولانا یوسف بن علی البحرانی و در نهج السداد
شرح ارشاد ایضا موید مطلوب است کلام مومن علیخان در مجالس الاخبار
و الفضا معاضد مرام است کلام صاحب رساله صراط النجات که انرا
منسوب بجناب مولانا محمد باقر مجلسی مینمایند چنانچه ان شاء الله تعالی عبارت ان
بزرگواران مذکور خواهد شد و ثانیا بواسطه عدم صحت اخبار در حرمت
مطلق غنا اما انکه صریح باشند در حرام بودن غنا مطلقا بلکه در اکثر
اخبار تجویز قران و اذکار در غنا شده بلکه دلالت میکند بر استحباب ان
در قران بجهت ورود روایات بر جواز حسن صوت و تحزین و ترجیع
بلکه استحباب ان و ظاهر آن است که چیزی از انها بدون غنا یافته نه

نشنود غنا چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود وکذا فی الکفایة بلا خلاف
عندنا فی تحریم الغناء فی الجملة والاخبار الدالة علیه متظافرة وصرح
المحقق وجماعة ممن تاخر بتحریم الغناء ولو کان فی القرآن لکن غیر
واحد من الاخبار یدل علی جوازه بل استحبابه فی القرآن بنا علی دلالة
الروایات علی جواز حسن الصوت والتحزین والترجیع فی القرآن بل
استحبابه والظاهر ان شیئا منها لا یوجد بدون الغناء علی ما استفید
من کلام اهل اللغة وفصلناه فی بعض رسائلنا بالجمله ظاهر است که مطلق
محمول بر مقید میباشد و همچنین عام بر خاص پس هرجا که پس هرجا که
حرمت غنا وارد شده است محمول باشد بر صورتیکه در غیر قرآن واذکار
باشد ودر اینجا فلا فتامل واما آنچه در جمله از اخبار مذمت غنا در
قرآن وارد شده پس مراد از خواندن قرآن است بر سبیل لهو
لعب بنحویکه فساق میکنند در غنای خود ومؤید اینمعنی است حدیث
عبد الله بن سنان والفاظ مذکوره در اخبار الغنا است وظاهر است که مفرد

معرف

معرف باللام دلالت بر عموم نمیکند بنابر تصریح اهل لغت وعموم آن مستفاد میشود
مگر جائیکه قرینه بر اراده خاص نباشد واراده بعض از افراد بدون تعیین
منافی غرض افاده هم منافی سیاق بیان وحکمت و ترجیح بلا مرجح
ضرور باشد که محمول بر استغراق وعموم باشد و بنابراین گفتیم که زیرا که
شایع وذایع در آن زمان غنا بر سبیل لهو ولعب بعضی بانحویکه کنیزکان و غیر آن
غنا مینمودند در مجالس اهل فجور وعمال خلفا و تکلم بباطل و
شنوانیدن مردان پس حمل معرف بر افرادیکه شایع در آنزمان بوده بعید
نخواهد بود و مؤید اینمعنی است حدیث عبد الله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد
از علی ابن جعفر و بعضی از اعلام فرموده اند که از روایت که ملحق باحادیث
صحاح باشد قال سألته عن الغناء فی الفطر والاضحی قال لا بأس ما لم
یعص به حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی کاظم علیه السلام سؤال
نمودند از غنا در عید فطر واضحی وفرح وسرور آنحضرت فرمودند که باکی
نیست بان مادامیکه عصیان بان نکنند مؤلف گوید ممکنست که مراد از

عدم فجور و فسق و حمل بملاهی و اشتغال بآنها آن شد که غنا در اذکار و غیره
شده موجب باطل است چنانچه مفاد بعضی احادیث دیگر است فضائل والا
حرام خواهد بود و هم موید مدعا است حدیث ابی بصیر از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام قال علیه السلام اجر المغنیة التی تزف العرائس لیس به
بأس ولیست بالتی یدخل علیها الرجال چه اینجا بیشتر دلالت میکند
بر اینکه منشا منع از غنا دخول رجال است بر نساء و هم اشعاری دارد
باینکه منشا منع در غنا بعضی از امور محرمه است که مقترن با آن میباشد
باشیاء محرمه مثل آلات و غیره و ایضا اخبار داله بر منع غنا جمله از اخبار
اشعاری بآن دارد که لهو باطل است و صدق لهو در قرآن و دعوات و
اذکار و اشعار زهد و امثال آن که غیر ظاهر است پس منع آن من حیث الالات
شد فضائل پس مرتبه در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار
است بلکه افضل است از آنها و باین نحو جمع بین الاخبار میشود و الا
طرح اخبار لازم میآید و حمل بر تقیه دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار

مذمت

مذمت غنا علی الظاهر کما فهمه بعض الاعلام بنحو متعارف در زمان بنی امیه
وارد شده والا اخبار در مدح آن نیز وارد می شد و غنا پس آنکه لکن صوت
مطلوب فضائل و رثا [illegible] حدیث ثواب الاعمال چنانچه گذشت چه
اشعاری بآن دارد که بدون غنا نمیخواند بواسطه اینکه حضرت فرمودند بطوریکه
میخوانی بخوان والا فرمودند چه فایده در ثبت فضائل و اگر از متن کلام
دیگوییم که حدیث مفید مدعا نیست پس احادیث دیگر که در اینها بنحو قرآن
و اذکار در غنا شده موید مطلوب ما خواهند شد چنانچه از کلام رئیس المحدثین محمد
ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه هم ظاهر میشود که غنا در قرآن و اذکار مضایقه
ندارد و غنا محرم نیست مگر در لهو و باطل باشد چنانچه فهمیده است از آن
مولانا محمد تقی رحمة الله در روضة المتقین و در الثانیه که ذکر نموده ان صاحب
حضرات از جمله اذکار مطلوبه است بلکه بهتر از آنها پس غنا در آن هم جایز
شد فتامل قال محمد ابن بابویه فی الفقیه سال رجل علی بن الحسین ع
عن شراء جاریة لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة

قال مولانا المجلسی فی الشرح ای لا تترکوا القرآن فی الحزن اصواتا حسنة او
لتقرء القرآن واذکروا مثالهما مما یذکر الله الحزن ویظهر من المصنف
ان مثل هذه لا یسمی غناء وانما الغناء المحرم ما کان فی باطل ولهو یرده
العرف انتهی کلامه رفع فی الآخرة مقامه و جناب مولانا خراسانی علیه الرحمه
هم در کفایه بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی در مجمع البیان فرموده
این عبارت دلالت میکند بر تحسین صوت و آواز در قرآن و تغنی در آن
سنت باشد و خلاف این بیان قدما معروف نباشد کلام سید مرتضی
در غرر و درر خالی از اشعاری واضحی باین ندارد انتهی الفاظ محققی و
مستتر نماند که از تفهیم جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب صدوق
را چنان ظاهر میشود که اگر غنا در قرآن واقع شود پس مضایقه ندارد
و غنای محرم همانست که در باطل باشد و مؤید این معنی است عرف یعنی
در عرف نمیگویند کسی را که قرآن در غنا میخواند که غنا میکند
بلکه میگویند که قرآن میخواند هرچند در قرآن غنائیست و همچنین است

حال

حال مراثی چنانچه صاحب منهج السداد تصریح باین نموده و غیر کلام
او ان الله تعالی ذکر نموده شد مؤلف گوید مخفی نماند که بهترین
چیزهائی که موجب ثواب آخرت است و باعث بهشت گریه بر امام مظلوم است
روحی له الفداء پس این حدیث دلالت واضح دارد بر اینکه مرثیه آن
حضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد و حدیثی که دلالت صریح بر
حرمت مرثیه در غنا کند در کتب اربعه مثل کافی و من لا یحضره الفقیه و
تهذیب و استبصار و غیر اینها از کتب اخبار معتمد او نظائر و ارفع و
ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و غیره یافته نمیشود بلکه حدیث ثواب
الاعمال فی الجمله اشعاری بجواز مرثیه در غنا دارد و همچنین در جمله
از اخبار وارد شده است که قرآن را بلحن عرب بخوانید و ترک
کنید لحن اهل فسق و اهل کبائر را از آنجمله است در کافی در
قوی از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق ع از حضرت
رسول خدا و در روایت حذیفه یمانی از آنحضرت ص چنانچه شیخ طبرسی در

مجمع البیان نقل نموده است و مخفی نیست که لحن عرب و اصوات ایشان
عین غنا است چنانچه ائمه لغت بآن تصریح نموده اند و از این قبیل اخبار
دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از آنها مذکور شده و بعضی
از آنها خواهد آمد و علاوه بر آن مولانا احمد اردبیلی رحمة الله علیه در شرح
ارشاد هم تصریح نموده که اگر اجماع در حرمت غنا نبوده پس حکم بحرمت
آن نمی توان کرد چه اخبار در حرام بودن آن ضعیف اند مولف
گوید ظاهرا در این شکی نیست که از اخبار عموم حرمت غنا مفهوم
نمیشود بلکه در عروسی و حدی تجویز وارد شده و همچنین در قرآن و
ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق غنا معلوم نمیشود چنانچه مخفی نیست
بر کسیکه کتب علما را دیده است آری متیقن بحرمت غنا است
که بطرز اهل کبایر باشد و اما هرگاه بطرز ایشان نباشد بلکه در
قرآن و اذکار باشد و همچنین در چیزها که موجب یاد آخرت باشد
پس حرمت آن مقطوع نیست چه در این باب نیز احادیث معتبره

اند

در قول وارد شده اند و صدق بودن بانها در قرآن ثبت با آنکه اخبار
در حسن صوت و تحزین آن بسیار وارد شده اند و ظاهر است که اینها بدون
غنا با اینها نمیشود چنانچه از کلام اهل لغت مستفاد میشود پس جمیع بیشتر
است از اطراف غنا نمایان و هرگاه که مطلع در آنچه گفته ام شکی بهم باشد رجوع
بشرح ارشاد متورع اردبیلی رحمه الله و روضة المتقین و مقدس
محمد تقی و کفایه مولانا سبزواری و نهج السداد علی ابن یوسف
بحرانی و مفاتیح ملا محسن کاشانی و حدائق الصالحین حسن ابن عبد الرزاق
کنند که در آنها بر وجه اتم بیان شده است تا بدان ان شاء الله تعالی پاره از عبارات
ایشان مذکور خواهد شد و در قبیح بودن تعصب نفسانیت کلامی
نیست و قباحت آن اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که خود را
از آن مبرا سازند با آنکه از روی حسد و عداوت هر چه بخاطر
رسد بر زبان آرند انتهی کلامه بعبارته و نیز شیخ مقتول در
کتاب الدروس میگوید بجوز الغناء و شرطه فی العرس و مجتنب است

و از شروط سماع نزد امامیه چیزیست که نزد ایشان است از محرمات غناست
یعنی سماع از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب معتبره امامیه است می‌آرد و من شروط السماع ان یکون
المستمع امرأة ولا یکون رجلا ولا یکون الشعر فی الهجاء انتهی **فصل ثالث**
در تحقیق مزامیر و معازف و ملاهی و ملاعب بدانکه در کتب فقه و حدیث
جابجا تصریح یافته که غنا اگر بسبیل لهو و ملاهی باشد حرام است والا حلال
و نیز میگویند که در حدیث از لهو و لعب و معازف و مزامیر نهی آمده است
و هم در کتب فقهی می‌نویسند که اگر بجای سماع لهو و لعب و غنا باشد در آنجا
نشستن روا نیست و فقهایان از این جنس الفاظ عموماً حکم میکنند ان
الملاهی کلها حرام والملاعب کلها حرام والمزامیر کلها حرام والجلوس
علیها فسق والتلذذ بها کفر معهذا در قرآن و حدیث اطلاق
لهو و لعب و معزف و مزامیر بعضی چیزها آمده که فقها اباحت
آن اعتراف دارند و در بعضی چیزها اختلاف میکنند که حلال است

یا حرام

یا حرام و در بیان این جنس اقوال تناقض و تباین کماست پس بدون
تحقیق این همه الفاظ لغةً و عرفاً و غیرها و تطبیق احادیث و توفیق اقاویل
متناقضه امکانی ندارد لهذا اخوض در خصوص هم نیز از خوض در غنا
و سماع است زیرا که در سماع مجرد اختلاف کرده‌اند مگر سفها و متعصبین از
علما نیست اختلاف علمای محققین سلف قدیماً و حدیثاً کرده در ملاهی و معازف و
مزامیر بنا بر عادت مبنی که شد تحقیقات ان بر قوانین ثلاثه پس
شکر طالبان نوازی است که این بی زبان را بنغمه این تحقیقات مترنم ساخت
و سپاس مر و مساز را که ساز خامه است با این نوا نواخت **مثنوی ظهوری**
در این بستان سرا افکنده غلغل بسی من گه دید گلبن نغمه بلبل زبانرا آب
بزم و من گلو لفظیست دمکش ساز سخن گل و لبلبه نغمه اسرار برداخت
زهره ورق نسخ خلق ارغنون خشک رباب از مغز از آمد گفتن شد نفس
خشک از غم او پوست بر تن کل دامغش گسیخته رشته از شاخ که چوبان
بی سخنی آن گشته سوراخ خواند در روش شعر انشت دوتا جنگ و دو دل

تارهای ناله در چنگ برد خالی پر انداز نغمه دست بهبین دف

که چیست سر بعید در پوست قانون اهل در معنی لهو و لعب و معزف و مزمر لغة

و عرفا و شعار اینکه حکم هر یک مختلف تحت اللهو فی القاموس لها

لهو لعب بازی کرد کالتهی و التهاه ذلک بازی کنانید او را بان بازی

و الملاهی آلاته الات بازی گر بان بازی و لهو کنانید و لهت المرأة الی

حدیثه لهوا انست و اعجبها انس گرفت و الفت کرد بسوی حدیث

وی انشگفت آورد مردان زن را فی کنز اللغات لهو بازی کردن

و بر گشتن از چیزی و بازی و زن و فرزند و چیزیکه از عمل خیر باز دارد و قوله تعالی

لو اردنا ان نتخذ لهوا یعنی ولدا او امرأة فی القاموس لعب کسمع

لعبا و لعبا و تلعابا و لعب و تلعب و تلاعب بازی کرد ضد جد لعوبة بالضم

بازیچه و ملعبة جای بازی و ملاعب البرح مدارجها مدارج باد فی کنز اللغات

لعب بازی منه قوله تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها کذا فی الصراح

المعازف بزای معجمه یعنی ملاهی است یعنی آلات لهو جمع عزف یا معزف بکسر

بکسر میم

بکسر میم و سکون عین و عزف و عزیف در اصل بمعنی آواز جن است

و چرگی شنیده میشود در بادیه بشب و بمعنی آواز باز نیز آمده کذا فی القاموس

المزمار مشتق است از زمر فی القاموس زمر یزمر و یزمر زمیرا و زمرا و زمرانا

نواخت نی را و از امرأة زن نی نواز و زمار کسی که نی نواز است

مرد و در معنی کم آمده که از مر چوب زمارة کنگانه یعنی نی نواز لیست مزامیر

داود چیزیکه از زبور با آواز خوش میخواندند و انواع دعا جمع مزمار

معر مورد و زمارة بتشدید میم بخفیف است یعنی مزمار بمعنی مزمار بمعنی

ما نیز مرتبه بیان لهو بمعنی الفاظ مذکوره لغة و عرفا پس لهو و لعب هر دو

در معنی بازی مشهور اند و لیکن محققین در هر دو فرق دقیق نهاده اند

و آن است که چیزیکه بازی کنان آن غایتی مقصود شود مانند تماشا لعب

و تفریح طبع و تنشیط دل بدان غالبا اطلاق لهو بر آن میکنند چنانچه

طنبور و کنجفه و شطرنج و نرد و غیره که اکثر در ایام جوانی به بازی این

چیزها میل و رغبت میباشد و در حدیث انا قوم رخص لنا فی اللهو

بمعنی غنا آمده است چه غایت آن نیز تنشیط خاطر میباشد و چیزی که
در وی غایتی ملحوظ نباشد و غیر تصور مقصود بدان شغل نمایند آنرا لعب
میگویند چنانچه لعب و تصویر در نقل اوضاع و اشکال مختلفه که بچگان و
نابالغان در ایام صباوت اختیار یا بچیزها رغبت مینمایند و در شرع شریف
برای لهو و لعب هر دو معنی مفصله صدور حکم وارد نیست بل حکم هر یک
قسم بحیثیت و اعتبار و لحاظ غایت دینی و دنیوی مختلف است همه ملاهی
و ملاعب را عموماً حرام گفتن نافهمی و نادانی است تفصیل حکم هر یک در
قانون دوم باید شنید و علی هذا القیاس مزامیر و معازف در عرف عام
در معنی ساز و آلات غنا شهرت دارد ولیکن اهل تحقیق تخصیص کرده اند
مزامیر را بچیزیکه از دمیدن نواخته شود همچونی و شبابه و سرنای و قرنای
و معازف را مخصوص کرده اند بچیزیکه از دست نوازند مانند
دف و طبل و عود و ستار و طنبور و اوتار و غیره برای همه مزامیر و معازف
نیز در شرع حکم واحد نیست علی الاطلاق همه مزامیر و معازف را حرام
گفتن

گفتن هم جهالت و سفاهت است بل علمای محققین بعضی را از آن مستحب
و مسنون گفته اند و بعضی را مباح و بعضی را حرام و در بعضی سکوت
کرده اند تفصیل حکم هر یک در قانون سوم باید شنید مخفی نماند که تفصیلی که در
معنی عرفی لهو و لعب ذکر کرده شد بعضی مفسرین بسوی آن در تفسیر آیات
قرآنی اشارت فرموده اند چنانچه در معنی لهو که از کار خیر باز دارد و قوله تعالی
است و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها الآیه و منه رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و منه الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر و در معنی لعب که
غایت معتدبها از آن مقصود نباشد قوله سبحانه انما الحیوة الدنیا
لهو و لعب و کذا ما الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و منه الذین اتخذوا دینهم لهوا و
لعبا و از انجا که اغراض بحسب زعم هر یک مختلف است افعال لعب یکی
مقصود اهم و نسبت دیگری لهو و لعب باشد مثلا سیر و شکار بموجب
امر سیروا فی الارض و اذا حللتم فاصطادوا فعل مباح است
و همین افعال نسبت بمهمات دینی و دنیوی لهو و لعب مینمایند بالجمله

هر جا که در قرآن و حدیث مذمت لهو و لعب وارد شده بمقابله امور آخرت
است یا بر ترغیب ایثار آخرت بر دنیا چنانچه آیه کریمه قل ما عند الله خیر
من اللهو ومن التجاره بر آن دلالت صریح دارد و لیس اگر غنا و مزامیر
نیز بشمول حیات دنیا یا بخصوص آن لهو و لعب گفته آید از اباحت اصلی
بیرون رود فاحفظ فانه یجدیک نفعا **قانون دوم** در اقسام ملاهی و ملاعب
بدانکه اقسام ملاهی و ملاعب بسیار است و در شرع برآمده انواع آن حکم واحد نیست
مثلا یکی از آن قمار است که انواع آن بسیار است و زیر هر نوع اصناف
بی شمار لیکن ممنوع شرعی همان یک قسم است که در آن بازی با شرط از
طرفین باشد و اگر شرط اضداد از جانب واحد باشد بلا شبه جایز است
چنانچه فقها در باب سباق مشروح نوشته اند صاحب فتاوی سراجیه
فرموده که در سباق میفرمایند نقل کرده می آید یجوز السباق فی اربعة اشیاء
فی الخف یعنی البعیر و فی الحافر یعنی الفرس و فی النصل یعنی الرمی و فی
المشی یعنی العدو و انما یجوز اذا کان البدل معلوما من جانب واحد

بان یقول احدهما للاخر ان سبقتنی فلک کذا و ان سبقتک فلا شیء لک
و ان کان البدل من الجانبین فلا یجوز الا ان یکون بینهما ثالث و
الشرط انه لو سبقهما اعطاه و ان سبقاه لم یعطیاه شیئا والمراد
من الجواز هو الحل و الطیب لا الاستحقاق ثم مذکور فی شرح الطحاوی
و ان هذا انما یجوز فی هذه الاشیاء لا غیر قال الشیخ الامام الحلوائی رح
لو وقع الاختلاف فی مسئلة بین اثنین و شرط احدهما لصاحبه ان کان
جواب المسئلة کما قلت اعطیک کذا و ان کان لما قلت لا اخذ منک شیئا
فهذا جایز انتهی نوع دوم آنست که در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق
بشخص واحد شود یا باشخاص متعدد همدیگر بازی کنند همچو تیر اندازی و
تفنگ اندازی و نیزه بازی و مکالبت یعنی دوانیدن سگ و علم با یکدیگر
و رشکار و مقاومات یعنی دویدن همدیگر بجای خود و مصارعت یعنی
کشتی گرفتن با یکدیگر و مطایبت یعنی همدیگر مزاح و خوش طبعی کردن
قولا باشد یا فعلا در قولی شرعا شرط آنست که کذب نفس الامری نباشد

اگرچه در زعم مخاطب صورت کذب داشته باشد و در فعل شرط آنست که از
افعال ممنوعهٔ شرعیه نباشد و همچنین بسیار ملاعب اند که دران نهی
از شارع وارد نگشته بلکه اکثری ازان از ذات قدسی صفات آن
سرور صلی الله علیه وسلم بوجود آمده چنانچه حکایات ملاعبت و مسابقت
آنحضرت با عائشه صدیقه علیهما السلام و مصارعت وی صلعم با رکانه پهلوان
یکی و با ابو الاسد پهلوان عجمی مشهور و مطایبت وی صلعم با سایل
شتر با مکه مرا بچه شتر خواهم داد و انکار کردنش گرفتن از بچه شتر
و باز فهمانیدن او را که هیچ شتری نیست که بچه شتر نباشد و همچنان
مزاح وی صلعم با زنی که هیچ پیرزن به بهشت نه درآید و باز تسلیه او
آن صلعم زن را بخواندن قوله تعالی انا انشأناهن انشاء فجعلناهن
ابکارا عربا اترابا و علی هذا القیاس توریت وی صلی الله علیه وسلم در
کلام با صحابه در احادیث صحاح مروی و منقول اند هر که خواهد در صحیحین و
مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و ابو داود و ابن ماجه مطالعه نماید نوع

سوم

سوم سیر و تفرج بساتین و بحار و انهار و ریاحین و سماع و غنا
و اشعار نیز همین قسم است در حق کسیکه او را ذوق از باطن نباشد یا
روح وی بسبب کدورت و ظلمت طرب انگیز از سماع نباشد پس مشغولی هم
جنس امور مباحه اگر مانع صوم و صلوة و غیره ضروریات دینی نباشد
ازان قسم لعب است که شارع ازان منع نفرموده و نصی صحیح در حرمت
ان وارد نگشته سوال اگر کسی گوید که عدم ورود نص در حرمت لعب
ممنوع است زیرا که در حدیث آمده است قال علیه السلام لا الدد منی ولا انا
من الدد و الدد اللعب جواب گویم که این حدیث مخصوص است بلعب محرم همچو
قمار و غیره چنانکه در نوع اول گذشت و کلام ما در مطلق لعب لهو
و ممکن نیست که لعب مطلق مراد گیرند زیرا که از لعب حبشیان که نظر
نیست گاه در مسجد لعبه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم عائشه صدیقه رضی الله
عنها را ملاحظه کنانیدند پس هر که بگوید که لعب مطلقا حرام است
گویا او نسبت میکند فعل حرام سوی بجناب تقدس مآب رسالت پناه صلعم

منظمه انیغنی کفو نیست بالاتفاق سوال اگر کسی گوید که در حدیث وارد شده
است لا لعب الا فی ثلاث الرمی والفرس وملاعبة الرجل مع امرأته
جواب گویم حصر اینجا برای اهتمام تو است نه برای تحریم ما سوای مذکور
چنانچه قوله تعالی انما انت منذر حصر صفت انذار به لفظ انما که مخصوص
برای حصر است مفهوم میشود حالانکه حصر حقیقی مراد نیست بل حصر اضافی
اضافی نسبت ایصال بشارت مراد است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
منذر و مبشر و مبلغ و هادی در حسن نیز بود ثانیا اینکه سماع و غنا و
اشعار را که در ملاهی و ملاعب مباح شمار کردیم برای مردم غلیظ الطبع گفتیم
اما کسیکه از سماع غنا از حرص و هوا و جور و جفای نفس نفع نگشوده و بخوف
و خشیت خدا العبد ق و صفا مشغول میگردد و سوز و گدازی و عجز و نیازی
در باطن او پدید میآید در حق اینچنین کس غنا اگر مقترن بمنکرات شرعیه
نباشد هرگز بیهوده نیست بل اهم مقاصد است چه مقدمه واجب واجب
باشد و یا مستحب باشد و وجوب همین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه

در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و مقتدا العصر والزمان شیخ ابو طالب
مکی در قوت القلوب تصریح نموده اند و بعضی فقها و محمد بن سیرین بدان ملقی
بالقبول گشته اند لهذا واجب شمار که در اینجا قول حجة الاسلام از کیمیای
سعادت نقل کرده آید تا کیفیت و حکم هر قسم سماع واضح گردد گفت
رحمه الله علیه باب اول در اباحت سماع و بیان آنچه از وی حلال است
و حرام است بدانکه ایزد سبحانه تعالی را سری است در دل آدمی و آن
در وی همچنین پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه از زخم سنگ بر
آهن آشکارا شود و بصحرا افتد همچنین سماع آواز خوش موزون آن
گوهر دل را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی آنکه آدمی را در آن
اختیاری باشد و سبب آن مناسبتی است که گوهر آدمی را با عالم علوی
ارواح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال
تناسب است و هرچه متناسب است نمونه ای از جمال آن عالم است چه هرچه
جمال و حسن که در عالم محسوس است همه ثمره حسن و جمال آن

عالم است پس آواز از مناسبت شبهی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب
آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی پدید آرد که آدمی خود نداند که آن
چیست و این در دلی بود که آن ساده بود از عشقی و شوقی که راه بدان برد
خالی بود اما چون خالی نبود بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چون آتشی که
دم در وی دمند افروخته شود و هر کرا غالب بر دل آتش دوستی خدای
بود سماع وی مهم بود که آن آتش تیزتر شود و هر کرا در دل دوستی
باطل باشد سماع ویرا زهر قاتل بود و بروی حرام باشد و علما را خلاف
است در سماع که حرام است یا حلال و هر که حرام گفته از اهل ظاهر بوده است
که ویرا خود صورت نبسته است که دوستی حق تعالی بحقیقت در دل آدمی فرود
آید چه وی چنین گوید که آدمی جنس خود را دوست تواند داشت اما
آنرا که نه از جنس وی بود و هیچ مانند وی نبود ویرا دوستی چون توان داشت
پس نزدیک وی جز عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر
عشق خالق صورت بندد بنا بر خیال تشبیهی باطل بود پس بدین سبب
گوید

گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و این هر دو در دین
مذموم بود و چون ویرا پرسند که معنی دوستی حق تعالی که بر خلق واجب
چیست گوید فرمان برداری و طاعت داشتن و این خطای عظیم است
که این قوم را افتاده است و ما در کتاب ارکان محبت این پیدا کنیم
اما اینجا میگوییم که حکم سماع از دل باید گرفت که سماع هیچ چیز در دل
نیارد و نباشد بلکه آنچه در دل باشد بجنباند هر کرا در دل چیزی است که
در شرع محبوب است و قوت آن مطلوب است چون سماع آنرا زیادت کند
ویرا ثواب باشد و هر کرا در دل باطلی است که در شرع مذموم است و
برابر سماع عقاب بود و هر کرا دل از هر دو خالی بود لیکن بر سبیل بازی
شنود و بحکم طبع بدان لذت یابد سماع ویرا مباح است پس سماع
بر سه قسم است قسم اول آنکه بغفلت شنود و بر طریق بازی اینکار
اهل غفلت بود دنیا همه لهو و بازیست و این نیز از آن بود و روا
نباشد که حرام بود بدین سبب که خوشی نیست چه خوشی حرام نیست

بلکه از آن حرامست که در وی ضرری باشد و سماع [?] چه آواز خوش
مرغان و سبزه و آب روان و شکوفه و گل خوش است و حرام نیست پس
آواز خوش در حق گوش چون سبزه و آب روان است در حق چشم
و چون بوی مشک در حق بینی و چون طعم خوش در حق ذوق و چون
حکمتهای نیکو در حق عقل و هر یکی ازین حواس نوعی لذت است چرا
باید که حرام بود و دلیل بر آنکه طبل و بازی و نظاره حرام نیست که عائشه
رضی الله عنها روایت میکند که روز عیدی زنگیان در همسایگی مسجد بازی
میکردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم برخاست [?] بالستاد
و دست پیش فرا داشت تا زنخدان بر دست وی نهادم و چندان
نظاره کردم که گفت بس باشد چند بار گفتم نه و این در صحیح است و از این
خبر پنج رخصت معلوم شود یکی آنکه نظاره و بازی حبشیان گاه گاه لهو حرام
نیست دوم بازی زنگیان رقص و سرود و لهو دیگر آنکه در مسجد میکردند سیوم
آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم در آن وقت که عائشه را

بجا

بجا برد گفت دونکم یا بنی ارفده یعنی به بازی مشغول شوید و این فرمان بود
پس آنچه حرام بود چون فرماید چهارم آنکه ابتدا کرد با عائشه و گفت خواهی که
ببینی و این تقاضا باشد و نه چنان باشد که از وی نظاره طلب کردی
وی خاموش بودی که روا بودی که کسی گفتی که مکروهست که او را برنجانید
که آن از بدخویی باشد پنجم آنکه خود با عائشه بالستاد ساعتی دراز با آنکه
نظاره و بازی کار وی نباشد بدین معلوم شود که برای موافقت کودکان
و زنان تا دل ایشان شاد شود چنین کارها کردن از خلق نیکو بود این
فاضلتر بود از خویشتن فراهم گرفتن و پارسایی و زاهدی کردن و هم
در صحیح است که عائشه روایت کند که من کودک بودم لعبت بازی ستیمی [?]
چنانکه عادت دختران کودک است چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون
رسول صلی الله علیه وسلم در آمدی آن کودکان باز پس گریختندی
رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا به نزدیک من فرستادی تا با من [?]
کودکی بود گفت این لعبتها چیست گفت دختران منند گفت این چیست

در میان ایشان اسبی بسته گفت [illegible] گفت این چیست گفت بر او
پر است گفت پر و بال است رسول گفت صلی الله علیه و سلم اسب پر و بال باشد
گفت تو نشنوده که سلیمان را اسبی بود که پر و بال داشتی رسول صلی الله
علیه و سلم بخندید تا دندانهای وی پیدا شد و این برای آن روایت
میکنیم تا معلوم باشد که فراخی کردن و در ترش داشتن و خرد شمردن
را از چنین کارها فراهم گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان و باکسی
که کاری کند که ایمان بدان باشد و از وی زشت نبود و این خبر دلیل آنست
که صورت کودکان روا بود که لعبت کودکان از چوب و خرقه باشد و
صورت تمام ندارد که در خبر است که یکی اسب از خرقه بود عایشه رضی
الله عنها روایت میکند که دو کنیزک نزدیک من دف میزدند و سرود
میگفتند روز عید بود رسول صلی الله علیه و سلم در آمد و بجامه بخفت و روی
از جانب دیگر کرد ابوبکر در آمد و ایشان را زجر کرد و گفت در خانه رسول
مزمار شیطان رسول گفت یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عید
است

است دف زدن و سرود گفتن ازین حدیث معلوم شد که مباح است و
شک نیست که بگوش رسول صلی الله علیه و سلم میرسیده باشد و منع وی
ابوبکر را از انکار دلیل صریح است بر آنکه مباحست قسم دوم آنکه در
دل صفتی مذموم بود چنانکه کسی را دوستی زنی یا کودکی در دل بود سماع
کند در حضور وی تا لذت زیادت شود یا در غیبت بر امید وصال تا شوق
زیادت شود یا سرودی شنود که در وی صفت زلف و خال و جمال باشد
و آن اندیشه خوبوی فرود آرد این حرام است و بیشتر جوانان ازین
جمله باشند برای آنکه این آتش عشق باطل را گرم کند و این آتش واجبست فرو
کشتن و افروختن این کی روا بود اما اگر این عشق وی را با زن خویش
یا با کنیزک باشد حرام نبود و از جمله تمتع دنیا بود و مباح بود تا آنگاه که
طلاق دهد یا بفروشد آنگاه حرام شود قسم سوم آنکه وی را در دل صفتی محمود بود
سماع آنرا قوت دهد و این از چهار نوع بود اول سرود و اشعار حاجیان در
صفت کعبه و بادیه که آتش شوق خدای تعالی در دل بجنباند و این سماع

مزد بود کسی را روا بود تا بجنگ رود اما کسی که مادر و پدر دستوری ندهد
یا بسببی دیگر ویرا جنگ نشاید کردن روا نبود او را این سماع کند و این آرزو
در دل خویش قوی کرده اند که اگرچه شوق فزون خواهد شد وی قادر بود
بر آنکه نبرد و بالشند و بدین نیز دیگر بعض سرود غازیان و سماع ایشان
که خلق را بر غزا و جنگ کردن با دشمنان خدای تعالی و جان فدا کردن در
دوستی حق تعالی خوانند و این نیز مزد بود و همچنین اشعاری که عادت است در مصاف
گویند تا مرد دلیر شود و جنگ و دلیری زیادت کند در وی نیز مزد بود چون
جنگ با کافران بود اما اگر با اهل حق باشد حرام بود نوع دوم سرود نوحه
باشد که گریستن آرد و اندوه را در دل زیادت کند در این نیز مزد بود چون
نوحه گری بر تقصیر خود کند و حسرت خورد بر گناهان که بروی رفته بود و بر آنچه
ویرا فوت شده بود از درجات بزرگ و از خشنودی حق تعالی چنانکه نوحه
داود علیه السلام بود که چندان نوحه کردی که جنازه ها از پیش وی برگرفتندی
و ویرا در آن الحان بودی و آواز خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل

نوحه

نوحه حرام بود چنانکه کسی ویرا مرده بود که حق تعالی میگوید لکیلا تأسوا علی ما فاتکم
بر گذشته اندوه مخورید چیزی که قضاء خدای را کاره بود و بدان اندوهگین
باشد نوحه کند تا آن اندوه زیادت شود حرام بود و بسبب این است که مزد نوحه گر
حرامست و وی عاصی بود و هر که آنرا گوش دارد نوع سیم آنکه در دل شادی
بود خواهد که آنرا زیادت کند بسماع این نیز مباح بود چون شادی بچیزی
بود که روا باشد چون عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت ختنه کردن و رسیدن
از سفر چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم بمدینه رسید پس باز آمدند و دف
میزدند و شعری گفتند شعر طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر
علینا ما دعا لله داع و همچنین ایام عید شادی کردن روا بود و سماع
بدان سبب و همچنین جائی که دوستان هم نشسته و بموافقت طعام خورند
و خواهند که وقت با یکدیگر خوش کنند بسماع و شادی کردن بموافقت یکدیگر
روا بود نوع چهارم و اصل این است آنکه کسی دوستی حق تعالی بر دل غالب
شده باشد و بحد عشق رسیده سماع ویرا مهم باشد که اثر آن از بسیار خیرات

رسیم پیش بود هر چند دوستی حق تعالی بدان زیادت شود مردان پیش بود
و سماع صوفیان در ابتدا که بوده است از بهر این بوده است اگرچه اکنون بر رسم آمیخته
شده است لیکن گروهی که در صورت ایشان اند قطعا هرو مفلس اند از معانی
ایشان در باطن و سماع در از وصف ایشان آتشی اثری عظیم دارد و کسی که شده
که در میان سماع ویرا مکاشفات پدید آید و باوی لطفها رود که
بیرون سماع نبود و آن انواع لطف که از عالم غیب بایشان پیوستن
گیرد بسبب سماع آنرا وجد گویند و دل ایشان چنان پاک و صافی شود
که نقره که در آتش نهی و آن سماع آتش در دل افکند و همه کدورتها از وی
برده باشد که بسیاری ریاضت آن حاصل نیاید که بسماع حاصل آید و
سماع آن سری که روح راست با عالم ارواح فرا جنباند تا باشد که
ویرا یکبار از ینعالم بستاند تا از هرچه در ینعالم رود بیخبر بود و باشد که
قوت اعضای نیز ساقط شود مقصود از هوش بشود و آنچه ازینجمله درست
بود ویرا اصلی بود درجه آن انبر کمتر لطف بنده کسی که بدان ایمان دارد

واقل

و حاضر نبود از برکات آن محروم نبود لکن غلط بسیار بود و بیشتر شبهها خیال
بسیار افتد و نشان حق و باطل آن پیران تجربه در راه رفته بدانند و مرید
مسلم باشد که از سر خویش سماع کند تا که تقاضا وی در وی پدید آید
علی صوفی یکی از مریدان شیخ ابوالقاسم گرگانی بود نور الله ضریحه ازوی دستوری
خواست در سماع گفت سه روز هیچ مخور پس از آن طعام خوش بساز اگر
سماع اختیار کنی بر طعام آنگاه آن تقاضا حق باشد و ویرا مسلم بود
اما مریدی که ویرا هنوز احوال دل پدید نیامده بود و راه فرا معامله نداده اند
یا پدید آمده باشد لکن هنوز شهوت تمام از وی گسسته نشده باشد واجب بود
ویرا از سماع منع کند که زیان آن از سود بیش بود بدانکه هر که سماع و وجد
و احوال صوفیانرا انکار کنند از مختصری خود کنند و معذور باشد بران انکار
که چیزی که ویرا نباشد بدان ایمان دشوار توان آورد و این همچنین بود که
مخنث باور ندارد که در صحبت در لذت هست که آن لذت بقوت شهوت
در توان یافت چون ویرا شهوت نیافریده اند چگونه داند و اگر نابینا

لذت نظارهٔ سبزه و آب روان انکار کند چه عجب که او را حس نداده اند همچنان
لذت در نیابد و اگر کودک لذت ریاست و سلطنت و فرماندهی را انکار کند
چه عجب که وی را آن باری داده اند در مملکت داشتن چه داند و بدانکه
خلق در انکار احوال صوفیان آنکه دانشمند است و آنکه عامی است چون
کودکان اند که چیزی را که هنوز بدان نرسیده اند منکر اند و آنکه اندک
مایه زیرکی دارد اقرار دهد و گوید مرا اینحال نیست لکن میدانم که ایشان را
هست باری بدان ایمان دارد و روا دارد اما آنکه هرچه وی را نبود محال
دارد که دیگری را بود در غایت حماقت بود و از آن قوم باشد که حق تعالی میگوید
اذلم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم انتهی **قانون سیوم** در اقسام و احکام
معازف و مزامیر بدانکه در قانون اول دانسته شد که معازف و مزامیر
در عرف عام بمعنی ساز و آلهٔ غنا شهرت یافته اما در عرف اهل شرع در
حدود معازف و مزامیر و انواع اختلاف بسیار است لاجرم حکم آن
نیز مختلف خواهد بود اگرچه تعداد انواع مزامیر و تشریح بسایط

و مرکبات

و مرکبات آن و تبیین اینمعنی که کدام ساز از کی ایجاد شده و فایده آن چیست
و موجدش کیست هر دو به اهل موسیقی است اما در اینجا ایراد اجناس
ازیرا مزامیر که اهل شرع در حلت و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرور افتاد
واضح باد که اجناس ساز از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته
باشد و اهل هند آنرا تتری گویند بتائین فوقانیتین خفیفتین اولی
مفتوح و مخفف اخری ساکنه نیز گویند مثل بین و طنبور و رباب و قانون
و امثال آن دوم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود از چرم و آنرا آنده گویند
بهمزه مکسوره و نون ساکن و دال مهمله مشدده و نیز بکسر یای فوقیه
و تائین خفیفتین اول مفتوح نیز خوانند مثل طبل و نقاره و طبله و مردنگ
و دایره و دف و امثال آن سیوم آنکه تار و چرم هر دو نداشته باشد
و دو ساز بهم زنند و بنوازند یا آنرا مجوف داشته اند و از شش چیزی
بنوازند که بحرکت آن آواز دهد و آنرا گن گویند بفتح کاف عجمی و
نون ساکن مثل صنج یعنی جهانجه و منجیره و کهونگهرو و کنٹا و مانند آن

و این همه از اجناس مذکوره بدست نواخته میشوند بالقوه بلکه ایشان صناعت
درمیان اجزا و آلات درون آن دارند بهمچو ارغنون چهارم آنکه از
کشش دم بدهان نوازند و اهل هند سکر خوانند بکسر سین مهمله در
فتح کاف تازی و برای مهمله مثل نی و شبابه و سرنای و قرنای و
نفیری و امثال آن حالا از مدعی حرمت باید پرسید که هر چهار اجناس
مزامیر علی الاطلاق حرام و گناه کبیره میگوید یا بعض جنس از العموم
انواع یا بخصوص افراده و بر هر دو شق منع وارد میشود بوجه اولاً
تعریف کبیره بران صادق نمی آید زیرا که کبیره آنست که ثابت شود
حرمت آن بدلیل قطعی که دران شبهه نباشد و ورود همچنین نص در
حرمت مطلق مزامیر یا جنس مخصوص آن غیر مسلم است آری در بعض
احادیث صحاح مذمت غنا و معازف بشمول حرمت خمر و غیره شعار
جاهلیت آمده است نه حرمت حتم و مزفت و النقیر و الدبا ظروف شراب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود هرگاه حرمت خمر ثابت و
و محقق شد

و محقق شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت آن نماند حکم نهی
ازین گرانی شرب هم باقی نماند چنانچه اباحت اوانی شرب
نزد فقها و محدثین مشهور و معروف است و مزامیر مثل آنست در
حکم رفع حرمت عارضی و حرمت عارضی در هر چیز مباح الاصل بل
در طاعت و قربت هم میشود مثلاً نماز در حالت جنب و قصد زنا حرام
میگردد و سجده در اوقات مکروهه حرام میباشد و خوردن اغذیه و
ادویه مباحه بنیت تحصیل قوت زنا کاری حرام میشود معهذا حرمت
کذای الطرف مطلق نماز و سجده و غذا و دوا حرمت نمیکند ثانیاً
در حکم کبیره و حکم غنا و مزامیر تفاوت بسیار است زیرا که حکم کبیره
استحقاق عذاب و عقاب فاعل آنست بحث وعید که در ارتکاب آن وارد
شده باشد و در حق مرتکب مزامیر در شرع بجز آنکه لا تقبل شهادة
من یلعب بالطنبور و من یغنی للناس شناعی وارد نشده است و سقوط
عدالت شاهد از بسیار امور میشود که آن امور در کبائر معدود نیست مثلاً

از خوردن یک لقمه بر سری و شکم و خوردن چیزی در بازار و شاشیدن
در راه از دیگر امور خسیسه عدالت شاهد ساقط نشود و هیچ وعید بعذاب
عقاب در حق وی وارد نیست بلکه مطلق غنا و مزامیر لیست ثابت
شدن سماع آن حضرت النبی صلی الله علیه وسلم از امور خسیسه
معدود شدن نمیتوانند چه جای معصیت و گناه ثانیا اختلاف متقدمین
و متاخرین فقها و محدثین در حل و حرمت انواع معازف و مزامیر
برهان قاطع است بر آنکه نص صحیح در حرمت مطلق آن ثبوت نیافته زیرا که
هر چیز که حرمت آن بنص قطعی از قرآن یا حدیث ثابت گشته حرمت جمیع
انواع و افراد آن متفق علیه هم مجتهدین شده است چنانچه زنا و
سرقه و قتل و اکل میته و مانند آن و وقوع اختلاف در حل و حرمت
اقسام مزامیر ثابت باخبار و آثار که در فصل ثانی باب اول
گذشت و بحسب روایات و اقوال مرقومة الذیل لهذا معلوم شد که در حرمت
مطلق یا جنس خاص مزامیر نص قطعی وارد نشده پس مزامیر نیز

مثل

مثل غنا مختلف فیه و مجتهد فیه برآمد و نسبت انکار در ارتکاب مجتهد
فیه در خصوصیت مرتکب آن به فاسق خواهد بود و به مستحل آن کافر بنا بر فی
الباب الاول و بنابر تصدیق این مقال و تحقیق این اجمال منقسم کرده
شد قانون هذا بر نغمات ثلثه نغمه اول در اقوال محدثین و فقها که در
تغیر و تفسیر معازف و مزامیر اند و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله علیه در
زواجر فی اختلاف الکلام معنی بعد قال الله تعالی و استفزز من استطعت
منهم بصوتک فسره مجاهد بالغناء والمزامیر قال الامام رحمه الله قال
شیخی ابو محمد سماع الاوتار مرة واحدة لا یوجب رد الشهادة وانما
ترد بالاصرار و ذلک مقالات لا باس بها بیانها فنقول یحرم
ضرب و سماع کل مطرب کطنبور و عود و رباب و چنگ و کمنچه و صنج
و مزمار و مزمار عراقی و یراع و هو الشبابه و کوبه و غیر ذلک من الاوتار
والمعازف جمع معزفة فهی الات اصوات القصبات اذا کانت مع العود
والا فلا لقاء لها ذلک و قیل هی کل ذی وتر و منها الات الشر

فيدعو اليه وفيها تشبه بالملة وهو حرام ولذلك لو رأيت جماعة مجلسا و
احضروا آلة الشرب واقداحه وصبوا فيه السكنجبين ونصبوا ساقيا يدور عليهم
وسقاهم ويحيي بعضهم بكلماتهم المعتادة بينهم حرم ذلك وقال بعض شراح
المنهاج كون المزمار من شعار الشرب قد يمنع والغالب انهم لا يحضرونه
فان فيه اظهار الحانهم وفي الاحياء المنع من الاوتار كلها لثلث علل
كونها تدعو الى شرب الخمر فان اللذة الحاصلة بها تدعو اليها فلهذا حرم
شرب قليلها وكونها في قريب العهد بشربها تذكره مجالس الشرب و
الذكر سبب انبعاث الشوق وانبعاثه سبب الاقدام وكون الاجتماع على
الاوتار صار من عادة اهل الفسق مع التشبه بهم ومن تشبه بقوم فهو
منهم انتهى هذه اقوال اهل التحريم وقد روي ما يخالف الاتفاق
المذكور منها قول ابن حزم لم يصح في تحريم العود حديث وقد سمعه ابن عمر
وابن جعفر رضي الله عنهم ومنها قول الماوردي ان من اجلة اصحابنا كان
بعض اصحابنا يخص العود بالاباحة من بين الاوتار ولا يحرمه لانه موضوع

على

على حركات ينفي الهم ويقوي الهمة ويزيد في النشاط ومنها قول
الروياني في البحر ان العود بخصوصه حلال لما يقال انه ينفع من بعض الامراض
وقد جزم الحليمي في منهاجه بان آلات اللهو اذا كانت ينفع من
بعض الامراض ابيح سماعها وحكى ابن طاهر عن صاحب التنبيه انه كان يبيح
سماع العود ويسمعه وانه مشهور عنه وان احدا من علماء عصره لم ينكره
عليه وان حاله هو ما اجمع عليه اهل المدينة وفي الحاوي الملاهي اما حرام
كعود وطنبور ومعزفة وطبل ومزمار الى الصوت مطرب اذا انفردوا
ومكروه وهو ما يزيد به الغناء طربا ولم يطرب منفردا كالصنج والقضيب يكره
مع الغناء لا وحده او مباح وهو ما خرج عن آلة الطرب الى انذار
كالبوق وطبل الحرب او للجمع والاعلان كالدف في النكاح انتهى و
الطنبور بضم اوله غير العود كما هو مشهور عند اهل الصناعة وقال اللغويون
هو العود فعلى كلا كان من العود والطنبور وغيرهما اسم جنس تحته انواع
وقد يشمل اسم العود سائر الاوتار وعبارة العمراني وخلافه من الاصحاب

الاصوات الملکة ثلاثة اضرب محرم و هو ما یضرب من غیر غناء کعود و طنبور
و طبل و مزامیر و معازف و ربانات و الکبار و رباب و ما یشبهها و
المزامیر یشتمل السرنای و هی قصبة ضیقة الرأس متسعة الآخر یزمر به
فی المواکب و الحروب علی النقارات و یشتمل الکراضة و هی مثل السرنای
الا انه یجعل فی اسفل القصبة نحاس معوجة یزمر بها فی اعراس البوادی و غیرها
و یشتمل النای و هی الطرب من الاولین و المقرونة و هی قصبتان و
ملتصقتان و قیل اول من اتخذ المزامیر بنو اسرائیل و حکی صاحب
الکافی ما یضرب بالقصب فیما ذکر التصفیق بالید فی السماع و قال الحلیمی یکره
التصفیق للرجال لانه مما یختص بالنساء و قد منع الرجال من التشبه بهن
کما منعوا من لبس المزعفر انتهی و منها قول الرافعی کالماوردی و الخطابی
و الرویانی و الغزالی و صاحب محمد ابن یحیی و الحاجی مما یحلل الیراع هو
الشبابة لانها تنشط علی السیر فی السفر فاشبهت الحدی و قال
الماوردی الشبابة یکره فی المصر لاستعمالها فی السخف دیباج

فی السفر و المرعی لانها تجلب السیر و تجمع البهایم اذا سرحت انتهی ما
کله من الزواجر اگرچه صاحب زواجر دیگر اقوال مختلفه بسیار نقل کرده
و گفت و گوی قوم در جرح و قدح یکدیگر آورده لیکن ما اکتفا میکنیم بذکر
ما هو المرقوم برای ثبوت اختلاف علما در حل و اباحت مزامیر و از
نقل اقوال مرویه صاحب زواجر چند امور واضح گردید یکی آنکه آنچه
بعض متاخرین در کتب خود نقل اتفاق علما بر حرمت معازف و
مزامیر نقل کرده اند ان نقل صحیح نیست دوم آنکه در تفسیر معازف و
مزامیر و اوتار از قدیم ایام اهل علم و لغت مختلف بوده اند اتفاق انها
بر امر واحد ثابت نشده است که آن قطعا حرام باشد سیوم آنکه منجمله
قدما الطرف حرمت قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که هر که
نظر انصاف در اقوال مذکوره تامل خواهد ساخت خواهد دانست که
مجاهد و ابو محمد و بعض عراقیون اصرار بر سماع اوتار حرام گفته اند
به مثل سماع آن و در اوتار همه مزامیر و معازف را القول مختار

داخل کرده اند حتی که دف و عود و بربط و شبابه را که مخرج الاباحة

بالاتفاق اند هم داخل کرده اند و آنچه از قول ابن حزم و عبد الله

ابن عمر و عبد الله ابن جعفر طیار و ماوردی و رویانی و ابن طاهر و

حلبی و رافعی و خطابی و محمد ابن یحیی و حازمی علیهم الرضوان

مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بر آن نقل میکنند نیست که

عود حلال است و صحیح شده است در تحریم آن حدیثی و بحسب قول

اهل لغت چنانکه گذشت عود شامل است سایر اوتار را و اوتار

شامل است جمله مزامیر را حتی که شبابه و یراع را نیز که بخصوص آن

حدیث نهادن وی صلعم هر دو انگشت را در گوش در رود یافته و محتاج

هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاوی و ابن همام و صاحب بحر که هر یک

از اینها مقتدای مذهب حنفی و از کبرای دین است نظر خواهد کرد

بیقین خواهد دانست که جمیع آلات از اوتار و مزامیر مع الغنا

مباح اند و نیست حرمت مگر در ضرب آلات ملاغنا چنانکه در معابد

کفار

کفار و در محفل شراب خواران ناهنجار نواخته میشود لما مر من قول الحاوی

من ان الملاهی انما حرام کعود و طنبور و معزفه و طبل و مزمار و ما الی ذلک من

مطرب اذا الغرو او مکروه و هو ما زید الغنا طربا و لم یطرب منفردا کالصنج

القصب مکره مع الغناء وحده انتهی و کذا من قول العمرانی المحرم هو ما یطرب

من غیر غنا کعود و طنبور و طبل و مزامیر و ربابات و ما شبهها **نوع ثانی**

در بیان اینکه اوتار و مزامیر مخصوص برای ملاهی نیست و اختصاص با اهل

شرک و اهل شرب ندارد بلکه استعمال و بیع و شرای آن مسلمین را جایز

است و با تلاف آن ضمان در شرع لازم می آید که بروایات منفصله ذیل

قال صاحب الهدایه قال و من کسر لمسلم بربطا او طبلا او مزمارا او

دفا او اهرق له سکرا او منصفا فهو ضامن و بیع هذه الاشیا جایز و

هذا عند ابی حنیفه رح و قالا لا یضمن و لا یجوز بیعها و قیل الاختلاف فی

الدف و طبل الذی یضرب للهو فاما طبل الغزاة و دف الذی یباح ضربه

فی العرس یضمن باتلاف من غیر خلاف فی باب الغصب **فی در المختار**

وضمن بكسر معزف صالح لغير اللهو في شرح الوقاية وضمن بكسر معزف
واراقة سكر ومنصف وصح بيعها من المعزف آلة اللهو كالطنبور والمزمار
ونحوهما وهذا عند ابي حنيفة رح وعندهما لا يضمن ولا يجوز بيعها وعند
ابي حنيفة رح انما يضمن قيمته ففي الطنبور يضمن قيمة الخشب المنحوت واما طبل
الغزاة والدف الذي يباح ضربه في العرس فمضمون بالاتلاف في الكافي
شرح الوافي ومن كسر لمسلم بربطا او مزمارا او دفا او شيئا من المعازف
او اراق سكرا او منصفا فهو ضامن وصح بيع هذه الاشياء وهذا عند
ابي حنيفة رح وقالا لا يضمن وقيل الخلاف في الدف والطبل الذي يضربان
للهو فاما طبل الغزاة والدف الذي يباح ضربه في العرس فيضمن بالاتلاف
بلا خلاف من باب الغصب في الغياثية ولا بأس بضرب الدف في النكاح
اعلانا وتشهيرا سنة لقوله صلى الله عليه وسلم اعلنوا النكاح ولو بالدف
في المحيط ومن الناس من يقول لا بأس بضرب الدف في الاعراس والوليمة
والكلام ان ذلك نوع لهو وانما لم يكن به لا بأس لان في ذلك اظهار النكاح

واعلانه

واعلانه وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا النكاح ولو بالدف
وكذلك النقي في البدائع ان ضرب القصب والدف لا بأس به بخلاف المزمار
في القواعد استفتي الامام عين الدين عن سماع صنع في زماننا مع الآلات
وانه مباح قال مجتهد العصر واوان امام فخر الدين شيرازي رحمه الله
عليه المزامير موجدة لاصوات الموزونة فهو بالنظر الى نفسه مباح
وذكر الامام اما الحرمة فلعلة اخرى وهو التذكر عند شراب الخمر كما
روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامير اذا
الناس يضربون وقت شربه فحرم ضربه ليتذكره ايضا وهو قبيح لمعنى في
غيره فاذا كانت هذه مقصوده لفقد الحرمة ايضا ولهذا ابيح ضرب
الدف في الحرب والعرس وضرب الطبل للاوقات الخمس بحيث
ان الحكم يتغير بتغير العلة واذا كانت النفس متنزهة بالصوت والزكا
مشافهة لمشاهدة تعالى فاصوات المزامير داعية من الكدر الى
الصفا ورفعه من السفل الى العلى اذ الصوت الحسن وهي صوت

الارواح وتوتيها في عالم الملكوت في الدرر في نوادر الفقه اذا شافعي الغناء
والرقص وسماع الدف والكف فيه جلاجل ليس بحرام في الفتاوى
ابراهيم شاهي في مجمع الاخبار بين اللغة والاسكاف لكل قوم مزامير العرب
والعراق وخراسان الدف وما يلبق به كالصنج والناي ومزامير الهند الاول
وما يلبق به ومزامير الهند الزخرف وهو يتخذ من الزخرف مجوف مطبق الطرفين
يجمله شيئا صوتا من لساره ويقال له في الفارسية [illegible] وما يلبق به بود
الشرع اباحة التزوج كذا في العتابية نعمة ثالث در اينكه تعليل
فقها در حرمت مزامير و معازف ذكر كرده اند از ان نيز حرمت مطلق آن
ثابت نمى شود و در دفع توهمات حرمت كه بر اباحت غنا با مزامير است
ميكرد بايد دانست كه محققين گفته اند كه ممانعت از اوتار و مزامير براى
سه علت بوده است يكى آنكه در ابتداى اسلام اصوات مزامير داعى ميگشت
بر شرب خمر و شرب خمر حرام شده بود لهذا از دواعى آن نيز ممانعت
كرده چنانكه شراب قبل ازانكه بحد سكر برسد حرام گشته بعلت آنكه مقدمه سكر
است

است دوم آنكه در قريب العهد شرب خمر و مزامير مذكر مجلس شراب مى شد
و ذكر شراب مى انگيخت و شوق فسق [illegible] و شوق فسق سبب اقدام آن ميگردد
سوم آنكه اجتماع بر اوتار و مزامير عادت اهل شرب گرديده بود و مسلمين
منع كرده تا التشبه بكفار لازم نيايد بحكم آنكه تشبه بقوم فهو منهم [illegible] حال علت
اولى ثانيه [illegible] تفاوت حال حرمت آن اوانى خمرست يعنى تا وقتيكه حرمت
شراب در ذهن مسلمين راسخ نگشته بود از استعمال ظروف خمر نيز ممانعت بود
و بعد تقرر و تحقيق حرمت خمر حرمت اوانى زايل گشت و چونكه علت ممانعت
اوانى و مزامير مشترك بود حرمت عارضى مزامير هم با باحت اوانى
رفع گرديد و بر اصل خود مباح شدند علت سيوم كه تشبه بكفار است در جميع
آلات غنا يافته نمى شود زيرا كه از تشبه بكفار چيزى حرام ميگردد كه آن چيز از
خصايص ايشان باشد و در اسلام يافته نشود آرى بدين علت معازفى كه
مختص باهل فسق و كفار است بالاتفاق حرام خواهد بود چنانچه ناقوس كه
در كنايس و معابد كفار نواخته مى شود اگر كسى انرا در مسجد نوازد و عبادت

دانند البته حرام است و همچنین طبل مخنثین که آنرا در هندی ڈھولک گویند
و مختص باهل فسق است و مانند آن هرچه باشد اما دیگر اقسام اوتار
و مزامیر که مختص باهل شرب و از شعار بزم جاهلیت است تحریم آن بعلت
تشبه چه معنی دارد چنانچه اباحت و حکم شرعی هر یک جنس از اجناس اربعه
مزامیر در تتمه ثانی گذشت غایت ما فی الباب اینکه بعضی مزامیر
میان کفار و مسلمین مشترک الاستعمال باشند مگر همچنین تشبه سبب
حرمت نمی باشد والا باید که مثل مسی دندان و لنگ زدن و غسل هر روز
کردن و از بکل دست شستن و طعام تنها خوردن که از افعال مخصوصه هنود
و کفار است حرام باشد حالانکه بحرمت اینچنین کسی قایل نشده است **سوال**
اگر کسی گوید که از احادیث و اخبار که در دلایل اباحت ذکر کرده شد سماع
دف از آنحضرت و سماع عود و بربط و طبل غازه و صنج از صحابه و تابعین
باختلاف اقوال ثابت گشته اما دهل و طبله و مردنگ و پکهاوج و
سارنگی و ستار و طنبوره و غیره آلات مخترعه در عهد آنحضرت

صلی الله

صلی الله علیه و سلم کجا بود تا حکم اباحت آن معلوم شود **جواب** گوییم که موافق
مذهب حنفی اباحت آن محتاج دلیلی نیست زیرا که بضابطه حنفیه اصل
در اشیاء اباحت است و حرمت هیچ چیز ثابت نمی شود مگر بورود نص در
خصوص آن چیز چنانچه علمای حنفیه در حدیث آن کنت نذرت فاضربی
و اعلنوا النکاح بالدف تصریح نموده اند که امر برای استحباب و تشبیه
دف نقضی است والا اباحت غنا و دف زدن محتاج امر نبود اما بر مذهب
شافعی رحمه الله که نزد وی اصل در اشیاء حرمت است احادیث مذکوره
و فعل رسول صلی الله علیه و سلم برای اباحت مطلق مزامیر کفایت میکنند
زیرا که بورود نص در یک فرد اباحت ثابت نمی شود اما دیگر اقسام مزامیر
که نص شرعی در حل و حرمت آن وارد نیافته باشد مسکوت عنه ماند
اکثر علمای حنفیه موافق اصول خود باباحت آن قایل شده اند و بعضی
ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس نموده جاری کرده چیزی که از
جنس دف و طبل و عود و مشابه باشند باباحت آن تصریح نموده

و در آنچه نهی یافتند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت نمودند پس مقدمه
مزامیر مجتهد فیه شد و نسبت انکار مجتهد فیه تمام مرتفع گشت سؤال اگر کسی
گوید که در حدیث آمده است که پیغمبر صلعم شنیدن آواز مزمار بر دو گوش
خود از انگشت بند ساخته پس این حدیث دلالت کند بر حرمت مزمار
خصوصاً و بر حرمت دیگر چیزها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نشنیده است
عموماً جواب گوییم اولاً محدثین را در صحت این حدیث کلام است بر تقدیر صحت
آنرا دلیل اباحت در خصوص مزمار پنداشته اند و گفته اند که سبب
نهادن انگشت در گوش مشغولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامور باطن بود
نه مظنه حرمت زیرا که وی صلعم عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما را که
همراه بود گفت که هرگاه آواز مزمار بند شود مارا خبر دهی و محال است که
پیغمبر صلعم صحابی را به استماع حرام مامور گرداند و کسانیکه عذر این تمسک کرده اند
که ابن عمر در آن وقت نابالغ بود نزد ایشان بجز مزمار حرمت چیزی
دیگر از این حدیث ثابت نمیشود و اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت

صلی الله

صلی الله علیه وسلم در خصوص اشیای مباح الاصل دلیل حرمت باشد انواع
الاطعمه لذیذه و اقسام نغمه که در زمان پیغمبر صلعم نبود یا موجود بود ولی
صلی الله علیه وسلم سوای اکل و شرب و استعمال آن اتفاق نیفتاده باشد
حرام گردد چنانچه خوردن پلاو و قلیه و شیرمال و باقرخانی وغیره
انواع ماکولات و سواری فیل و پالکی وغیره و اکثر چیزها از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ثابت نشده و هیچکس بحرمت اینچیزها نرفته سؤال اگر
کسی گوید که سوای مزمار علتی که در تحریم مزامیر بود گذشته طرب نیز علت
حرمت است چنانچه از قول فقها معلوم میگردد و در مجالس سماع با مزامیر
خواص صوفیه بلکه به تقلید ایشان عوام نیز رقص و طرب میکنند و رقص و
طرب گفته است از محرمات شرعی جواب گوییم که صدور رقص و طرب
از محرمات شرعی قرار دادن افترای است بر خدا و رسول او زیرا که دلیلی
بر حرمت آن نه در قرآن آمده است و نه در حدیث و نمیرسد کسی را
که حلال یا حرام گوید چیزی را در دین بغیر صدور نص از شارع لقوله تعالی

ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی
الله الکذب وبقوله سبحانه فمن اظلم ممن افتری علی الله الکذب او کذب
بآیاته انه لا یفلح الظالمون و بالغرض اگر طرب و وجد ثابت شد پس ترکیب
کی حرام است الحاصل تفصیله در رقص و طرب که مستمعین سماع را بخوف و
خشیت خدا و عشق و محبت الهی رو میدهد هم از رقص و لعب حبشیان
نخواهد بود که در مسجد نبوی واقع گشته و حبشان حضرت مآب با اهل بیت
خود تا دیر بتوجه مشاهده آن مانند این سخن الزامی بر آمدعی حرمت
آن است والا رقص و طرب و تحجل فعلی است مشروع که از امیر المومنین
علی ابن ابیطالب و جعفر طیار و زید ابن حارثه بحضور النبی علیه وعلیهم الصلوة
والسلام بعمل آمده چنانچه حدیث بخاری و مسند احمد در خصوص و
دیگر احادیث و اقوال مثبته مشروعیت وجد و طرب در خاتمه این
رساله بمقام خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالی سوال اگر کسی گوید تحجل
که از صحابه کرام ثابت شده حرکت دفعی بود نه آنچنان رقص کثیر

و حرکات

و حرکات هیجانیه که در حالت سماع از مستمعین مزامیر بوقوع
می آید پس با وصف جواز تحجل اینچنین تکثیر که از باعث مزامیر پیدا شد
بلا شبهه حرام خواهد بود جواب گوئیم که طرب و رقص مطلق هرگاه جایز
شد و نهی در تکثیر آن وارد نگشته قلیل و کثیر آن در جواز مساوی
است خصوصا امری که اختیاری نباشد و بغلبه شوق و اضطرار طبع رو
دهد پس هرگاه وجد و طرب محمود و مرغوب شد مزامیر که طرب انگیز است
بطریق اولی محمود باشد نه مذموم سوال سماع و تواجد که محمود است برای
آن شرایط و علامات معین اند و وجد و طرب بسبب مزامیر عامیان
را بحرکت می آرد و در آنها شرایط مقرره صوفیان هم یافته نمیشود پس
اینچنین طرب و آنچه باعث بر آن است البته حرام خواهد بود جواب مراد
از شرایط اکثر شرایط ملزومه فقهاست یعنی خالی بودن مجلس از
شراب و زنان اجنبیه و غیره منکرات پس اینچنین سماع بلا مزامیر
هم حرام است تخصیص مزامیر چیست و اگر شرایط ملزومه صوفیه مراد است

مثل خصوصیت زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخلیه از اغیار پس
آن شرائط برای حلت و حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال و نقصان
فواید سماع است که بر اهل دلان وارد میشود بعد ازین با بلاغ امیر و تفصیل شرائط
ملزومه اهل شریعت و اهل طریقت در خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی
سوال از شرائط ملزومه فقهها است که در غنا ذکر شرابیات و فسق و امرد و تذکره
خال و خط محبوبان و مضامین عشق انگیز نباشد سماع که در مجلس صوفیه
فی زماننا میباشد و در آن غزل و ریخته و خیال و دهرپد و هولی و ٹهمری وغیره
اقسام سرود سرائیده می شود همه در اوصاف خال و خط محبوبان و مضامین
عشق انگیز باشد و سماع که در مجلس صوفیه فی زماننا میباشد و در آن غزل
در ریخته معشوقان مجازی و کم و کیف شراب و جام و مینا و ساقی و می و میخانه
میباشد بلکه در راگهای هندی ذکر رام و لچهمن و کرشن و کنهیا بجبان می آید
و این همه در شرع هرگز اباحت و رخصت نیست رموز شناسی شرایع
و شعر فهمی منکر از عالم بالا معلوم شد محققین فقهها تصریح نموده اند با آنکه اگر

در شعر

در شعر وصف زنان جمیله مرسله یعنی غیر معینه و ذکر شراب غیر صریح البته باشد
جائز است و همچنین ذکر و حکایت دیرها و میخانه‌ها و حکایت هجو
مسلم و ذمی نیز اگر باراده هجو نباشد بلکه انشاد شعر برای استشهادها و
تعلیم و تعلم فصاحت و بلاغت بود و در آن ذکر خال و خط یا هجر و وصل
یا گل و گلزار و ریاحین انهار و خزان و بهار وغیره مضامین طرب
انگیز و عشق آمیز که ترتیب الانطباق بر محامل مباحه باشد همچنین کلام موزون
خواه بوزن عروض باشد یا بوزن موسیقی تغنی بدان جائز است چنانچه
صاحب فتح القدیر در مثال مرکب مضمون اشعار ابوهریره و ابن عباس
وغیره صحابه و فصحای عرب آورده است و حیث است که معترض قصاید
حسان ابن ثابت و کعب ابن زهیر که بحضور جناب رسالتمآب بر سر منابر
خوانده شده اند و وی صلی الله علیه وسلم شنید ان در مدح حسان
فرمود ان الحسان یؤید بروح القدس شنیده است و کدام قصیده است
که در آن وصف معشوقه بذکر ناز و کرشمه و قد و قامت و خال

وخط و خد و رخسار و روش و رفتار و غمزه و تبسم و تکحل و تزلف و غیرها
و علی هذا القیاس ذکر شراب و ساقی و جام و مینا و میخانه که در قصاید بلغا
و عرفا شده اند بسیار یافته از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث
صمدانی حضرت شیخ عبد القادر جیلانی علی نبینا و علیه السلام که امام کرام عالم
با عمل و جامع شریعت و طریقت خواهند بود که آغاز قصیدهٔ وی رضی الله
عنه اینست شعر سقانی الحب کاسات الوصال ٭ فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت و مشت لنحوی فی کؤس ٭ فهمت بسکرتی بین الموالی ٭ فقلت
لسایر الاقطاب لموا ٭ بحالی و ادخلوا انتم رجالی ٭ و هموا و اشربوا انتم جنودی
فساقی القوم بالوافی ملالی ٭ و همچنین کعب ابن زهیر در قصیدهٔ بانت
سعاد که مقبول و پسندیدهٔ حضرت نبی صلی الله علیه و سلم است میفرماید
مطلع بانت سعاد فقلبی الیوم متبول ٭ متیم اثرها لم یفد مکبول ٭ و ما سعاد
غداة البین اذ رحلت ٭ الا اغن غضیض الطرف مکحول ٭ هیفاء مقبلة
عجزاء مدبرة ٭ لا یشتکی قصر منها و لا طول سوال اگر کسی گوید آنچه

دلایل

دلایل اباحت در باب اول و ثانی ذکر کرده شد بنای آن همه بر نفی
نص است که دلیل بر تحریم غنای مطلق وارد نیافته حال آنکه بعضی
آیات و کلام الله و اکثر احادیث در کتب صحیح در تحریم غنای
مطلق موجود اند پس نصوص تحریم اگر از دلایل اباحت قوی هستند
ناسخ آن شوند پس بتوالد و اگر مساوی اند معارض دلایل خواهند
و بحکم اذا تعارضا تساقطا فاصل حرمت هرچه ثابت نخواهد شد
جواب گرارش و مراتب همچنانکه کرده شده است که مطلب ما نفی از عدم ورود
نص عدم ورود آن در تحریم غنای مطلق است نه آنکه در تحریم یا
مذمت هیچ کدام قسم غنا بامر امیر نصی وارد نشده است و اثبات
این مطلب بوجوهی که مزیدی بر آن متصور نیست در فصل دوم
باب اول گذشت و بنابر مزید ایضاح باز آواز بلند میگویم که هر
سر منبر گفتن میتوانم که نصی از کتاب و سنت در تحریم غنای مطلق وارد
نیافته است و آنچه وارد شده است در تحریم یا مذمت غنای خاص

است بعضی علما بعزیمت مرید تقوی و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای نافهمی
از مورد خاص بمورد عام برده اند لهذا واجب افتاد که هر قدر آیات
و احادیث و اقوال مجتهدین که ازان اثبات تحریم حرمت غنا علی
الاطلاق استنباط میکنند بترتیب بیارم و جواب آنهم از کتب تفسیر و حدیث
و فتاوای معتبره بگذارم لیکن تفهیم ان جوابها و رفع احتمال نسخ
و تعارض موقوف است بر تمهید قواعد چند از اصول تفسیر و حدیث
و فقه بنابران باب سیوم بران مرتب کرده میشود اگر مدعی حرمت بدماغی
نخواهد گو و انهمه را بچشم انصاف و غور ملاحظه خواهد نمود ان شاء الله تعالی
پرده غفلت از دیده تحقیق طلب خواهد گشود فصل چهارم در ابطال دعوی
چهارم مدعی مذکور که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع
توهم آنهایی که مذهب صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه دین
و علمای مجتهدین است ظاهرا منشاء دعوی مذکور آنست که در زعم علمای
قشرین که دیده تحقیق ندارند اصل تصوف در کتاب و سنت یافته

نمیشود

نمیشود و می پندارند که صحابه و تابعین صرف از اصحاب ظواهر بوده اند
و طریق فقر و فنا و حال و قال و لبس صوف و مرقع از مخترعات
صوفیه است قرآن و حدیث بران ناطق نیست بقول مشهور الصوفی
لا مذهب له متصوفه تابع مذهبی نیستند لهذا قول آنها استنادرا نشاید
مخفی نماند که زعم باطل و سوی ظن و جسارت گستاخی و بی ادبی
منکرین نسبت صوفیه صافیه از ان جهت است که بر اسم و رسم و حقیقت
تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال ائمه مجتهدین
آگاهی ندارند ما لهم به من علم و لا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان
یقولون الا کذبا مثنوی از خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان
برد ور خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب معیوبان نفس از
خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فضل رب هر که گستاخی
کند اندر طریق گردد اندر وادی حیرت غریق پس بنابر تنبیه غافلین و
رهنمای منکرین بیان معنی و رسم تصوف و گواهی قرآن و حدیث بران

وذکر برخی از طریقت واخذ نسبت ولبس خرقه ووصف صحابه وائمهٔ مجتهدین
ضرور افتاد اگرچه کتب قوم از آن مشحون است اما در بیشتر کتب بطور اهل
سلوک نوشته اند لیکن ما درینجا از کلام علمای حنفیین وفقهای متبرین
ومحدثین نقل میکنیم ان شاء الله تعالی وفی هذا الفصل اقوال القول الاول فی
التصوف در سمه علی ابن عثمان که از محققین علمای حنفیه است در کشف
المحجوب در معنی صوف وتصوف آورده است ابو الحسن نوری گوید التصوف
ترک کل حظ التصوف دست باز داشتن از جمله حظوظ نفسانی بود
والصوفیة هم الذین صفت ارواحهم فصاروا فی الصف الاول بین یدی الحق
وهم وی میگوید الصوفی هو الذی لا یملک ولا یملک یعنی صوفی آن بود که هیچ چیز
اندر بند وی نباشد واو هم دربند هیچ چیز نباشد واین عبارت از
عین فنا بود ابو عمرو دمشقی گوید التصوف رویة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن الکون محمد ابن علی ابن ابی طالب گوید رضی الله عنهما
التصوف خلق فمن زاد علیک فی الخلق زاد علیک فی التصوف شبلی

گوید

گوید رضی الله عنه الصوفی لا یری فی الدارین مع الله غیر الله جنید گوید
رح التصوف مبنی علی ثمان خصال السخا والرضا والصبر والاشاره
والغربة ولبس الصوف والسیاحت والفقر اما السخا فلابراهیم واما الرضا فلا
سمعیل واما الصبر فلایوب واما الاشارة فلزکریا واما الغربة فلیحیی واما
لبس الصوف فلموسی واما السیاحت فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بنای تصوف بر هشت خصلت است اقتدا به هشت پیغمبر
بسخاوت ابراهیم وآنچنان بود که پسر را فدا کرد وبرضا اسمعیل که بفرمان
خدای تعالی رضا داد وترک جان عزیز خود بگفت وبصبر ایوب که اندر
بلای کرمان وغیرت رحمان صبر کرد وباشاره ذکریا که خدای تعالی
گفت الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا وهم اندر مضمون گفت
اذ نادی ربه ندا خفیا وبغربت یحیی که اندر وطن خود غریب بود
واندر میان خویشان از خویشان بیگانه وبسیاحت عیسی که اندر
سیاحت خود چنان مجرد بود که بجز کاسه وشانه نداشت چون

دید که یکی بر منت خواب میخورد کاسه بانداخت و حسن دید که با
انگشتان خلال میکند شانه بانداخت و ملبس صوف موی که جامه وی
پشمین بود و بنفر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که خدا تعالی کلید همه
گنجهای روی زمین بوی فرستاد و گفت که منت بر خود منه و از این
گنجهای خود تحمل ساز گفت نخواهم بار خدایا یکروز مرا گرسنه دار و یکروز
سیر انتهی بدانکه در وجه تسمیه سالک طریقت باسم صوفی گروهی گفته اند
که صوفی ازبرای آن صوفی خوانند که جامه صوف پوشد و بعضی گفته
اند ازبرای آن صوفی خوانند که در صف اول باشد بحضور حق و برخی
گفته اند بدان صوفی گویند که تولی باصحاب صفه کرده اند و بعضی گفته اند
که این رسم از صفا مشتق است القول الثانی فی الایات والاحادیث
الداله علی مدح ارباب التصوف واما الایات فمنها للفقراء الذین احصروا
فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من
التعفف ومنها وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا

خاطبهم

خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما منها تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون
ربهم خوفا وطمعا منها واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه منها ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة
الدنيا منها نحن نقص عليك نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم
هدى وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض
لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا الى قوله واذ اعتزلتموهم
وما يعبدون الا الله فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم
من امركم مرفقا وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين
واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من آيات
الله من يهدي الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا
ومثل ذلك كثير واما الاحاديث فمنها قوله صلى الله عليه وسلم من سمع
صوت اهل التصوف فلا يؤمن على دعائهم كتب عند الله من الغافلين وقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الشريعة اقوالي والطريقة افعالي والحقيقة

احوالی قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی ابن ابی طالب کرم الله وجهه اذا
تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر فتقرب الی ربک بانواع العقل والسر
تسبقهم بالدرجات والزلفی عند الناس فی الدنیا وعند الله فی الاخرة عن
عبد الله ابن مسعود قال خط لنا رسول الله صلعم خطا ثم قال هذا سبیل الله
ثم خط خطوطا عن یمینه وشماله وقال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان
یدعو الیه ثم قرأ ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه وقال علیه السلام لزید
بن حارثة کیف اصبحت یا ابن حارثة قال اصبحت انا مومنا حقا قال
لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک یا ابن حارثة فاجاب وقال صرفت نفسی
عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها وذهبها وفضتها واظلمت
نهاری واسهرت لیلی وکانی انظر الی عرش ربی بارزا وانظر الی اهل
الجنة یتزاورون فیها واهل النار یتعادون قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اصبت فالزم متمسکه بدین الله وقیامه بامر شریعته والاجتهاد
بالاخلاص والتوبه لسهره وظماه وعزوف نفسه عن مشتهیات وعلی

هذا القیاس

هذا القیاس وکرامات واحادیث لاتعد ولاتحصی در مدح فقیر وتصوف
وارد اند غرض مولف از نقل مذکوره آنست که تصوف بجمیع معانی خودش
محمود از صفات انبیاست علیهم السلام وذات فایض البرکات
خلفای راشدین وائمه معصومین ومجتهدین شرع متین متصف
همین صفات بوده است مگر اسم صوفیه در صد اول ودوم رایج نبوده
بود ودر صد سال از هجرت شایع شده است لهذا ائمه مجتهدین باین
لقب مشتهر نبوده اند اما بحلیه تصوف آراسته وبحلیه طریقت پیراسته
بوده اند واحد نسبت باطنی از صحابه وتابعین گرفته معاصر اینها بوده که اند
ولباس صوف که مخصوص صوفیان است پوشیده اند القول الثالث
فی لبس الصوف والمرقع صاحب کشف المحجوب بابی در لبس المرقعات
نوشته در آن میگوید آنکه شعار متصوفه لبس مرقعه است ولبس مرقعات
سنت است ازانجا که رسول صلعم فرمود علیکم بلبس الصوف تجدون حلاوة
الایمان فی قلوبکم ونیز یکی از صحابه گوید کان النبی صلی الله علیه وسلم

ملبس الصوف و ترکت الحمار و نیز رسول گفت صلعم عایشه را رضی الله عنها
لا تضعی الثوب حتی ترقعیه گفت بر تنها باد جامه پشمین تا حلاوه
ایمان یابید و روایت کرده اند که پیغمبر صلعم جامه پشمین پوشیده و بر خر
سوار شد و نیز گفت مر عایشه را که یا عایشه که جامه صلعم دور مکن تا
پیوند بران نزنی و از عمر خطاب بیامده رضی الله عنه که وی مرقعه
پوشیدی سی رقعه بران کذاشته بود که بعضی آن سکتر بود و از امیر
المومنین علی رضه آمده که پیراهنی داشت که آستین آن با انگشتان
برابر بود و اگر وقتی پیراهنی دراز تر پوشیدی سر آستین آن فرو
دریدی و نیز رسول را صلعم فرمان آمد از خدای تعالی بتقصیر جامه
چنانکه گفت و ثیابک فطهر ای فقصر و حسن بصری گوید رحمه الله
هفتاد بدری را دیدم که همه را جامه پشمین بود و صدیق اکبر اندر حال
تجریدش جامه صوف پوشیده و هم حسن بصری گوید رحمه الله که سلمان را
دیدم رضه گلیمی با رقعها پوشیده و امیر المومنین عمر رضه و علی و هرم

بن حیان

بن حیان رحمه الله روایت آرند که ایشان مر اویس قرنی را رضه با جامه پشمین
دیده اند و در رقعها بران کذاشته و حسن بصری و مالک بن دینار و سفیان
ثوری رح جمله صاحب مرقعه صوف بوده اند و از امام عالم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه روایت
آرند و این روایت اندر کتاب تاریخ که محمد بن علی حکیم ترمذی تالیف
کرده است مکتوبست که در ابتدا وی صوف پوشیده قصد عزلت کرده تا
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید گفت ترا اندر میان خلق می باید بود
از آنچه سبب احیای سنت منست توی آنگاه دست از عزلت بداشت و هرگز
جامه نپوشیده که آنرا قیمتی بودی و داود طایی رضه لبس صوف فرمود و او
یکی از متصوفه بود ابراهیم ادهم نزدیک امام ابو حنیفه اندر آمد با مرقعه صوف
اصحاب وی را بچشم التصغیر بدو نگریستند ابو حنیفه گفت سیدنا ابراهیم بن
ادهم اصحاب گفتند بر زبان امام هزل نرود وی این سیادت بچه یافت
گفت بخدمت بر دوام که وی بخدمت خداوند تعالی مشغول شد
و ما بخدمت تنهای خود تا وی سید گشت انتهی و شیخ فرید الدین

عطار قدس سره در تذکرة الاولیا ذکر امام معتمد او پیشوای صوفیان
کرام مینویسد آن چراغ شرع و ملت آن شمع دین و دولت وان نعمان ثابت
خلایق وان عمان جواهر معانی و دقایق آن عارف و عالم و صوفی امام
جهان امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح صفت کسیکه همه زبانها ستوده باشد
و همه ملتها مقبول نتواند گفت ریاضات و مجاهدات و خلوت و مشاهده
او نهایت نداشت و در اصول طریقت و فروع شریعت درجه رفیع
و نظیر نافذ داشت اذ هو کان فی الدرجة القصوی والذروة العلیا و چندین
از صحابه را دریافته بود چون عبد الله بن جبیر و انس ابن مالک و جابر ابن
عبد الله و عبد الله ابن اوفی و واثلة بن الاسقع و عائشه بنت عجرد
رضی الله عنهم و بسیار مشایخ را دیده بود و با امام جعفر صادق رض
صحبت داشته و او استاد علم فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی
و داود طائی بود رحمهم الله و گواه بزرگی او در شاگردان پدید
است و آنگاه که به روضه سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه رفت
و بگفت

و بگفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد و علیک السلام یا امام
المسلمین و در آوان کار عزیمت عزلت کرد که توجه بقبلهٔ حقیقی داشت
و روی از خلق بگرداند و صوف در پوشید تا شبی بخواب دید که استخوانهای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از لحد گرد می کرد و بعضی اختیار میکرد از هیبت آن
بیدار شد یکی از صحابه تعبیر آن خواب پرسید او گفت تو در علم
پیغامبر علیه السلام بدرجهٔ بزرگ رسی چنانکه در آن متصرف شوی صحیح
از سقیم جدا کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام را بخواب دید که میگوید یا ابا
حنیفه ترا سبب آن زنده گردانیده اند تا سنت من زنده گردانی قصد عزلت
مکن انتهی کلامه بحذف اکثره علی هذا القیاس احوال مالک و شافعی و
احمد ابن حنبل علی نبینا و علیهم السلام بزمرهٔ قدمای صوفیه کرام در کتب
معتبره مرقوم و مسطورست و نفی التصوف لا مذهب له از کلام قدوة
المحققین شیخ عبد الحق دهلوی که از شرح سفر السعادت نقل کرده
میآید بر متکلمین روشن خواهد شد شیخ رحمة الله علیه بعد ذکر احوال ائمه

مجتهدین منسوب‌اند **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان
ملت‌اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق
میان آنها نموده و تفسیر روایات و بیان ناسخ و منسوخ که رعایت بدان مجموع
در هر باب فرموده‌اند استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت
نموده‌اند و غیر مجتهد انرا حصر تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشایخ
طریقت و بزرگان ایشان همه پیرو مذهبی بعض اند یا رب مگر آنها که از
ایشان بمایه اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف ایشان برای خود
اجتهاد نموده باشند والله اعلم و آنکه گویند الصوفی لا مذهب له بآن معنی است
که او را در هیچ مذهبی نیست و تابع ائمه مذهبست و هر چه خاطرش خویش
وا دارد و دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانچه
گفته‌اند آنست که وی در بعضی مواضع از مذاهب که در آن ورع و
احتیاط بیشتر باید اختیار کند هر مذهب که باشد و یا آنکه بمذهب اهل
حدیث رود که هر چه حدیث صحیح باید بران عمل کند محققان گویند
که این

که این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که هرگاه در روایات مذهب حنفی
که آنرا اختیار کرده و وجه اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که احوط
بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگرچه ظاهر روایت و مشهور از آن
مذهب نبود والا تفرق مذهب شد و وجه موجب تفرق احکام ظاهر گردد
و از آنجا سرایت بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده‌اند که قبله
توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم
تحقیق راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود
پس ضبط نفس با اصل مرجوع الیه منتهیا اصولا و تصوفا لازم بود کذا
ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت
قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هر چه فرماید و بدانچه حکم کند بران
رود در صورت تردد در مذهب یعنی آنجا که دلایل از قرآن و احادیث
و اقوال این علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایره تحیر و تردد
افکند حاکم در صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از آن اقوال

انچه دلنشین او گردد اختیار کند وعمل نماید بدان نیز در ماده قلب مطهر
زکی منور منوّر بایمان وتقوی است که بنور فراست که در جوهر ایمان
ابداع نموده الله انچه حق است دریابد بدان شق اختیار کند که خیر وصواب
در ان بوده انکه هرچه در دلش رفت همان عمل کند بی رجوع بدلایل
شرعیه این سخن روی بجانب الحاد واباحت دارد وبالغو جاهلان
است انتهی کلامه جعله الله فی الجنة مقامه سوال اگر کسی گوید که انچه حال
اتصاف ائمه مجتهدین بصفت تصوف بیان کردی از روی کتب سیر و
سلوک بود اما این معنی بثبوت نزد فقها اعتماد در ان شاید جواب
انکه صاحب در المختار که از معتبرین فقهای حنفیه است در کتاب خود
احوال امام همام نعمان ابن ثابت ابو حنیفه رضی الله عنه میگوید از ان
نیز نتیجه امام اعظم رحمه الله بحلیه تصوف بعض اکابر صوفیه در علم
ظاهر و باطن مقلدین وی بوده اند مقتدای شرع متین وادراک
والد ماجد امام همام صحبت امیر المومنین علی مرتضی سلام علی ابنائه علیهم السلام
ثابت است

ثابت است اگرچه در اثبات این حالات طوالت است لیکن بحکم انکه ٥
اعذب کر نعمان لما ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع نقل کردن عبارت
در المختار درینجا واجب افتاد وهی هذه قال المصنف رحمه الله ولقد
انصف الشافعی حیث قال من اراد الفقه فلیلزم اصحاب ابی حنیفه
فان المعانی قد تیسرت لهم والله ما صرت فقیها الا بکتب محمد ابن الحسن
وقال اسمعیل ابن ابی رجاء رایت محمدا فی المنام فقلت له ما فعل الله
بک قال غفر لی ثم قال لو اردت ان اعذبک ما جعلت هذا العلم فیک
قلت له فاین ابو یوسف قال فوقنا بدرجة قلت فاین ابو حنیفه قال
هیهات ذاک فی اعلا علیین کیف وقد صلی الفجر بوضوء العشاء اربعین
سنة وحج خمسا وخمسین حجة ورای ربه فی المنام مائة مرة ولها قصة
مشهورة وفی حجته الاخیرة استاذن حجبة الکعبة بالدخول لیلا فقام
بین عمودین علی رجله الیمنی ووضع الیسری علی ظهرها حتی ختم نصف
القران ثم رکع وسجد ثم قام علی رجله الیسری ووضع الیمنی علی

طهارة حتى ختم القرآن فلما سلم بكى وناجى ربه وقال الهي ما عبدك هذا العبد
الضعيف حق عبادتك لكن عرفك حق معرفتك فهب نقصان
خدمته بكمال معرفته فهتف كم هاتف من جانب البيت يا ابا حنيفة قد
عرفتنا حق المعرفة ثنا فاحسنت بخدمته وقد غفرنا لك ولمن اتبعك
وممن كان على مذهبك الى يوم القيمة وقيل لابي حنيفة بم بلغت قال ما بخلت
بالافادة وما استنكفت عن الاستفادة وقال ساغر ابن كرام
من جعل ابا حنيفة بينه وبين الله رجوت ان لا يخاف وقال فيه حسيني
من الخيرات ما عنده يوم القيمة في الارض الرحمن دين النبي محمد خير الورى
ثم اعتقادي مذهب النعمان وعنه عليه السلام ان آدم افتخر بي وانا
افتخر برجل من امتي اسمه نعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي
وعنه عليه الصلوة والسلام ان سائر الانبياء يفتخرون بي وانا افتخر
بابي حنيفة من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني كذا في التقدمة
شرح مقدمة ابي الليث وروى الجرجاني في مناقبه بسنده بسهل ابن
عبد الله

عبد الله التستري انه قال لو كان في امة موسى وعيسى مثل ابي حنيفة لما تهودوا
ولما تنصروا ومناقبه اكثر من ان يحصى وصنف فيها سبط ابن الجوزي
مجلدين كبيرين وسماه الانتصار لامام ائمة الامصار وصنف غيره اكثر من
ذلك وقال بعض العلماء ان ابا حنيفة النعمان من اعظم معجزات المصطفى بعد
القرآن وحسبك من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولا الا اخذ به امام من الائمة
الاعلام وقد جعل الله الحكم لاصحابه واتباعه من زمنه الى هذه الايام
الى ان يحكم بمذهبه عيسى عليه السلام وهو كالصديق رضي الله عنه له اجره
واجر من دون الفقه والفه وفرع احكامه على اصوله العظام الى يوم الحشر
والقيام وهذا يدل على امر عظيم اختص به من بين سائر العلماء العظام كيف
لا وقد اتبعه على مذهبه كثير من الاولياء الكرام ممن اتصف بثبات
المجاهدة وركض في ميدان المشاهدة كابراهيم بن ادهم وشقيق البلخي و
معروف الكرخي وابي يزيد البسطامي وفضيل بن عياض وداود الطائي
وابي حامد اللفافي وخلف ابن ايوب وعبد الله بن المبارك ووكيع ابن

الجراح وابي بكر الوراق وغيرهم ممن لا يحصى لهم عدد ان يستقصى فلو وجدوا
فيه شبهة ما اتبعوه ولا اقتدوا به ولا وافقوه وقد قال ابو القاسم القشيري
في رسالته مع صلابته في مذهبه وتقدمه في هذه الطريقة سمعت الاستاذ ابا
علي الدقاق يقول انا اخذت هذه الطريقة من ابي القاسم النصرآبادي
وقال ابو القاسم انا اخذتها من الشبلي وهو اخذها من السري السقطي وهو
من معروف الكرخي وهو من داود الطائي وهو اخذ العلم والطريقة من ابي حنيفة
وكل منهم اثنى عليه واقر بفضله فعجبا لك يا اخي الم يكن لك اسوة
حسنة في هؤلاء السادة الكبار اكانوا متهمين في هذا الاقرار والافتخار
وهم ائمة هذه الطريقة وارباب الشريعة والحقيقة ومن بعدهم في هذا الامر فلهم
تبع وكل ما خالف ما اعتمدوه مردود ومبتدع وبالجملة فليس ابو حنيفة رض في
زهده وورعه وعبادته وعلمه وفهمه بمشارك ومما قال فيه ابن المبارك
لقد زان البلاد ومن عليها امام المسلمين ابو حنيفة باحكام واثار وفقه
كآيات الزبور على صحيفة فما في المشرقين له نظير ولا بالمغربين ولا بكوفة

يبيت مشمرا

س يبيت مشمرا سهر الليالي وصام نهاره لله خيفة فمن كابي حنيفة في علاه
امام للخليفة والخليفة رايت العايبين له سفاها خلاف الحق مع حجج ضعيفة
وكيف يحل ان يؤذى فقيه له في الارض اثار شريفة وقد قال ابن
ادريس مقالا صحيح النقل في حكم لطيفة بان الناس في فقه عيال على فقه الامام
ابي حنيفة فلعنة ربنا اعداد رمل على من رد قول ابي حنيفة وقد ثبت
ان ثابتا والد الامام ادرك الامام علي ابن ابي طالب رض فدعا له ولذريته
بالبركة وصح ان ابا حنيفة سمع الحديث من سبعة من الصحابة كما بسط
في اخر منية المفتي وادرك بالسن نحو عشرين صحابيا كما بسط في
اوائل الضياء وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد ابو النصر بن عرب شاه
الانصاري الحنفي في منظومته الالفية المسماة بجواهر العقائد ودرر
القلائد ثمانية من الصحابة ممن روى عنهم الامام الاعظم ابو حنيفة رحمه الله
عليه وعليهم اجمعين حيث قال س معتقدا مذهب عظيم الشان ابي
حنيفة المفتي النعمان التابعي سابق الائمة بالدين والعلم سراج الامة

جمعا من اصحاب النبي ادركهم فانه قد اقتفى وسلك طريقه واضح المنهاج
سالمة عن الضلال الداجي وقد روى عن انس بن مالك وجابر وابن
ابي اوفى كذا عن عامر اعني ابا الطفيل ذا البر واثلة وابن انيس الفتى
ووائلة عن ابن جزء قد روى الامام وبنت عجرد هي التمام رضي الله
الكريم وانما عنهم عن كل الصحابة العظماء وتوفي ببغداد قبل في السجن
ليقبل القضاء وله سبعون سنة بتاريخ خمسين ومائة قبل يوم توفي
ولد الامام الشافعي فقد تم ما سبقنا قبله ابتهج منه واگر کسی از هم
ابتدع ها شنیده که انچه بزرگیهای امام ابو حنیفه رحمه الله منقول شده بود کثرت
عبادتها و اصحاب ظواهر همه میسر نمیکرد ولیس صاف الله کرده و بر عرفان
حبلی و فیضان اصحاب دلیل نمیتوانند شد که زعم بد کوران است بلکه
امام همام از ایام صبا عارف و موحد بود برای اثبات ایشان علی حقایت
خطیب خوارزمی که صاحب شبابه الظاهر نقل میکند حکایت في الاشباه
والنظائر حكى الخطيب الخوارزمي ان ملك الروم ارسل الى الخليفة بالاخبار على
بدر كوله

بدر كوله وامره ان يسال العلماء عن ثلث مسايل فان هم اجابوا بذل لهم
اموال وان لم يجيبوه فاطلب من هم الخراج فسال العلماء فلم يات احد
بما يقنع فيه مقنع وكان الامام اذ ذاك صبيا حاضرا مع ابيه فاستاذن
في جواب الرومي فلم ياذن له فقام واستاذن من الخليفة فاذن له وكان
الرومي على المنبر فقال له سايل انت قال نعم قال انزل مكانك الارض
ومكاني المنبر فنزل الرومي وصعد ابو حنيفة رح تعالى سل فقال اي
شيء كان قبل الله قال هل تعرف العدد قال نعم قال ما قبل الواحد
قال هو الاول ليس قبله شيء قال فالم من قبل الواحد المجازي اللفظي
شيء فكيف يكون قبل الواحد الحقيقي فقال الرومي في اي جهة وجه الله تعالى
قال اذا اوقدت السراج فالى اي وجهة نوره قال ذلك نور يستوي
فيه الجهات الاربع فقال اذا كان النور المجازي مستغنيا عن الجهات لا وجه
له الى جهة فنور خالق السموات والارض الباقي الدائم المفيض كيف
يكون له جهة فقال الرومي بما ذا يشتغل الله تعالى قال اذا كان للمنبر شبه

تلک المنزلة واذا کان علی الارض موضع قتل رفعه کل یوم هو فی شأن
فتبرک بمآثره علی دالی الروم انتهی سؤال اگر ائمه دین و علمای مجتهدین
همه بر طریقه تصوف معتقد بودندی رد و انکار علمای ظاهر بطرف صوفیه موحدین
و کتب ایشان متوجه نشدی و انکار اهل شریعت بر اصحاب طریقت
مشهورست چنانچه بعضی علما بسوی شیخ محی الدین بن علی العربی قدس سره
که راس رئیس صوفیه است نسبت کفر و الحاد کرده اند و نوشته اند که فصوص
الحکم وی خارج از شریعت است و برای اضلال خلق الله تصنیف کرده است
هر که مطالعه آن کند مبتدع و ملحد است جواب اگر در رد و انکار صوفیه
آیتی یا حدیثی یا قول مجتهدی وارد شده است نشان باید داد و الا رد
و انکار ناسیان و نافهمان و متعصبان دلیل بطلان حقیت نمی تواند
شد چه رد و انکار علمای هنود و نصاری در ساحت قدس جناب
رسالتمآب و سوء الظن خوارج در حق ائمه اطهار و طعن و تشنیع علمای
شیعه نسبت باصحاب کبار و جرح و قدح حکما بجانب متکلمین نامداران

قدم

قدیم شده آمده است پس اگر فقیهی متعصب و عالمی متنفر بمعنی تصوف
نارسیده در شأن صوفیه و در اسرار ایشان حرفی زند ما برای بدنامی
شیخی از مشایخ بعضی کلمات خلاف شرع را اید و منسوب سازد
مضرتی ندارد محققین فقها تحریر بدیع و تقدیس این مسئله حق نموده
نکنوده اند شاهد این عاکلام مولانا مجد الدین فیروزآبادی صاحب
قاموس است که مصنف در المختار انرا آورده است بنابر افشای عبارت
در المختار در بخصوص بجنسه نقل کرده می آید فی در المختار و فی المعروضات
المزبوره ما معناه ان من قال عن فصوص الحکم للشیخ محی الدین ابن
العربی رح انه خارج عن الشریعة و قد صنفه لاضلال خلق الله تعالی
و من طالعه ملحد ماذا یلزمه اجاب نعم فیه بعض کلمات تباین الشریعة
و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشریعة لکنا تیقنا ان بعض
الیهود افتراها علی الشیخ قدس الله سره فیجب الاحتیاط بترک مطالعه
تلک الکلمات و قد صدر امر سلطانی بالنهی فیجب الاجتناب من کل

عالیها قد افتراع

وجه انتهى فليحفظ وقد انتهى صاحب القاموس عليه فكيف اللهم الطفنا
بما فيه رضاك الذي اعتقده وادين الله به انه كان رضي الله عنه
شيخ الطريقة حالاً وعلماً وامام الحقيقة اسماً ورسماً ومحيي رسوم المعارف
فعلاً واسماً اذا تفلفل فكر امرء في طرف من علمه غرقت فيه خواطره
في عباب لا تكدره الدلاء وسحاب تتقاصر عنه الانواء وكانت دعوته
تخرق السبع الطباق وتفرق بركاته فتملأ الآفاق ه واني اصفه
وهو يقيناً فوق ما وصفته وناطق بما كتبته وغالب ظني انني ما انصفته
وما علي اذا ما قلت معتقدي دع الجهول يظن الجهل عدواناً والله
والله والله العظيم ومن اقامه حجة لا ابرح دينا ان الذي قلت بعضاً
من مناقبه ما زدت الا لعلي زدت نقصاناً الى ان قال ومن خواص
كتبه انه من واظب على مطالعتها انشرح صدره لفك المعضلات وحل
المشكلات وقد اثنى عليه العارف الله عبد الوهاب الشعراني سيما
في كتابه تنبيه الاغبياء على قطرة من بحر علوم الاولياء فعليك به

وبالله

وبالله التوفيق انتهى و تبلوه الباب الثالث باب ثالث در ابات
واحاديث و روايات فقهي كه مدعيان حرمت بدان استدلال ميكنند
وجواب آن و اين باب مشتمل است بر [illegible] ابات و ضوابط چند هذا اوّلی
در آيات قرآني و آن چهار آيت است الآية الاولى ومن الناس من يشتري
لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزواً اولئك لهم عذاب
مهين معني آنكه از مردمان كسي است كه ميخرد سخن بازي با كه گمراه
سازد مردمان سوا از راه خدا بغير دانستن و برگيرد [illegible] قرار
قرآن سو بازي آن گروه مر ايشان راست عذاب خوار كننده فقط
اهل تحريم ميگويند كه اين آيه كريمه در تحريم غناي مطلق نازل شده
است با مر امير شد يا بلا امر امير و در وجه استدلال ميآرند كه بعضي
مفسران از عبد الله ابن مسعود و عبد الله ابن عباس روايت كرده
اند كه مراد از لهو الحديث غنا است جوابش آنكه آيه مذكوره كه در اول
سوره لقمان واقع است شان نزولش همه مفسران مثل بيضاوي

وحسن واحدی و غیرهم نوشته اند که نضر ابن حارث مشرک به تجارت جانب
فارس رفته و قصه رستم و اسفندیار خریده در جامع قریش بنوعی مشافهه
ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزدند که اگر محمد
از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از نسخه مملکت
و قصص ملوک عجم سخن میگویم پس هر که در معنی و مورد آیه کریمه تامل خواهد
کرد خواهد دانست که این آیه جلیله در حرمت غنا اصلا دلالت نمیکند و
ازان تعلقی ندارد و آنچه نسبت به ابن عباس میکنند گذشت و در تفسیر بیضاوی
و بغوی واقع شده است باین عبارت و قیل کان یشتری المغنیات
و یحملهن علی معاشرة من اراد الاسلام و منعه عنه یعنی و بعضی گفته که مشرک
مذکور کنیزکان مغنیه خریده بود و هر که اراده اسلام میکرد برای مباشرت
او میفرستادی و گفتی که اسلام که مانع زنا است بهتر است یا معاشرت
با چنین زنان باید دانست که اولا روایت مذکوره ضعیف است چنانچه
لفظ قیل دلالت بران میکند و بر تقدیر صحت موید قول ما است زیرا که

در صدد

در صدد مذکور شده اگر غنای مقترن با منکرات بالاتفاق حرام است
و آنچه مشرک مذکور میکرد در آن تجویز زنا و شرب خمر و باز داشتن مردم از
اسلام و گمراهی از راه خدا منظور داشت اگر بر حرمت هیچ غنا آیه سو
و دلالت نباشد عین مدعای ما است پس کجاست آیه مذکوره که دلالت
بر حرمت غنای جاریه برای مالک و برای غیر وی در حالیکه یاد دهنده
آخرت و رهنمای راه خدا باشد چنانچه سماع آن از پیغمبر و صحابه در
احادیث گذشت و بعض از علمای متعصبین روایت و درایت از
کتاب سنت ندارند و معنی با ناسخ و منسوخ نمیدانند و از اصول حدیث و فقه
آگاه نیستند این آیه را بر حرمت غنای مطلق نص قاطع میدانسته مبالغه
باین مرتبه نموده اند که آیه مذکوره ناسخ جمله احادیث اباحت غنا است و صرف
درست او بر آیه مذکوره در حرمت غنا رساله تصنیف کرده و در آن نوشته اند
قد ذکر فی الکتب المعتبرة من الاحادیث ان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله
عنهما قد حلفا و قالا ان هذه الآیة ما نزلت الا فی حرمة الغناء و عکرمه

وسعید ابن جبیر الغنا فلان فان ذلک انتهی پس بر آرد زعم بجز متعصب
بلهند و مقلدان و مریدان او واجب افتاد که انچه مفسرین و محققین احادیث
در تفسیر آیه مذکوره نوشته اند بعبارتها نقل کرده آید قال فی تفسیر بحر
الحقایق ما یشغل عن الله ذکره و سماعه فهو لهو الحدیث وفی تفسیر ابو اللیث الا
شاره فی لهو الحدیث الی طلب علوم الفلسفة من علم الطبعی والریاضی
وعلم الاکسیر والنیرنجات اما طلب الزنادقة وترکهم لان هذه کلها
مضلة للخلق لقبولها الناس تعلمه فقال فی تفسیر المعالم قال الکلبی و
مقاتل نزلت فی النضر بن الحارث کان یتجر فیاتی فارس فیشتری
فیها اخبار العجم و یحدث بها قریشا و یقول ان محمدا یحدثکم بحدیث
عاد وثمود وانا احدثکم بحدیث رستم و اسفندیار واخبار الاکاسرة
فیستملحون حدیثه و یترکون استماع القرآن فانزل الله تعالی هذه الآیه
وقال ابن جریج هو الطبل وعن الضحاک هو الشرک وقال قتاده
وهو کل لهو واللهو کل باطل یلهی عن الخیر وعما یعنی انتهی وفی البیضاوی

ما یلهی

ما یلهی عما یعنی کالاحادیث التی لا اصل لها والاساطیر التی لا اعتبار فیها و
المضاحک وفضول الکلام وقیل نزلت فی نضر بن الحارث الی آخره
والغنا لم یجی فی تفسیر هذه الآیه فی کتب الاحادیث الصحاح روایة الا
فی الترمذی قال حدثنا قتیبة قال اخبرنا بکر بن مضر عن عبید الله بن زحر
عن علی بن یزید عن القاسم ابی عبد الرحمن عن ابی امامة رضی الله تعالی عنه عن رسول الله
صلعم لا تبیعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خیر فی تجارة فیهن
وثمنهن حرام وفی مثل هذا انزلت هذه الآیه ومن الناس من یشتری لهو
الحدیث لیضل عن سبیل الله الی آخره وقد قالوا هذا حدیث غریب وانما
یروی من حدیث القاسم عن ابی امامة والقاسم ثقة وعلی بن یزید
ضعیف فی الحدیث قال محمد بن اسمعیل البخاری والنهی لیس لاجل الغنا
بل یحتمل ان یکون لاجل عدم انضباط هذا الوصف اولانه بیع الاشیاء
التی لا تقابل بالعوض شرعا مثل ماء الفحل فانه لا یصح بیعه ولا اجارته
مع ان الحدیث ضعیف قال محمد جمال المحدث واما تمسکهم بان ابن

عباس وابن مسعود رضی الله عنهما خلفا ان لهو الحدیث هو الغناء وهذا انفراد
محض لانه لو ثبت عنهما هذا القول لخرجه اصحاب الحدیث فی کتبهم لان قول الصحابی
وفعله وتقریره ایضا حدیث کما هو مقرر عند اصحاب الحدیث وبطلان زعم
اینجانب که این مشتری لهو الحدیث را بیع احادیث اباحت ست موقوف
ست بر شش ضابطه علم القران وقاعده اصول الحدیث ضابطه من الاتقان
فی علوم القران للجلال الدین السیوطی قال ابو القاسم الحسن ابن محمد بن
حبیب نیشابوری فی کتابه التنبیه علی فضل علوم القران علم نزوله وجهاته
وترتیب ما نزل بمکة والمدینة وما نزل بمکة وحکمه مدنی وما نزل بالمدینة
وحکمه مکی وما نزل بمکة فی اهل المدینة وما نزل بالمدینة فی اهل مکة وما یشبه
نزول المکی بالمدنی وما یشبه نزول المدنی بالمکی وما نزل بالجحفة وما
نزل ببیت المقدس وما نزل بالطائف وما نزل بالحدیبیة وما نزل
لیلا وما نزل نهارا وما نزل مشیعا وما نزل مفردا والایات المدنیات
فی السور المکیة والایات المکیات فی السور المدنیة وما حمل من مکة الی المدینة

وما حمل من المدینة الی ارض الحبشة وما نزل مجملا وما نزل مفسرا وما
اختلفوا فیه فقال بعضهم مدنی وبعضهم مکی فهذه خمسة وعشرون وجها
من لم یعرفها ولم یمیز بینها لم یحل له ان یتکلم فی کتاب الله تعالی انتهی
قاعده در اصول حدیث از جامع الاصول لابن الاثیر حد النسخ انه الخطاب الدال
علی ارتفاع حکم الثابت بالخطاب المتقدم علی وجه لولاه لکان ثابتا مع
تراخیه یجوز نسخ خبر الواحد بخبر الواحد والتواتر ولا یجوز نسخ المتواتر بخبر
الواحد یجوز ورود النسخ علی الامر بفعل واحد فی وقت واحد قال الشافعی
لا یجوز نسخ السنة بالقران کما لا یجوز نسخ القران بالسنة خلافا لغیره
ولا ینسخ الحکم بقول الا یجوز نسخ السنة بالقران کما لا یجوز نسخ القران
بالسنة لقول الصحابی نسخ حکم کذا ما لم یقل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فاذا قال ذلک نظر فی الحکم ان کان ثابتا بخبر الواحد صار
منسوخا بقوله وان کان قاطعا فلا یجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالقیاس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهی ملخص کلامه واذا عرفت

هذا نقول وبالله التوفيق ولا يخاف من اطناب الكلام في هذا المقام لانه
من مزلة الاقدام بدان كه هركه در رساله در قاعده مذكوره غور كند حكم
خواهد كرد كه دعوى نسخ احاديث اباحت بآيه من الناس من يشترى لهو
الحديث باطل است بچند وجه اول آنكه بحسب مذهب شافعى رحمه الله
قران ناسخ حديث اصلا نميشود وبر مذهب حنفى نيز قران غير نص
ناسخ حديث صحيح كه از قسم نص باشد نمى تواند شد دوم آنكه
از حد نسخ كه در صدر مرقوم گشته واضح است كه ناسخ غير از نص نميباشد
ونص در اصطلاح عبارتست از كلام ظاهر المعنى كه مسوق كرده شده باشد
در امر خاص مثلا علينا النكاح واضربوا عليه بالدفوف مسوق آيه مذكوره
هرگز در حرمت غنا نيست تا در انقطاع حكم اباحت نمايد بلكه مسوق آيه
مرقومه اندر معنى كه هركه سخنان باطل مردم را از راه خدا گمراه
سازد واز قراءت قران باز دارد مستحق عذابست سوم آنكه
از لام غايه كه در ليضل عن سبيل الله واقع است صاف ظاهر است

كه شراء لهو

كه شراء اللهو الحديث باراده اضلال از راه خدا ممنوع است نه مطلقا پس
كجاست آيه مذكوره دلالت بر حرمت غنا كه نه باراده اضلال باشد
وهرگاه دال بر حرمت غناى مطلق نشد ناسخ نص اباحت غناى مطلق
چگونه ميتواند شد چهارم آنكه از روى كتب تفاسير بالاتفاق ثابت
است كه سوره لقمان بمكه نازل شده است پيش از هجرت واكثر احاديث
كه در اباحت غنا مذكور گشته از عائشه صديقه مروى اند رضى الله عنها
در مدينه بعد از هجرت پس آيه مكيه منزله قبل از هجرت ناسخ احاديث
مدنيه مرويه بعد از هجرت چگونه ميتواند شد پس آنكه آيه مذكوره
نص حرمت نيست نه ناسخ احاديث گفته اند قول انها بوجوهات
مذكوره مردود ونامقبول است آيه ثانيه كه بدان احتجاج بر حرمت
ميكنند آنست كه در آخر والنجم واقع شده افمن هذا الحديث تعجبون
وتضحكون ولا تبكون وانتم سامدون معنى آنكه اى مشركان از آنكه
قرانست تعجب ميكنيد ومى خنديد باستهزاء وگريه نميكنيد از خوف وعيد كه

درست و شما بازی کنید که مانند با غافلان و بعضی استدلال ذکر میکنند که
سامدون مشتق از سمود است و آن بمعنی غنا آمده است نزد بعضی و میگویند
که در شان نزول این آیه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن
کفار سرود و شور میکردند تا مردم از استماع قرآن باز دارند پس این آیه
بر تحریم مطلق غنا دلالت غناست جوابش آنکه صاحب بیضاوی سامدون
را بمعنی لاهون و متکبرون گفته و نوشته است که آن مشتق از سمد است
من سمد البعیر فی مسیره اذا رفع راسه انتهی و این بیان از غنا مناسبتی
نیست و بر تقدیر صحت اشتقاق آن از سمود آمدن سمود بمعنی غنا در این
اشاره بر این معنی خواهد که سرود به نسبت با نهی داشتن از استماع قرآن
ممنوع باشد و مکروه باشد و امری خلاف نیست زیرا که اینهم سببی است از اسباب
منکره که بدان غنا بالاتفاق حرام میگردد پس کجاست این آیه دلالت
بر حرمت غنای مطلق خصوص بر غنائیکه مذکر آخرت و مشوق
یاد الهی باشد و اگر آیه کریمه هذه دال بر حرمت سمود باشد معنی آن

مراد

مراد گیرند باید که ضحک و ابسم تکاثیر مطلقا حرام گردد و از ضحک که
بالاتفاق ضحک مخصوص مراد است که با نکار و استهزای قرآن باشد
پس از غنا نیز غنای مخصوص حرام باشد نه مطلق از طرفه آنکه اگر در آیه
مذکوره سامدون بمعنی مغنون گیرند بر مشروعیه غنا و بر مذهب ترک
بکاء وقت تغنی دلالت میکند زیرا که وانتم سامدون حال است
از لاتبکون بمعنی آنکه گریه نمیکنید شما در حالیکه غنا کنید مانند پس دلالت
کرد بر آنکه ترک بکاء در حال غنا مذموم است و بر صحت این ترکیب
گواه است تفسیر احمدی و عبارته هذه قوله تعالی افمن هذا الحدیث
تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون معناه افمن هذا الحدیث
ای القرآن تعجبون وتضحکون بالاستهزاء ولا تبکون خوفا من الوعید
الذی فیه وانتم سامدون ای غافلون ولاعبون بالتغنی فالمراد
من سامدون مغنون علی ما ذکر فی البیضاوی وکانوا اذا سمعوا
القرآن اعرضوه بالتغنی لیشتبه الناس عن استماعه فمنعهم الله تعالی

عنی ذلک والمعنی لا یجوز لکم ان تسمدوا ای تغنوا قبل ان قوله وانتم سامدون
ید ل علی تحریم الغناء لان اوله ولا تبکون فحصر ان یکون حالا منه ای
لا تبکون حال کونکم سامدین فقدمهم علی ترک البکاء حین التغنی و
هو ید ل علی منعه وعیبه انتهی کلامه بلفظه **ایه ثالثه** که بدان اصحاب
حرمت غنا میکنند انست که در سوره بنی اسرائیل واقع شده واستفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک ورجلک وشارکهم فی
الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا یعنی انکه بجنبان
هر کرا توانی از ایشان باواز خود و بر انگیزان بر ایشان
سواران خود و پیادگان خود و شریک شو با ایشان در اموال
و فرزندان و وعده ده ایشانرا و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان
مگر بفریب و وجه استدلال میگویند که مرویست در تفاسیر که مراد از
صوت غنا و مزامیر است جوابش انکه در تمام کتب تفاسیر معنی صوت
آواز و شمول آن بر سرود و غنا گرفته شده است واگر کسی از
صوت

صوت غنا اراده کرده باشد مراد از ان قطعا غنای محرم خواهد بود
بمقتضای مقام که بیان طرق گمراهی شیطان است پس بمحوای این ایه
با آیه لیضل عن سبیل الله موافق خواهد بود یعنی اگر از ایه مذکوره حرمت
غنا مخصوص مفهوم گردد بر حرمت غنای مطلق دلیل نمی تواند شد
کما لا یخفی علی المتدرب **الایه الرابعه** وما کان صلوتهم عند البیت
الا مکاء و تصدیه یعنی انکه نیست نماز مشرکان نزد خانه کعبه مگر
صفیر و دستک زدن و وجه استدلال میگویند که هرگاه صفیر و دستک
زدن ممنوع شد پس غنا که خالی از ان نمیباشد بطریق اولی
جوابش انکه از ممنوع شدن دستک زدن و صفیر بمقام مخصوص ضرور
نیست که بهمه زمان و مکان ممنوع باشد چنانچه دستک زدن
خارج نماز درست است و در عین نماز اگر او را ضرورت افتد
جائز نیست که دستک زند بدین طور که بزند کف دست بر پشت دست
دیگر این جواب مطابق انست که شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه

در جواب این آیه در رساله خود نوشته اند که اما الاستدلال ان التصدیه
ممنوع والغنا لا یخلو عن التصدیه تامّا فان من منع شیء فی حالة
مخصوصة لا یلزم منعه فی سایر الاوقات والمقامات تتباین ذلک ولهذا
یجوز للمراة فی الصلوة ضرب الراحة علی ظهر کفها اذا نابها شیء
ولا یجوز فی غیرها ولما کان البیت معظما والطواف عنده صلوة
منعهم عن ذلک والغناوات وما کان صلوتهم ولم ینقل وما کان سماعهم
فاذن لا یجوز من منع التصدیه حول البیت منعه فی سایر الاوقات
والمواضع مخفی نماند بر مدعی واجب است که بر اثبات حرمت آیتی
از قسم نص بیارد که نسق کلام در حرمت غنای مطلق باشد واگر همچنین
آیات ما دلّه بمعنی غیرها هر وجهی استدلال جایز باشد پس آنچه در
مقدمه کتاب ذکر کرده ام که علمای تصریح نموده اند که از قوله تعالی
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه واذا سمعوا ما انزل الی
الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق واز

دیگر آیات سابق الذکر سماع غنا مرادست آن آیات بطریق اولی برای
ابطال حرمت برهان قاطع شده میتواند هدایه ثانیه در ذکر احادیثی که
اهل تحریم بدان احتجاج میکنند باید دانست که این مسئله پس عظیم
الشان واجب التحریص والامعان زیرا که احادیث اصول جمیع احکام شرعی
حدیث است واقسام آن بسیار ومختلف ومراتب رواة حدیث بی شمار و
متفاوت وهر کدام فقیهی را علم حدیث واصول آن نمیباشد وهمین سبب
تخالف وتناقض احکام در کتب فقهیه یافته میشود چنانچه اهل تحلیل وتحریم
هر دو باحادیث استدلال میکنند اما تصحیح احادیث طرفین وترجیح یکی بر
دیگری واینکه از کدام احتجاج جایزست واز کدام جایز نیست موقوف است
بر معرفت قواعد اصول ومعرفت اقسام حدیث اگرچه این مختصر گنجایش
تشریح آن ندارد لیکن آنچه موقوف علیه جواب احادیث حرمت است
بالاجمال مذکور میگردد مسئله باید دانست که حدیث باعتبار رواة
بر سه قسمست صحیح وحسن وضعیف صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط

متصل السند ثابت شده باشد وآنرا صحیح لذاته و حسن آنست که در آن صفات
مذکوره بر وجه کمال نباشند بلکه نوعی از قصور و نقصان در آن راه دارد
وآنرا حسن لذاته خوانند واگر کثرت طرق جبران نقصان کرده باشد
آنرا صحیح لغیره خوانند و ضعیف آنست که یکی از این شروط معتبره در صحت
و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گرده یا راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط
واستتار و بانقطاع متهم شده و نکارت و علت مسمی گشته و باین
اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر میگردد افرادا و ترکیبا واگر در حدیث
ضعیف تعدد طرق جبر نقصان وی کرده باشد آنرا حسن لغیره گویند
کذا ذکر الشیخ عبد الحق رحمه الله فی ترجمة مشکوة و علامه ابن
اثیر رضی الله عنه که جامع صحاح سته است در جامع الاصول فصل رابع
در بیان اقسام حدیث و فروع آن بکمال شرح و بسط نوشته است
از آنجمله ایراد سطری چند درین مقام ضروریست قال رحمة الله علیه
فی الفرع الاول اعلم انه لیس کل خبر بمقبول ولا کل خبر بمردود

ولسنا

ولسنا نعنی بالقبول التصدیق ولا بالرد التکذیب بل یجب علینا قبول
قول العدل وربما کان کاذبا او غالطا ولا یجوز قبول قول الفاسق
وربما یکون صادقا وانما نعنی بالمقبول ما یجب العمل به وبالمردود
ما لا تکلیف علینا فی العمل به والاحادیث المدونة فی کتب الائمة منها
ما هو صحیح ومنها ما هو سقیم والفایدة فی تخریج ما لا یثبت اسناده و
لا تعدل رواته ان الجرح والتعدیل مختلف فیهما فی العمل ومن الائمة
من یری الاحتجاج بالاحادیث المتکلم فیها ومنهم من یطلب والاصل
فیه الاقتداء بالائمة الماضین فانهم کانوا یحدثون عن الثقات وغیرهم
فاذا سئلوا عنهم بینوا ثم قال فی الفرع الثانی والخبر ینقسم الی ما یجب
تصدیقه والی ما یجب تکذیبه والی ما یجب التوقف فیه فالاول یتنوع
انواعا اولها ما اخبر عنه عدد التواتر فیجب تصدیقه ضرورة وان
لم یدل علیه دلیل آخر وثانیها ما اخبر الله عنه فهو صدق بدلیل
استحالة الکذب علیه وثالثها خبر الرسول صلوات الله علیه بدلیل المعجزة

علی صدقه ورد البها ما اخبرت عنه الائمة او ثبت عصمتها بالقول
الرسول وخامسها کان خبر لیوافق ما اخبر الله عنه او رسوله او الائمة و
سادسها کان خبر صح انه ذکره المخبر بین یدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وسمع منه ولم یکن غافلا عنه فسکت علیه وسابعها کل خبر
ذکر بین یدی جماعة مسکوا عن تکذیبه والعادة تقتضی فی مثله بالتکذیب
والامتناع من السکوت القسم الثانی ما یجب تکذیبه وتتنوع انواعا
اولها ما یعلم خلافه بضرورة العقل او نظره والحس واخبار المتواتر کمن
اخبر عن الجمع بین الضدین ونحو ذلک وثانیها ما یخالف النص
القاطع من الکتاب والسنة والاجماع وثالثها ما صرح بتکذیبه جمع
کثیر تستحیل فی العادة ان یتواطوا علی الکذب رابعها ما سکت
الجمع الکثیر عن فعله والتحدث به مع جریان العادة بتحدثهم منهم ومع
ومع احالة العادة السکوت عن ذکره لتوفر الدواعی علی نقله
کما اخبر مخبر ان امیر البلدة قتل فی السوق علی ملاء من الناس ولم یتحدث

اهل السوق به فیقطع بکذبه انتهی کلامه بحذف اکثره چون اقسام
حدیث وضابطه احکام آن دانستی بدانکه جمله احادیث اباحت
غنا که در باب اول نوشته ایم همه از قسم صحاح اند یا از قسم حسان
که از حقیقت واصطلاح هر دو قسم نزد جمهور محدثین وفقها
صحیح است پس معارض آنها ناسخ ما ثبت نه کرده نخواهد شد مگر حدیثی که
اقوی یا مساوی آن بدرجه صحت ومقبولیت باشد موافق ضوابط
مذکوره ودر فصل ثانی وثالث ثبوت رسیده است که نزد جمهور محدثین
محققین حدیث صحیح در تحریم غنا وجود نیافته است هر گاه حقیقت
تمهید یافت پس باید دانست که احادیثی که اهل تحریم بهم رسانیده اند
از چهار قسم بیرون نیست قسمی آنست که در کتب اهل حدیث
بضعف یا بعدم صحت یا بموضوعیت آن تصریح آمده است وقسمی
آنست که در کتب معتبره صحاح آن حدیث یافته نشده بلکه در
کتابهای مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر نیست یا در روایه

آن حفاظ حدیث طعن کرده اند وقسم اولست که ایشان آن در کتب
احادیث اصلا یافته نمیشود بعضا اختراع و افترا که شهرت داده اند
وقسم اولست که در کتب صحاح یافته میشود مگر مورد آن خاص است یعنی در
مذمت یا حرمت غنای مقترن بمنکرات یا غنای که بنیت فاسد باشد
ورود یافته است و نافهمان آنرا در مورد عام برده حرمت علی الاطلاق
فهمیده اند لهذا احادیث بر چهار قسم شد در هدایت جداگانه ذکر
که جواب آن می نگارم والله الهادی للرشاد وعلیه التوکل والاعتماد

هدایه ثالثه در احادیثی که نقاد ان حدیث بضعف یا بعدم صحت و
یا بموضوعیت ان تصریح نموده اند یکی از ان آنست که ابن ابی الدنیا
از ابن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده الغنا ینبت النفاق
فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیده ان القرآن
والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب و روی
الدیلمی فی مسند الفردوس الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب

کما

کما ینبت الماء العشب و صاحب مشکوة از بیهقی فی شعب الایمان از جابر
آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع این حدیث
باختلاف الفاظ چند جا مروی گشته و نقاد ان حدیث بعدم صحت
ان تصریح نموده اند چنانچه مولانا محمد ابن طاهر الفتنی رح در تذکرة الموضوعات
بعد ذکر حدیث مذکور میفرماید لا یصح کما قاله النووی و امام سخاوی
در مقاصد حسنه این حدیث میفرماید لا یصح گفته و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح
سفر السعادت با وجود شمردن وی رضی الله عنه این حدیث را در
اسناد تحریم میفرماید که ضعیف است و بر تقدیر فرض صحت جواب اولا
اینکه علما تصریح نموده اند که این حدیث در حق مغنی است چنانچه
مفهومش نیز دلالت بر آن میکند زیرا که غرض مغنی بیشتر آن میباشد
که خود را بمعنی بصورت محبانه وا نماید و در حقیقت حب اصلی
در دلش نمیباشد پس معنی نفاق در مغنی یافته میشود نه در غیر او
واگر بر معنی حمل کنند معنی حدیث راست نمی آید زیرا که در شنیدن

غنا و اصوات حسنه رقت و رقت قلب پیدا میشود نه نفاق کما
لا یخفی علی العاقل المنصف و ثانیا اینکه اگر بالفرض غنا منبت نفاق
هم باشد در حدیث مذکور لفظی نیست که دلالت بر تحریم کند و منبت
گرچه موجب نفاق باشد از محرمات نبود زیرا که پوشش لباس جمیله
و رکوب مراکب نفیسه و سایر انواع زینت و تفاخر و کثرت مال
منبت نفاق در قلب است چنانچه در حدیث وارد شده و چیزی
از آن حرام و معصیت نیست بل بر تحریم آن در قرآن وعید آمده
بقوله تعالی قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات کما مر
پس معلوم شد که بعض مباحات نیز منبت نفاق میباشد ثالثا آنکه
اینکه اگر موجب نفاق بوده هم باشد پس محمول خواهد بود بر غنای منکر که
مقرون بمحرمات باشد و قرینه حمل آن بر منکر آنست که ابن سیرین
از عبد الله بن مسعود در امالی آورده ایاکم والمعازف والغنا فانهما
ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل پس معلوم شد که مذمت

غنا است

غنا است با معازف که آله ملاهی است پس تجاوز نخواهد کرد مذمت
بطرف غنای مطلق کما هو المطلوب حدیث دوم آنست که حکیم ترمذی
در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان
یستمع صوت الروحانیین فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء
اهل الجنة حدیث سیوم آنست که حاکم در تاریخ و دیلمی از علی مرتضی رضی الله
آورده من روایات و له فیه فلا تقصروا علیه شیخ عبد الحق در شرح سفر
السعادت بعد ذکر این هر دو حدیث میفرمایند که ضعیف است
جدا بلکه خود روایت کننده آن ضعیف گفته است حدیث چهارم اکنه لعن الله
المغنی والمغنی له مولانا محمد ابن طاهر در تذکرة الموضوعات بعد
ذکر این حدیث میفرمایند قال النووی انه لا یصح حدیث پنجم آنست که
روی رجل من الصحابة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال استماع صوت
الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ بها من الکفر حدیث ششم
انه ما من رجل یسمع الملاهی الا بعث علی منکبه شیطانان من الشیاطین

بغربابه یا جلها واعقابهما علی صدره حتی انکبت وسکن عنه الرقص
قال النووی لا یصح فی باب حرمة الغناء شیء منها و بر تقدیر فرض صحت
مورد حدیث غناییست که بسبب اجتماع اسباب منکرات محرک هوا
و هوس و شهرت و عشق مخلوق بفسق شده اما آنچه محرک شوق
الی الله و خوف الآخرة یا باعث نشاط طبع بتقریبات مباحه باشد
آن غنا خارج از مورد احادیث مذکوره و داخل در منزل احادیث
صحاح که سابقا مذکور شد خواهد بود و نظایر آن در شرع بسیارند
که فعلی واحد مباح باشد و بعوارض همان فعل حرام و مذموم گردد
کما مر بتفصیله **حدیث هشتم** آنکه عقبه بن عامر از آنحضرت صلعم روایت
کرده است کل شیء یلهو به الرجل فهو باطل الا تادیبه فرسه و رمیه بقوسه
و ملاعبه بامرأته ظاهرا وجه احتجاج محرمین بحدیث مذکور آنست که
بر غنا اطلاق لهو آمده است و جمله ملاهی باطل و هر باطل بزعم باطل
ایشان حرام مطلقا جواب بچند وجه است اولا آنکه هر جا بر غنا اطلاق

لهو آمده

لهو آمده باشد مراد از آن غناییست که بقصد تعیش حرام یا بقصد
باز داشتن ذکر خدا و رسول و استماع قرآن شده چنانکه در حالت معتبره
بن حارث وغیره کفار در تفسیر یشتری لهو الحدیث گذشته و ثانیا
آنکه لفظ باطل نص بر تحریم و دلالت نیست بلکه بر غیر مفید دلالت
میتوان کرد و ثالثا آنکه تماشا بینی حراب و ملعبی بالنظر المستوی حبشیان
چنانکه فعل آنحضرت صلعم باتفاق عائشه صدیقه رضی الله عنها در
کتب صحاح ثابت گشته از هر قسم لعب که در حدیث مذکور هستی
شده خارج است پس کجا ماند حکم کلی بانکه هر لهو باطل است
و هر باطل حرام و رابعا آنکه تفرج بساتین و استماع اصوات طیور
و دیگر ملاعبات که داخل ملاهی اند بالاتفاق حلال اند خامسا آنکه
اطلاق لهو و لعب و باطل در کلام الله بر افعال و اشیای مباحه آمده
و آنرا بالاتفاق حرام نمیگویند مثلا قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لهو
و لعب ربنا ما خلقت هذا باطلا و قوله صلعم اصدق کلمة قالها الشاعر

کلمه لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل حدیث هشتم عن النبی صلی الله
علیه وسلم الغناء رقیة الزنا نسبت کننده این قول بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مفتری است بازگشت او بموجب حدیث صحیح الش
دوزخ است در جمیع کتب معتبره مثل شرح سفر السعادت و تفسیر
احمدی منقول است که این قول فضیل ابن عیاض است رضی الله
عنه حدیث نیست قال ملا علی قاری فی رسالة الموضوعات الغناء رقیة
الزنا لیس بحدیث انما هو من کلام فضیل ابن عیاض رح اما قول
مذکور نیز برای اثبات حرمت شرعی نیست بلکه در حالت احرام گفته
پس معنیش آنست که در حق محرم یعنی کسیکه بنیت حج کعبه احرام
بسته غناء ممنوع است چنانکه زنا و از این قول حرمت شرعی عموما
نمیتوانند شد زیراکه در حق محرم استعمال خوشبو و تراشیدن موی
ناخن و لبس جامه دوخته و پوشیدن سر و پا هم حرام است در حق
غیر محرم چیزی از آن حرام نیست حدیث نهم ایاکم والغناء فانه

یزید الشهوة و یهدم المروة وانه ینوب عن الخمر و یفعل السکر حدیثی با این
الفاظ در کتب صحاح اصلا موجود نیست نسبت آن بحضرت النبی صلی الله
علیه وسلم دروغ بستن است آری مکر قول بعض زهاد خشک
هم اجزاء دلیلات در بعضی مباحات نیز یافته میشود و هیچکس حرمت آن
چیزها نرفته و از آن منع نکرده مثلا اگر شخصی از مشک و عنبر و زعفران
و جوز و قرنفل و لوز و مویز و مروارید و غیره ادویه مباحه معجون مقوی
و مبهی و مشتهی تیار کنند بر آن صادق است انه یزید الشهوة و یقوی
الهمة و یهدم المروة و ینوب عن الخمر فی القوة و المنافع و السکر ولو
قلیلا حدیث دهم عن النبی صلعم الغناء مفسد للقلب مسخط للرب نسبت
این قول بآنحضرت صلی الله علیه وسلم تهمتی است مفسد للقلب و مسخط
للرب نعوذ بالله منها قول مذکور از ضحاک مروی است محدثین و
علمای معتبرین از مسلم نداشته اند چنانچه صاحب تفسیر احمدی می گوید
و ما روی عن الضحاک ان الغناء مفسد للقلب مسخط للرب ممنوع لان

اهل کرامات ظاهره وخوارق عادات باهره یستکبرون السماع تعنتاً
ویتشوقون بها الی تجلیات حق سبحانه وتعالی وکانوا یحسبون ذلک
عبادة اعظم وجهاداً اکبر فکیف یصح ان تفتد قلوبهم به وتسخط علیهم
ربهم حدیث یازدهم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یتغنی من
اللیل فقال لا صلوة له حتی مات ثلثا ثلث مرات ذکر فی تذکرة
الموضوعات مولانا محمد ابن طاهر پتنی بعد ذکر حدیث المذکور فی اللآلی
انه لا یصح بدایة العهد ذکر احادیثی که در کتب معتبره صحاح ان احادیث
یافته نمیشود بلکه در کتابهای مروی اند که ان کتب نزد محدثین معتبر نیست
یا در رواة آن حفاظ حدیث طعن کرده اند حدیث اول انکه عن رجل من
الصحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا
رقص الرقاص جاء الشیطان ینفخ فی سمعه رواه الشیخ المحدث فی زبده
الصالحین لا اصل له فی الصحاح حدیث دوم اذا رقص الصوفی جاء الشیطان
یفقد اصبعه فی دبره حتی وثبت یمیناً وشمالاً لا اصل له فی الصحاح
حدیث سوم

حدیث سیوم عن رجل من الصحابه عن النبی صلعم انه قال ان الله یغفر لکل
ذنب الا عن طامه او کوبه وغناء لا اصل له حدیث چهارم عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال فی آخر الزمان قوم یتخذون قراءة الشعر ویغنون ویضربون
ضرب الله ویتخذون المغنیات والدفوف اولئک علیهم لعنة الله والملائکه
والناس اجمعین حدیثی با این الفاظ در کتب صحاح مروی نیست حدیث
پنجم عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الغناء والتصفیق واستماعهما
کل ذلک حرام مستحلها کافر لا اصل له فی الصحاح حدیث ششم عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال من اعطی للمغنی درهماً خلق الله تعالی حیة من النیران حجرین
ذراعاً ولها الف فم فی کل فم السیف والسنان یاکل لحمه وعظمه
الی یوم القیامه لا اصل له فی الصحاح حدیث هفتم عن النبی صلعم انه قال
الرقص اثم کبیر لا یقاس به اثم لا اصل له فی الصحاح حدیث هشتم
عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الشیطان
اول من تغنی وکل من تغنی فهو الشیطان لا اصل له فی الصحاح حدیث نهم

عن ابن عباس رضی الله عنه عن النبی قال الکوبة حرام والدف حرام و
المعازف حرام والمزامیر حرام رواه البیهقی فی السنن راوی این حدیث
بر بیهقی هم افترا نمیکنند بیهقی رضی الله عنه حدیثی مرفوع باین الفاظ ذکر
نقل نکرده ونیز دعوی فعلیه الاثبات حدیث دهم عن علی ابن ابی طالب
رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن ضرب الدف
ولعب الصنج وضرب الزمارة رواه خطابی لا اصل له حدیث مذکور
بالفاظ مذکوره در کتب صحاح یافته نمیشود مدایه فاحشه در ذکر احادیثی که
رواة آن نزد محققین حدیث مطعون اند مر روایت آنها قابل استناد نیست
خصوصا در مقابله احادیث صحاح که بجای نصوص و محکمات معدود اند
حدیث اول عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال
انما نهیت عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند مصیبة وخمش وجوه
وشق جیوب ورنة شیطان رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی حدیث
دوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما رفع
احد

احد صوته بغناء الا بعث الله الیه شیطانین یجلسان علی منکبیه یضربان
باعقابهما علی صدره حتی یمسک رواه ابن ابی الدنیا حدیث سوم عن
ابی امامه رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ابلیس لما نزل الی
الارض فقال یا رب انزلتنی الی الارض وجعلتنی رجیما فاجعل لی
بیتا قال الحمام قال اجعل لی مجلسا قال الاسواق ومجامع الطرق
قال اجعل لی طعاما قال ما لم یذکر علیه اسم الله تعالی قال اجعل لی
شرابا قال کل مسکر قال اجعل لی موذنا قال المزامیر قال اجعل لی
قرآنا قال الشعر قال اجعل لی حدیثا قال الکذب قال اجعل لی
رسلا قال الکهنة قال اجعل لی مصاید قال النساء رواه ابن ابی
الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث چهارم عن عبید الله ابن زیاد رضی
الله عنه لجاریة صغیرة تغنی فقال لو ترک الشیطان احدا لترک هذه
رواه ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان حدیث پنجم عن الشعبی رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعن الله المغنی والمغنیات والمغنی

که رواه ابن ابی الدنیا کما مر بخط بدایة الثالثة انست پس هیچ احادیث
مذکوره بروایت ابن ابی الدنیا در کتب منقول شده و در عالم رواج یافته
مدار وی مذکور نزد محققین حدیث بعدم اعتبار معروف و مشهور است
در روایت وی بوضع و عدم صحت متفق علیه جمهور چنانچه ملا علی قاری
رحمه الله در رساله موضوعات مینویسد ومن الاحادیث الموضوعة بها ستار
احادیث الشیخ المعروف بابن ابی الدنیا و هو الذی یزعم انه
ادرک علیا و عمر طویلا و اخذ برکابه فرکب واصابه برکابه وشجه فقال
مد الله عمرک مدا و احادیث ابن نسطور الرومی و احادیث بشر و
نعیم ابن سالم و خراش عن انس و احادیث دینار عنه و احادیث
ابی هدبة ابراهیم بن هدبة انتهی و چنانکه بعض رواة حدیث بعدم اعتبار
معروف اند بعض کتب ایشان نیز بسقوط اعتبار اشتهار دارد چنانچه
ملا علی قاری رح در رساله موضوعات مینویسد ومن ذلک الدیلمی ساقطة
کتاب الفردوس لابی الفضل جعفر بن محمد بن علی الحسینی و ابنه لا یعتمد

علیهما

علیهما و احادیثه منکرة هذا انتهی پس هر حدیث مجهول الراوی که مخالف
احادیث صحاح در باب حرمت غنا در کتب منقول شده باشد عند
بعض راوی آن کسی از رواة مذکورین خواهد بود اگر خوف اطناب نبودی
مرویات ایشان مخترعان حدیث مشتهر و خالفان که می در اینجا ضابطه
بیان کردن واجب افتاد تا از آن واضح گردد اغراض ایشان وضع در
موضع کردن حدیث مختلف میشود ضابطه قد حکی السیوطی عن ابن الجوزی
ان من وقع فی حدیثه الموضوع والکذب والقلب انواع منهم من غلب علیهم
الزهد فغفلوا عن الحفظ او ضاعت کتبهم فحدث من حفظه فغلط ومنهم
قوم ثقات لکن اختلطت عقولهم فی اواخر اعمارهم ومنهم من روی
الخطاء سهوا فلما رای الصواب وایقن لم یرجع انفة ان ینسبوا الی الغلط
ومنهم زنادقة وضعوا قصدا الی افساد الشریعة و ایقاع الشک و
التلاعب بالدین وقد کان بعض الزنادقة یتغفل الشیخ فیدس
فی کتابه ما لیس من حدیثه ومنهم من یضع لنصرة مذهبه ومنهم من یضع

حسبة ترغیباً وترهیباً ومنهم من اجاز وضع الاسانید لکلام حسن
ومنهم من قصد التقرب الی السلطان ومنهم القصاص لانهم یریدون احادیث
ترقق وتنفق انتهی بدانکه چهار وسه ذکر احادیث که در کتب معتبره مروی
اند وانها بر حرمت یا مذمت غنا ومزامیر خاص دلالت است ونافهمان
ازان حرمت غنای مطلق می فهمند حدیث اول عن عایشه رضی الله عنها
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال صوتان ملعونان فی الدنیا والاخره مزمار
عند نعمة ورنة عند مصیبة رواه بزار وابن مردویه والبیهقی مورد این
حدیث همین است که از قدیم معمول ومرسوم کفار است که بوقت خوردن
طعام وشراب مزامیر مینوازند چنانچه پیش ملوک وامرای عجم نوازش
نوبت وروشن چوکی بوقت طعام تا حال رواج دارد وهمچنین
نوحه گری بوقت مرگ از ایام جاهلیت تا حال شایع است و
حدیث مذکور بر حرمت مزمار در حالت مخصوص بجهت مشابهت
با کفار دلالت میکند پس طعن ومذمت بمطلق مزامیر که در همچنین
حالت نباشند

حالت نباشند تجاوز نخواهد کرد همین است معنی چند احادیث بعبارات
وروایات مختلفه وارد اند اکثر ان نقل کرده میاید واعادت تاویل و
بیان مرد وضرورتی نماند حدیث دوم عن ابی امامه رضی الله عنه قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل بعثنی هدی ورحمة للعلمین
وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلب وامر الجاهلیة و
حلف ربی بعزته وجلاله لا یشرب عبد من عبادی جرعة من خمر
متعمداً فی الدنیا الا سقیته مثلها من الصدید یوم القیامة مغفوراً له
او معذباً ولا یترکها من مخافتی الا سقیته ایاها من حظیرة القدس
رواه ابو داود والطیالسی حدیث سیوم عن ابن عباس رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله حرم علی امتی الخمر والمیسر والکوبة
رواه احمد بن حنبل وابو داود ورواه البیهقی حدیث چهارم عن ابی هریره
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یمسخ قوم من
امتی فی اخر الزمان قردة وخنازیر قالوا یا رسول الله مسلمین

قال نعم یشهدون ان لا اله الا الله وانی رسول الله ویصومون و
یصلون قالوا فما بالهم یا رسول الله قال اتخذوا المعازف والقینات
والدفوف وشربوا هذه الاشربة فباتوا علی شربهم وقد مسخوا رواه
ابن مسعود وابن حبان وبروایتی عن سهل ابن سعد رضی الله عنهما
قال رسول الله صلعم یکون فی هذه الامة خسف ومسخ وقذف قیل
متی یا رسول الله قال اذا ظهرت القینات والمعازف واستحلت
الخمر رواه عبد الله ابن حمید فی مسنده عن عبد الرحمن ابن یزید و
احمد ابن ابی داود وابن ماجه وابو نعیم حدیث پنجم عن عائشه رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلعم ان الله حرم القینة وبیعها وثمنها
وتعلیمها والاستماع الیها ثم قرأ ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
رواه ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی وابن مردویه حدیث ششم
عن ابی امامه رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تبیعوا
القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن ولا خیر فی تجارتهن وثمنهن

حرام

حرام وفی هذا انزلت هذه الآیة ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
رواه سعید ابن منصور واحمد وترمذی وابن ماجه رضی الله تعالی عنهم
حدیث هفتم عن ابی سعید الخدری رضه انه قال جاء رجل الی رسول الله
صلعم فقال یا رسول الله اشتری جواری فاعلمهن الغناء واتبعهن فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ویلک بالغناء امرت اما علمت ان الله قد لعن من فوق
عرشه مشتری الجواری ومعلمهن الغناء رواه صاحب الحجاری حدیث هشتم
عن ابی عامر رضه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیکونن من امتی
اقوام یستحلون الحر والحریر والخمر والمعازف ولینزلن اقوام الی جنب
علم یروح علیهم بسارحة لهم یاتیهم رجل لحاجة فیقولوا ارجع الینا
غدا فیبیتهم الله ویضع العلم ویمسخ آخرین قردة وخنازیر الی یوم
القیمة رواه صاحب مشکوة فی باب البکاء والخوف عن البخاری
حدیث نهم عن ابی هریره رضه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اتخذ الفیء دولا والامانة مغنما والزکوة مغرما وتعلم لغیر الدین و

اطاع الرجل امرأته وعق امه وادنى صديقه واقصى اباه وظهرت الاصوات في المساجد وساد القبيلة فاسقهم وكان زعيم القوم ارذلهم واكرم الرجل مخافة شره وظهرت القينات والمعازف وشربت الخمر ولعن آخر هذه الامة اولهم فارتقبوا عند ذلك ريحا حمراء وزلزلة وخسفا ومسخا وقذفا وآيات تتابع كنظام قطع سلكه فتتابع رواه صاحب مشكوة في باب اشراط الساعة عن الترمذي **حدیث دهم** عن حذيفة رض انه قال قال رسول الله صلعم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها واياكم ولحون العشق ولحون اهل الكتابين وسيجيء بعدي قوم يرجعون بالقرآن ترجيع الغناء والنوح لا يجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب الذين يعجبهم شأنهم رواه صاحب مشكوة عن البيهقي في شعب الايمان **توضیح** هر که درین احادیث عشره غور وتأمل خواهد کرد خواهد دانست که حدیثی ازان مخالف مطلب مؤلف نیست بلکه همه بر صدق دعوی او گواه عادل اند وبکرات ومرات ترقیم یافته که در تحریم وتندید غنای منکر احادیث صحیحة النسبه

وارد یافته اند وتفصیل غنای منکر هم جابجا بتشریح یافته وبحکم اذا ذکرت لعزبا مشرح میگردد که غنای منکر همانست که بوضع مخصوص کفار و رسم جاهلیت و امقرن بالات ملاهی ومعازف ودر صحبت عیش شراب خواری ها شده باشد وداشتن از استماع قرآن یا استهزا بر کلام نبی آخر الزمان یا اهانت دین باشد یا باز دارد اکتساب کمال انسانیه خود کرده اند وتشمر باید بدون آنکه بخشم جرأت نکند وبا لنبت مشغول آن ترک فرائض وواجبات بحالت صحت وثبات هوش نماید چنانچه تفصیل شرائط بطور امارات شرعیت گذشته است وشرائط ملذ و مه اهل طریقت خواهد آمد ان الله تعالی هرچند احتمال انتفاع باقیست که محرمین غنا حدیثی دیگر سوای احادیث مذکوره بهم رسانیده لیکن نزد خرد صواب الله پس مرجع آن حدیث بجز طرف ادله مذکوره دیگر نخواهد بود یعنی اگر حدیث مذکور مشتمل بیک ازین اسبابهای مذکوره خواهد بود در مورد خاص ولهذا حرمت شدن میتواند چنانچه احادیث عشره

ابحدیث کلام کرده اند و اگر صحیح باشد تا هم قول رسول نیست بل قول صحابی
متضمن نقل فعل رسول است لیکن احادیث صحیح مرفوع اباحت سماع معارض
شدن نمیتواند معهذا از مدعی باید پرسید که در حدیث کدام لفظ بر
حرمت مزمار خصوصاً و بحرمت غنا و دیگر آلاتش عموماً دلالت میکند
موافق قاعده اصول باشد واجب است و بوجود آنکه در نغمه با آلت قانون
سیوم ترقیم یافته حدیث مذکور دلالت اباحت مزمار از روی عبارت
و دلالت اباحت دیگر آلات غنا است از روی دلالت زیرا که اگر
شنیدن مزمار حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نوازنده آنرا
زجر فرمودی و عبد الله ابن عمر را که صحابی جلیل القدر بوده اند برای
شنیدن آن اذن نکردی بلکه ایجا میفرمودی که تو نیز گوش خود
بند کن پس ازین معلوم شد که آنچه علما محققین در وجه بند کردن آنحضرت
گوش خود نوشته اند که سماع آن محل امور باطن بود با جناب سالک لیکن
بسبب رقت قلب متحمل صدای خوش مزمار نشد عند النفس الامری است

گذشته و اگر مشتمل بر مذهب مطلق غنا باشد که در آن ذکر منکری نیست
بموجب قاعده اصول آن مطلق محمول خواهد بود بر مقید بمنکر بحکم و الا اجماع حدیث
مذکور غیر صحیح و موضوع ولی اصل خواهد بود که احتجاج شاید سوال
اگر کسی گوید که حدیث نافع مولی عبد الله ابن عمر که نزد فقها دلیل حرمت
مزامیر است در کتب صحاح موجود است و مشتمل بر خصوصیت منکری نیست
حدیث مذکور از هر چهار طرق محصوره بیرون است جواب آنکه
اگرچه ترجمه حدیث مذکور مع جواب شافی آن در نغمه ثالث قانون
سیوم گذشته است لیکن برای تسلی سایلان حدیث مذکور بعبارته
نقل کرده میاید فی جامع الاصول عن نافع قال کنت مع ابن عمر
فی طریق فسمع مزماراً فوضع اصبعیه علی اذنیه و نأی عن الطریق الی جانب
الاخر ثم قال لی یا نافع هل تسمع شیئاً قلت لا فرفع اصبعیه و قال کنت
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوت یراع فصنع مثل ما صنعت
قال نافع وکنت اذ ذاک صغیراً انتهی قطع نظر از آنکه محدثین در تضعیف

تابع

واگر اینوجه ثابت شد ترک معروف بر جناب پیغمبر لازم می‌آید نعوذ بالله
منها باب ثالث در جواب روایات فقهیه که مخالفین بدان تمسک میکنند
هر چند بود اثبات اباحت مطلق غنا و مطلق مزامیر بر وفق اصول
و فروع مذاهب اربعه ضرور بابت ابطال قول مخالف نماند سبب
لیکن در تحقیق مقام خلجانی باقیست که رفع آن بنابر تعصب مسلمین و خیر خواه
دین واجب افتاده و آن اینست سوال اگر کسی گوید که هرگاه اباحت
غنا موافق اقوال مجتهدین اربعه باتفاق علمای اهل سنت امامیه
بانتهار رسید پس در کتب فریقین روایات حرمت غنا مع دلایل
و براهین بچه سبب ثبت شد و چگونه در مطلق غنا فیما بین المجتهدین
اختلاف بود و چرا علمای یک مذهب با مذهب دیگر کجا اینش داشت
هرگاه اصولاً همه متفق اند پس بایستی که هیچ تناقض و تخالف از جناب
مستامان شده جوابش جوابش اینکه خلجان مذکور ناشی نشده
است مگر بسبب عدم اطلاع بر مطلبات و بعضی گمراهی منکرین از سلوک
راه

راه یقین والا خلجان مذکور ارباب غنا خصوصیت مذاهب اربعه در جمیع
عبادات و معاملات و در همه احکام شرعی که از اختلاف خالی نیستند
خلجان مذکور رسیده است و رفع همچو خلجان موقوفست بر تمهید
چند مقدمه که تنقیح صحیح و رای صایب و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
تنبیه اولی در شناخت میزان شریعت از آنکه شارع را تکلیف
مکلفین باحکام چه قسم منظور است و کتاب سنت حاکم بعزیمت اند فقط
فقط یا صرف برخصت یا بعزیمت و رخصت هر دو تنبیه ثانی در شناخت
مدار و معیار مجتهد که آنچه از شارع در باب فرع جب درست آن قدم میتوان
نهاد یا نه و هر مجتهد را در حق دیگر چه اعتقاد واجب است و همه میان
ایشان اختلاف حجت با توسیع و همه بر صواب اند یا بعضی بر صواب و بعضی
بر خطا تنبیه ثالث در شناخت واجب العمل و الاعتقاد بر مقلد یک مذهب
با مجتهد مذهب دیگر چه اعتقاد می‌باید و مقلدین هر یک مذهب را
با همدیگر چه سلوک می‌شاید تنبیه رابع در امور یکه منشاء اختلاف فیما بین

مجتهدین می‌شوند و سبیل رفع اختلاف بوافق آرای یکدیگر **تنبیه خامس**
در اعراضی که مبناء اختلاف فیما بین علماء تابعین یک مذهب می‌باشد
و سبیل قطع نزاع **محاکمه** در توفیق و تطبیق اقوال مختلفه متاخرین
حتی الوسع والامکان و ترکیب قول مرجوح و مفید تایید قول راجح
بکلیات شرعیه **تنبیه اول** قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا
الدین و لا تتفرقوا فیه و کذا قوله تعالی ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه
و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و قوله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر و قوله سبحانه ما جعل علیکم فی الدین من حرج و قوله تعالی فاتقوا الله
ما استطعتم و قوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و قوله تعالی ان الله
بالناس لرئوف الرحیم و کذا الاحادیث فی ذلک المعنی کثیرة منها قوله
صلی الله علیه و سلم الدین یسر و لا یشاد هذا الدین احد الا غلبه و منها قوله
صلی الله علیه و سلم لمن بایعه علی السمع والطاعة فی المنشط والمکره فیما استطعتم و

منها

منها قوله صلی الله علیه و سلم اذا امرتکم بامر فأتوا به ما استطعتم و منها قوله
صلی الله علیه و سلم یسروا و لا تعسروا و بشروا و لا تنفروا و منها قوله
صلی الله علیه و سلم اختلاف امتی رحمة و مثل ذلک کثیر از این بسیار اقوال
خدا و رسول صلی الله علیه و سلم واضح گردید که اصل شریعت محمدیت
با صفا که در آن کدورت اختلاف و غبار حرج در عنفوان اصلا راه
ندارد و مقصود شارع تکلیف مکلفین بقدر تحمل نفس و وسعت امکان
ست و از چشمه واحد اگر صد هزار نهر جاری مبدا و معاد آن سوای
بحر مذکور نخواهد بود و امواج دریای شریعت امر دینی ست من حیث
التخفیف والتشدید یعنی باعتبار عزیمت و رخصت بلحاظ تفاوت
طاقت مکلفین و یشهد علی ما قلنا کلام العارف الربانی الشیخ عبدالوهاب
الشعرانی حیث قال [illegible] اذا علمت ذلک و اردت ان تعلم ما اومأنا
الیه فی دخول جمیع اقوال الائمة المجتهدین و مقلدیهم الی یوم الدین فی
شعاع نور الشریعة المطهرة بحیث لا تری قولا واحدا منها خارجا

عين الشريعة المطهرة فتدبر وتأمل بالاخص فيما ارشدك الله اليه وذلك ان
تعلم وتحقق يقينا جازما ان الشريعة المطهرة جاءت من حيث الامر والنهي
على مرتبتين تخفيف وتشديد لا على مرتبة واحدة كما ظنه بعض المقلدين
ولذلك وقع بينهم الخلاف ونسبوا التناقض ولا خلاف ولا تناقض في نفس الامر
كما سياتي ايضاحه في الفصول الآتية ان شاء الله تعالى فان مجموع الشريعة
يرجع الى امر ونهي وكل منهما ينقسم عند العلماء الى مرتبتين تخفيف
وتشديد واما الحكم الخامس الذي هو المباح فهو مستوي الطرفين وقد
يرجع بالنية الصالحة الى قسم الامر وبالنية الفاسدة الى قسم المكروه وهذا
مجموع احكام الشريعة والعامة وذلك ان من الائمة من حمل مطلق الامر
على الوجوب الجازم ومنهم من حمله على الندب ومنهم من حمل مطلق النهي على
التحريم ومنهم من حمله على الكراهة ثم ان لكل من المرتبتين رجالا
في حال مباشرتهم التكاليف فمن قوي منهم من حيث ايمانه او من
حيث جسمه خوطب بالعزيمة والتشديد الوارد في الشريعة صريحا

او ضمنا

او المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف او غيره ومن ضعف منهم من حيث
مرتبة ايمانه او ضعف جسمه خوطب بالرخصة والتخفيف الوارد في الشريعة
كذلك صريحا او المستنبط منها في مذهب ذلك المكلف او مذهب
غيره كما اشار اليه قوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم خطابا عاما وقوله صلعم
اذا امرتكم بامر فاتوا منه ما استطعتم فلا يومر القوي المذكور بالنزول الى
مرتبة الرخصة والتخفيف وهو القادر على العمل بالعزيمة والتشديد لان
ذلك كالتلاعب بالدين كما سياتي ايضاحه في الفصول الآتية ان شاء الله تعالى
وكذلك لا يكلف الضعيف المذكور بالصعود الى مرتبة العزيمة والتشديد
والعمل به لان ذلك كالتلاعب مع عجزه عنه لكن لو تكلف وفعل ذلك فلا
تمنعه الا بوجه شرعي ومن اذى بالضعف الايمان ممن كان جاهلا بقواعد
الشريعة كالمؤلفة قلوبهم بمعنى انه لا يجزم عليه بالجزم على غيره اذا فعله جاهلا
لضعفه في مقام الايمان انتهى من كلامه رحمه الله عليه ان قال قائل
كيف الوصول الى الاطلاع على عين الشريعة المطهرة التي يشهد الان ان

اعتراف جميع المجتهدين بسبب منهاج الشريعة وبها كلها في الصحة كشفاً
ويقيناً لا ايماناً وتسليماً ولا ظناً وتخميناً فالجواب طريق الوصول الى
ذلك السلوك على يد شيخ عارف بالميزان لكل حركة وسكون الشرط ان
يسلم نفسه يتصرف فيها كيف يشاء وفي امواله وعياله كيف يشاء
مع انشراح قلب المريد لذلك كل الانشراح وامام من يقول له شيخه
طلق امرأتك او اسقط حقك من مالك او وظيفتك مثلاً فيتوقف
فلا يشم من عين الشريعة طريق الوصول الى عين الشريعة بحد كره [illegible]
ولو عبد الله بليل الف عام **فان قلت** فهل ثم شروط آخر في حال
السلوك فالجواب نعم من الشروط ان لا يتكلم لحظة على حدث
في ليله او نهاره ولا يفطر مدة سلوكه ولا ياكل شيئاً فيه روح من اصله
ولا يفطر اذا صام الا عند حصول الاضطرار ولا ياكل من طعام احد
لا يتورع في مكسبه كمن يطعمه الناس لاجل صلاحه وزهده وكمن يتبع على
من لم يتورع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة وان لا يباح

نفسه

نفسه بالغفلة عن الله تعالى لحظة ثم يدوم مراقبته ليلاً ونهاراً الى ان يشهده
نفسه في مقام الاحسان كانه يرى ربه فاذا شهد نفسه في مقام الايقان
بعد الاحسان فيرى ربه بنظر اليه على الدوام ايماناً بذلك لا شهوداً وذلك
لان هذا الكمل في مقام الشريعة بعد خروجه من شهود العبد كانه يرى ربه
لانه لا يشهد الا ما قام في مختلف التجلي الله تعالى على كل شيء خطر بالبال فافهم
تنبيه ثاني در شناخت مدار و معيار مجتهدين و معنى اختلاف مذاهب
و اعتقاد مجتهدين با يكديگر و طريق سلوك هر مقلد نسبت امام خود
و ائمه ديگر قال العالم الرباني الشيخ عبد الوهاب الشعراني قوله صلى الله عليه وسلم
اختلاف امتي رحمة اي توسعة عليهم و على اتباعهم في وقائع الاحوال
المتعلقة بفروع الشريعة وليس المراد اختلافهم بالاصول كالتوحيد وعقائده
وقد ذهب بعضهم المراد به اختلافهم في امر معاشهم وسيأتي ان السلف كانوا
يكرهون لفظ الاختلاف ويقولون انما ذلك توسعة خوفاً ان يفهم
احد من العوام من الاختلاف خلاف المراد وقد كان سفيان الثوري

رحمه الله عنه القول لا تقولوا اختلف العلماء في كذا وقولوا قد وسع العلماء
على الامة بكذا ومن الدليل على صحة مرتبتي الميزان انفا سبق قول الايمة
قول امامنا الشافعي وغيره رضي الله عنهم اعمال الحديثين او القولين
بحملها على حالين اولى من الغاء احدهما فعلم ان من طعن في صحة
هذه الميزان لا يخلو اما ان يطعن فيما شددت فيه او خففت فيه
لكون امامه خالف بغيره فقال له ان كلا من هذين الامرين جاءت
به الشريعة وامامك لا يجهل مثل ذلك فاذا اخذ امامك بتشديد
او بتخفيف فهو مسلم لمن اخذ في المرتبة الاخرى ضرورة فيجب على
كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عليه حال من يعجز عن فعل العزيمة
التي قال هو بها لافتاه بالرخصة التي قال بها غيره اجتهادا منه
هذا العاجز لا تقليدا لذلك الامام الذي قال بها او كان يقرر ذلك
المجتهد على التقوى بها وكل من امعن في النظر لكلام الايمة المجتهدين
رضي الله عنهم اجمعين وجد كل مجتهد يخفف تارة ويشدد اخرى بحسب

ما ظهر له

ما ظهر من ادلة الشريعة فان كل مجتهد تابع لما وجده من كلام الشارع
لا يخرج في استنباطه عنه ابدا وغاية كلام المجتهد انه اوضح كلام الشارع
للعامة ليس ان يفهموه لما عندهم من الحجاب ولو ان حجابهم رفع لفهموا
كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يحتاجوا الى من يشرح لهم وقد
قدمنا انفا ان احدا من المجتهدين لم يشدد في امر او يخفف فيه الا اتباعا
للشارع فما راى الشارع شدد فيه شدد وما راه خفف فيه خفف
فيا لما ويواجب شعار الدين سواء وقع التشديد في فعل الامر او
اجتناب النهي وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من سبر
مذاهبهم تنبيه ثالث در شناخت دستور العمل والاعتقاد در متعلق است
بامام خود ايمه ديگر ومن كلامه رحمه الله عليه فالحق الذي يجب اعتقاده في
سائر الايمة رضي الله عنهم انهم كانوا يفتون كل احد بما يناسب
حاله من تخفيف او تشديد في سائر ابواب العبادات والمعاملات
ومن ما رغبنا في ذلك من المقلدين فليتابعوا بنقل صحيح السند عنهم

بانهم كانوا يعلمون الحكم الذي يفتون به الناس في حق كل قوي وضعيف
ونحن نوافقه على ما زعمه ولعله لا يجد في ذلك نقلا عنهم متصل السند منهم
اليه ابدا على هذا الوجه فان من المعلوم ان اقوال جميع المجتهدين تابعة للادلة
الشرعية من تخفيف او تشديد كما مر الى الحكم المطابق فما صرحت الشريعة
بحكمه لا يمكن لاحد منهم الخروج عنه ابدا وما جعله فان المجتهدين يرجعون
فيه الى قسمين قسم مخفف وقسم مشدد بحسب ما يظهر له من المدارك او بعض
الصعوب كما يعرف ذلك من سبر مذاهب الائمة وذلك نحو حديث انما
الاعمال بالنيات او حديث لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه او لا صلوة
الا بفاتحة الكتاب او صلوة لجار المسجد الا في المسجد فان من المجتهدين
من قال لا صلوة ولا وضوء لمن ذكر يصح اصلا ومنهم من قال لا صلوة
كاملة ولا وضوء كاملا ولفظ الاحاديث المذكورة يشهد على ان كل
واحد لا سبيل لاحدهما ان يهدم قول الآخر جملة تنبيه رابع وايضا
من كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الائمة المجتهدين قد كانوا

من الكمل

من الكمل بيقين لاطلاعهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف كانوا
يعقدون المناظرة مع بعضهم بعضا مع ان ذلك ينافي مقام من اشرف
على عين الشريعة الاولى ورأى اتصال مذاهب المجتهدين كلها بعين
الشريعة فالجواب قد يكون مجلس الائمة بالمناظرة بين الائمة انما وقع
منهم قبل بلوغ المقام الكشفي واطلاعهم على اتصال جميع مذاهب المجتهدين
بعين الشريعة الكبرى فكان من لازم مناظرة او فحص حجة الخصم والا
كانت المناظرة عبثا ويحتمل ان مجلس المناظرة كان بين مجتهد وغير
مجتهد فطلب المجتهد بالمناظرة ترقيه ذلك الناقص الى مقام الكمال
لا او فحص حجته من كل وجه ويحتمل ايضا ان يكون مجلس المناظرة انما
كان لبيان الاكمل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى العمل به
من حيث انه ارقى في مقام الاسلام او الايمان او الاحسان او
الايقان والعيان وذلك لان كل مجتهد يشهد صحة قول صاحبه ولذلك
قالوا من شان المجتهد لا ينكر على مجتهد اي لانه يرى قول خصمه لا يخرج عن

احدی من تبنی الشر بود وان خصه علیه بدی که به فی قوله ترکه مقام
رتبه و مقام از رفع انتهی فان قلت فما الحکم فیما اذا وجد الطالب
حدیثین او قولین او اقوالا لا یعرف الناسخ من الحدیثین ولا المتاخر
من القولین او الاقوال فما ذا یفعل فالجواب سیجیء ان یعمل لهذا
بحدیث او القول تاره وبالقول الاخر تاره ولیقدم الاحوط منهما
علی غیره فی الامر والنهی وان کان احدهما منسوخا او رجع عنه المجتهد
فی نفس الامر فذلک لا یقدح فی العمل تنبیه خامس در اسباب و اغراض انکه
منشای مزید اختلاف فیما بین علمای متاخرین گردیده است و سبیل رفع
خلاف وقطع نزاع بدانکه بواعث اختلاف علما در جمیع مسایل
مختلفه عموماً و در مسئله غنا خصوصاً مانند مواجبات است که در وضع
حدیث گذشته بیانش انکه تحریر یافته که در حق متقی عملاً ترک
سماع ترجیح دارد بر فعل ان والتزام بر ترک چیزی نمیشود تا انکه
متقی ان چیز را بر خود حرام نگرداند که در حق دیگران حلال و طیب باشد

خاتمه

چنانچه ایه کریمه یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک از ان خبر میدهد پس
درینجا بعضی از علمای اتقیا ان تجویز که اتقیا را بعوض عمل ترک
سماع کرده اتقیا بر نفس خود حرام کرده از اتباع امر کرده حق بزرگی باقی
که محققین و محتاطین بوده از ساینده خود تحقیق نموده حکم تفصیل در جانب
عمل و اعتقاد و اقتران بمنکر و عدم اقتران بان دریافتند و در کتب
مصنفه خودها تفصیلات را نوشتند مثل قدوة الموحدین زبدة
المحققین شیخ محمد ابن علی العربی و صاحب قوت القلوب و امام محمد الغزالی
و امام احمد غزالی و شارح البزدوی و شارح الکافی و صاحب البدایع الحنفیه
و مصنف المحیط و شارح الکبیر و صاحب فتح القدیر و شارح در المختار
و مصنف الرعلی و الوسیط و الوجیز الکردی و مصنف الانوار
صاحب التذکره الحمدونیه و صاحب القواعد و صاحب البیان
و کسانیکه وقت لسینه بنوبه در کتب مصنفه خود مجمل نوشتند

که فلان فلان مقتدای ما تارک بوده‌اند و میگفتند که نزد ما حرام است
مگر در فلان فلان مقام مثل صاحب الهدایه و شارح الوقایه و مصنف
الکنز و قاضی خان و صاحب الذخیره و غیرهم و طایفه که بعد ازین گروه
در پی سکوت و تصنیف کرده‌اند از منع اسباب آنها مختلف بوده بعضی ازین فرقه
که زهد و تقوی بر ایشان غالب بود و در حفظ مسائل قصوری راه یافت
در کتب حدیث و اصول عند التفحص رجوع نکردند حرمت الغنای
سماع که در ذهن راسخ داشتند حرمت مطلقه نوشتند و بعضی ازان گروه
که ابتدا غلط کرده در آخر عمر خود بر شبهه آگاه شدند مگر درست نوشتند
که غلطی که با ایشان منسوب شود با خود اعتراف بان نمایند و بعضی محض تعین
مذهب بنا بر نصرت دین خود در کتب حنفی و شافعی بعض مسائل که
خلاف مذهب ایشان داخل کرده‌اند و نسخ مخزنات سوا شهرت داده
چنانچه تفصیل این تصرفات در تحفه اثناعشریه در کید سی‌ودوم
است

است و بعضی بقصد تقرب سلاطین تصنیفها کرده‌اند و دران حسب خواهش
سلطان وقت افراط و تفریط نموده پروای این معنی نکرده‌اند که کلام
نا فهم فوق اصول و کلیات دین باید باشد این نوع منشای اختلاف
در کتب فقها اکنون سبیل رفع اختلاف و قطع منافقت باید سپرده
چنانکه علمای متاخرین نیز اکثر صاحب ورع و تقوی بوده‌اند و مذهب
ایشان علام القلوب آگاه است الله الحکم ظنوا المومنین خیرا الکلام
حتی الامکان بر محمل نیک حمل باید نمود و باید گفت کسانیکه تفصیل
حکم حرمت نوشته‌اند مراد ایشان از غنا غنای خاص است که مقترن
بملاهی و معازف و مشارب محرمه باشد و اصل مطلب و مراد ایشان
همان است که از روی احادیث صحیحه ثابت گشته و مجتهدین پیروی
آن کرده‌اند و کسانیکه تفصیل اباحت در موضع مخصوصه نوشته‌اند
و در ماورای ان نهی نموده‌اند نظر ایشان برین معنی است که مردم آخر الزمان
بسبب سستی دین و ضعف ایمان از مباحات بشبهات و از

وازشبهات بمحرمات قدم می نهند لهذا از جرأت و توبیخ‌ها سوای مواضع
منصوصات حکم بعدم جواز نوشته اند چنانچه بعضی از شرایط و قیود
انها را از خود مستنبط میکردند و مجملا بعضیها حلال و بعضیها حرام مثل ذلک
آمده بر کلام کسانیکه در جانب تحریم افراط نموده مشکل الوجوه حرام
گفته حجتی برای اباحت باقی نگذاشته اند و سامع و مستمع آنرا
کافر و نامقبول الشهادة و مرتد بائن از زوجه نوشته اند مثل صاحب حمادیه
وتاتارخانیه وغیرهم من المفرطین که اصل مستند مدعی سابق
اند اگر هستند پس در کلام اینچنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق
اصول و کلیات دین تاویل پذیر شد البته بعد تاویل مقبول باید
ساخت و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطروح و مردود
باید داشت هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار یافت
درینصورت بنقل همه روایات حرمت احتیاج نماند صرف بهمان
دو سه روایت شدیده و غلیظه که نزد مدعی حلوای بی دود و

خرمای لذت مشتی نمونه خرواری نقل بکنم و در توفیق و تطبیق آن
با کلیات دین از علما و عقلا و ارباب اسلام محاکمه میخواهیم وما توفیقی الا بالله
ولا حول ولا قوة الا بالله محاکمه فی الفتاوی الحمادیه من کتاب الاستحسان
والکراهیة من سمع الغناء من المغنی وغیره فیستحسن ذلک باعتقاد او بغیر
اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل حکم الشریعة فلا یکون
مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله طاعة واحبط الله کل حسناته و
بانت منه امرأته فان تاب لا یقبل و بالله التوفیق کلام هذا من کلام
هذا من اوله الی آخره مخالف کتاب و سنه بل خلاف ما علیه الامه است
زیراکه سماع غنا را هیچکدام از علمای موافق و مخالف شرک نگفته
است و نه کسی در اقسام کفر شمرده غایت الامر انچه ارباب تحریم نوشته اند
انه معصیة او کبیرة پس مخالف قرآن لقوله تعالی اذا جاءک الذین
یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه
من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه

غفور الرحیم ولقوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم ولقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به
ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ولقوله تعالی رحمتی وسعت کل شیء
پس بجز شرک هیچ معصیت وگناه کبیره وصغیره نیست که توبه بران
مقبول نباشد ومرتکب آن فی الحال کافر ومرتد گردد ومحبوط الحسنات
بل توبه از کفر وشرک هم قبل از موت بالاتفاق مقبول است
وهیچ جا در قران مجید نیامده که مثلا فلان گناه بسبب شومیت ازوجه
مکردد اما مخالفت سنت پس ازین ره است که در حدیث صحیح آمده
من قال لا اله الا الله دخل الجنة وان زنی وان سرق ثلاثا
وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث من اصل الایمان الکف
عمن قال لا اله الا الله لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل وعن
النبی صلعم التائب من الذنب کمن لا ذنب له از روی اصول مذکور و
نظر کلیات فقیه رحمه بشبهات اربعه کتاب وسنت تکذیب کلام مذکور است

اما مخالفت

اما مخالفت جمهور علمای امت پس بدین جهت است که قدوة المحققین
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه حدیث ثانی مذکور در شرح مشکوة نوشته
سه خصلت است از جمله اصول ایمان وقواعد آن که اگر نباشند
بنای ایمان از پا درافتد واز بیخ برکنده شود یکی از ان سه خصلت
باز ایستادن از کسیکه گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان آن گفت
است یعنی کافر مدان ومگو انرا که این کلمه گوید بسبب گناهیکه صادر
گردد از وی اگرچه کبیره باشد ودرین رد است مر قول خوارج را که
گویند مؤمن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره باشد کافر گردد ولا تخرجه
من الاسلام بعمل وبیرون میاور در حکم مکن به برآمدن او از مسلمانی
بهر عملی بد که بکند ودرین رد است مر قول معتزله را که گویند بنده
بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و
ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان وکفر وگویند که مرتکب
کبیره نه مؤمن است ونه کافر وفاسق را قسم ثالث دارند

غیر موسوی کافر ونیز شیخ رحمه الله علیه در ترجمه حدیث صنفان امتی
لیس في الاسلام نصیب المرجئة والقدریة منقول است که این حدیث و امثال
آن صریح در تکفیر قدریه و مرجیه است لیکن صواب آنست که مسارعت
نباید کرد در تکفیر اهل هوا که بر تاویل روند زیرا که ایشان کفر
نمیکنند و راضی نشوند بدان بلکه تا دارند می گریزند از کفر و تمسک
میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن
خطا کرده ونیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر والتزام آن وقول
مختار از علمای امت همین است و احتیاط هم در همین است و ما نیز گفته
ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در شان ایشان واقع شده است از آنچه
دلالت دارد بر کفر از باب زجر وتشدید و مبالغه در تغلیظ است
و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن است والله
اعلم انتهی وصاحب در المختار در شرح تنویر الابصار میفرماید والکفر لغة
الستر وشرعا تکذیبه صلى الله علیه وسلم في شيء مما جاء به من الدین
ضرورة

ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوی بل افردت بالتالیف مع
انه لا یفتی بالکفر بشی منها انتهی وجای دیگر است در در المختار الکفار
اصناف خمسة من ینکر الصانع کالدهریة ومن ینکر الوحدانیة کالثنویة ومن
یقر بهما وینکر بعثة الرسل کالفلاسفة ومن ینکر الکل کالوثنیة ومن
یقر بالکل لکن ینکر عموم رسالة المصطفی علیه السلام کالعیسویة فیکتفی في
الاولین بقول لا اله الا الله وفي الثالث بقول محمد رسول الله وفي
الرابع باحدهما وفي الخامس بهما مع التبری عن کل دین یخالف
دین الاسلام بدایع واقره المصنف ثمة قال وبه علم ان ما
في الدرر من اشتراط التبری في کل یهودی ونصرانی و
مثله في فتاوی المصنف وابن نجیم وغیرهما وفي رهن العاری
الهدایة کذا افتی علماؤنا والذی افتی به صححه بالشهادتین
بلا تبری لان التلفظ بهما صار علامة الاسلام فیقتل ان رجع
ما لم یعد اعلم انه لا یفتی بکفر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن

او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك رواية ضعيفة كما حرره في
البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى وفي الدرر وغيرها اذا كان في المسئلة
وجوه توجب الكفر وواحد يمنعه فعلى المفتي الميل لما يمنعه ثم لو نيته ذلك
فمسلم والا لم ينفعه حمل المفتي خلافه وينبغي التعوذ بهذا الدعاء
صباحا ومساء فانه سبب العصمة من الكفر بوعد الصادق الامين
صلعم اللهم اني اعوذ بك من ان اشرك بك شيئا وانا اعلم واستغفرك
لما لا اعلم انك انت علام الغيوب وتوبة الياس مقبولة دون ايمان
الياس انتهى من باب الارتداد وفيه ايضا في باب الامامة وكان من
كان من اصحاب قبلتنا لا نكفر بها حتى الخوارج الذين يستحلون دماءنا
واموالنا وسب اصحاب الرسول وينكرون صفاته تعالى وجواز رؤيته لكونه
عن تأويل وشبهة انتهى و در فتاوى سراجيه نوشته است قال
حسام الدين رحمه الله على ابي جعفر الطحاوي رح قال انه لا يخرج
الرجل من الايمان الا جحود ما ادخله فيه كان السيد الامام الاجل الاستاذ

ناصر الدين

ناصر الدين رح يقول بانه يتيقن انه رده حكم وما يشك في انه رده
لا يحكم بها لان الثابت لا يزول بالشك مع ان الاسلام
يعلو ولا يعلى فينبغي للعالم اذا رفع اليه هذا ان لا يبادر بتكفير
اهل الاسلام بحيث مع انه يقضي بصحة الاسلام يجب بطلان السيوف
انتهى من باب الفاظ الكفر وروايت دوم كه اشر ابر كفر متمتعين غنا دليل ميكرد انند
وانز اكثر فقها در فتاوى خود اى اورده است كه در فتاوى تاتارخانيه
والفقد استماع صوت الملاهي كالضرب بالقضيب وغير ذلك حرام لانه
من الملاهي وقد قال عليه الصلوة والسلام استماع الملاهي معصية والجلوس
عليها فسق والتلذذ بها من الكفر وجه استدلال اينكه غنا داخل ملاهى
است بمرا امر شد يا بلاهي را امير و مستمعان ازان تلذذ ميشوند و
بقول پيغمبر تلذذ بملاهي كفر است از اين سبب مستمع غنا كافر ميشود
قطع نظر از ضعف و عدم صحت حديث مذكور اين حكم نيز از معنى قول
منقول خود اسلامى فهميده و نه در كلام فقهاء متقدمين نظر ميكنند كه اينها از

کفر معنی مراد و در نوشته اند لهذا التفات بکلام صاحب در المختار و اینجا
ضرور افتاد قال رحمه الله علیه وفی الشرح و دلت المسئلة علی ان الملاهی
کلها حرام و یدخل علیهم بلا اذنهم لانکار المنکر قال ابن مسعود صوت
اللهو والغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء النبات قلت وفی
البزازیة استماع صوت الملاهی کضرب قصب و نحوه حرام لقوله علیه
الصلوة والسلام استماع الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ
بها کفر ای بالنعمة فصرف الجوارح الی غیر ما خلق لاجله کفر بالنعمة لا شکر
فالواجب کل الواجب ان یجتنب کیلا یسمع لما روی انه علیه الصلوة والسلام
ادخل اصبعه فی اذنه عند سماعه واشعار العرب لو فیها ذکر الفسق تکره
انتهی او لتغلیظ الذنب کما فی الاختیار او للاستحلال کما فی الهدایة
فائده ومن ذلک ضرب النوبة للتفاخر فلو للتنبیه فلا باس کما اذا
ضرب فی ثلثة اوقات لتذکر ثلاث نفخات فی الصور لمناسبتها
بینها فبعد العصر للاشارة الی نفخة الفزع وبعد العشاء الی نفخة الموت

وبعد

وبعد نصف اللیل و تمامه فیما علقه علی الملتقی انتهی پس در المختار
معنی باب بحذر و الا اباحه صاحب فتاوی برهنه با وجودیکه در تحریم غنا
مغرور است از امام توریشتی نقل میکند بعد نقل حدیث روایت
میکند که ذکر والتلذذ بها من الکفر یا از جهت تغلیظ گناه و یا از
برای استحلال وعلی هذا القیاس کتب دیگر علما مشحون است که اطلاق
کفر هر جا که در حق اهل قبله ورود یافته مراد از ان کفر حقیقی هرگز
نیست بلکه جای بمعنی کفران نعمت است چنانچه در حدیث تصریح
یافته و جای بمعنی نافرمانی است و جای بمعنی معصیت است تشدیدا و تغلیظا
واقع شده اکنون گمراهی و نافهمی کسیکه باین حدیث بر تکفیر مسلمانان
جرات میکند روشن و هویدا گردید اولا محدثین در صحت این حدیث
سخن دارند و بر تقدیر فرض صحت مورد آن خاص است یعنی ملاهی
محرمه که بارها تفصیل ان در صدد گذشته سیوم در باب داشتن استماع
و تلذذ بملاهی محرمه نیز حکم بتکفیر نیامده چهارم منجمله علمای محققین

مذکور این احدی تصریح نکرده که مراد از ملاهی در حدیث غنا است پس
بدون تحقیق حقیقت حال و محاوره و موارد استعمالات بنظر الفاظ ظاهر از
ملاهی محرمه غنا مراد گرفتن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر گفتن غیر از
بجرأت و نافهمی چه عنوان بهم داشت بعد ملاحظه روایات مذکوره هویدا
گردید که ارتداد و کفر مستمع الغنا چنانکه مطلب روایت متعدده بود نه بطور
خوارج و معتزلی به ثبوت میرسد و نه بطور اهل سنت و جماعت کما
یخفی علی المتامل آمدیم بر اینکه از روی همین کلیات اصول و فروع که در
رد روایت مذکور تحریر یافته کفر شخصی که تمسک بروایت مردوده
مذکوره بر تکفیر مستمع غنا موافق مضمون روایت مرفوعه مصر باشد
ثابت میگردد یا نه قیاس میخواهد که ثابت گردد زیرا که سماع غنا مطلق
بعموم اینکه از معصیت باشد یا غیر یعنی از آنحضرت صلعم بالاجماع ثابت
که هیچ فرد از اهل اسلام سنی باشد یا شیعی خارجی باشد یا معتزلی منکر آن
نیست پس در عموم حکم روایت مذکور آنحضرت صلعم قطعاً داخل
بشوند.

میشوند پس نسبت ارتداد و کفر بجناب قدس رسالت صلعم بالاتفاق
موجب کفر نسبت کننده است پس در حق مدعی صادق آمد من حفر بئرا لاخیه فقد
وقع فیه روایت سیوم که به تقلید آن بهم اهل فتاوی با ذیه تحریم غنا می یابند
و سبب عدم قوت اجتهاد و صراط مستقیم تحقیق گم کرده براه خطا
می پویند آنست که در باب الکراهة کتاب هدایه واقع شده قال و من
دعی الی ولیمة او طعام فوجد ثمة لعبا او غناء فلا باس ان یقعد و یاکل
قال ابو حنیفة رح ابتلیت بهذا مرة فصبرت وهذا لان اجابة الدعوة
سنة قال علیه السلام من لم یجب الدعوة فقد عصی ابا القاسم فلا تترک بما
اقترنت به من البدعة من غیره کصلوة الجنازة واجبة الاقامة وان
حضرتها نیاحة فان قدر علی المنع منعهم وان لم یقدر یصبر وهذا اذا لم
یکن مقتدی فان کان مقتدی ولم یقدر علی منعهم یخرج ولا یقعد
لان فی ذلک شین الدین وفتح باب المعصیة علی المسلمین والمحکی عن
ابی حنیفة رح فی الکتاب کان قبل ان یصیر مقتدی ولو کان ذلک

علی المائده لا ینبغی ان یقعد وان لم یکن مقتدی لقوله تعالی فلا تقعد بعد الذکری
مع القوم الظالمین هذا کله بعد الحضور وان علم قبل الحضور لا یحضر لانه لم
یلزمه حق الدعوة بخلاف ما اذا هجم علیه لانه قد لزمه ودلت المسئله
علی ان الملاهی کلها حرام حتی التغنی لضرب القصب وکذا قول ابی حنیفه رح
ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون انتهی ازین روایت هیچ غبی و ذکی
نخواند فهمید که مذهب صاحب هدایه حرمت غنای مطلق است یا جلوس
در مجلس غنا نزد وی رضی الله عنه کفر و معصیت است زیرا که این فهم بر
خلاف عبارت النص کتاب است چه ترجمه عبارت متن همین
است هر که خوانده شود بسوی مهمانی یا بسوی طعام پس بیاید در ان مجلس
چیزی لعب یا سرود پس هیچ مضایقه نیست آنجا بنشیند و بخورد
و باتفاق جمیع فقهاء و اصولیین لا بأس در جواز مستعمل میشود کما صرح
فی الاشباه والنظایر و بصورت اصل مسئله متن همین قدر است هر که
در مجلس مدعو شد و در آنجا غنا یا لعب باشد بنشستن و طعام خوردن

اینجا

اینجا مباح است نزد امام رضی الله عنه و عبارت مالابد برای تصحیح
تا شد اجابت مسئله است زیرا که قول وقال ابو حنیفه رح ابتلیت بهذا مره
فصبرت تا قوله فلا یترک لما اقترنت به من البدعة من غیره و مع
دخل مقتدی است تقریر ان مقدار اینکه باشد بجواز جلوس در مجلس
غنا حکم کرد از امام منقول است ابتلیت بهذا مره فصبرت و لفظ
صبرت بر عدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر معصیت میشود و در
مباح شرعی معصیت نیست مطلب شارح رح از جواب سوال مذکور این تحت
که لفظ صبرت دلیل عدم جواز نیست بلکه دلیل ترک اولی است
چنانچه وجه ترک اولی بیان کرد لقوله لان اجابت الدعوة سنة
الی آخره و قوله کصلوة الجنازة واجبة الاقامة وان حضرتها نائحة
تمثیل مسئله است معنی بعد بیان میکند که در صورت پیش آمدن
منکر در حق مقتدی چه باید تا قوله فان قدر علی المنع منعهم والا یخرج
بود ازین بیان حکم ملاهی ممنوعه میکند لقوله دلت المسئلة علی ان الملاهی

کلها حرام حتی التغنی لضرب القصب یعنی هرگاه بعد علم بوجوب
که از قسم بدعت است حضور در مجلس جایز نشد این مسئله دلالت
ملاهی منکره معمول کفار کلها حرام باشد و همچنین قول امام که ابتلیت
بهذا فصبرت است بر تحریم ملاهی منکره دلالت میکند و قرینه بر دلالت
اینست که ابتلا نشود مگر در حرام اینست مطلب کلام صاحب هدایه پس
کجاست این کلام را دلالت بر حرمت غنای مطلق غایت ما فی الباب
اینکه ضرب قصب نزد وی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت کی اکثر علما
رفته اند سوال اگر کسی گوید که تو عبارت شرح و متن را موافق مطلب
خود ترجمه ساختی والا رای صاحب هدایه موافق مذهب امام صاف و
صریح در حرمت مطلق غناست و لهذا شارح غنا را شامل ملاهی
گردانیده تصریح نموده ان الملاهی کلها حرام جواب و ایهم مدعی بر
خطاست چراکه خود صاحب هدایه در باب الغصب میفرماید اما الطبل
الغزاة والدف الذی مباح ضربه فی العرس لیضمن بالاتلاف من غیر خلاف

بی

پس دف عرس همچنان نزد وی بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم
مباح شد بحرمت مطلق نتوان گفت و اگر مطلب هدایه موافق غلط
فهمی مدعی گفته شود بر ان ایراد بچند وجه میشود اول اینکه اگر لعب
و غنای مطلق نزد وی رضی الله عنه داخل ملاهی محرمه بودی
لا باس بان یقعد و یاکل نگفتی و استدلال نکردی باینکه اجابت دعوت
سنت است که ترک نخواهد شد بسبب اقتران بدعتی زیراکه بر
قول مدعی مجوس فی الملاهی و تلذذ بدان کفر است و ارتکاب
چنین معصیت که موجب کفر شود برای اقامت سنت نزد هیچکس جایز
نیست استدلال مذکور جاری نشود مگر در بدعت مکروه دوم اینکه
لفظ فان لم یقدر علی المنع یصبر دلالت میکند که لعب و غنای مذکور
نزد شارح حرام نیست والا صبر بر حرام برای صورت اکراه معنی
ندارد و امام رحمه الله علیه مجبور و مکره نبود که بعد ابتلا بران صابر میشد
سیوم اینکه شارح در اصل مسئله اگر قسم حرام مراد گرفتی برای حکم

علم جواز حضور مجلس میان مقتدی و غیر مقتدی فرق کرد چون
فرق بیان کرده معلوم شد که مراد ترک اولی است که از مقتدی ترک
اولی بنحو و از غیر مقتدی بنحو چنانچه قوله و لو کان ذلک علی المائدة
لا ینبغی ان یقعد و ان لم یکن مقتدی بران دلالت میکند زیرا که
لفظ لا ینبغی در ترک اولی مستعمل بنحو نه در حرام چهارم اینکه قوله
و دلت المسئلة علی ان الملاهی کلها حرام اگر مراد از ملاهی مطلق لهو
لعب گیرند حمل حرام بران صحیح نیست زیرا که در خانون و دوم بسیار
اقسام ملاعب و ملاهی مباحه بدلیل شرعی ثابت کرده شد پس
حکم کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل ملاهی جمیع
افراد منکره گرفته شود پنجم اینکه ابتلا را بحرم خصوصیت نیست ابتلا
بفعل حلال و حرام هر دو بنحو چه خود امام ابوحنیفه رح لفظ ابتلا را
در مباح استعمال کرده چنانچه میفرماید ابتلیت بقبول القضاء و ضرب السوط
فاخترت الضرب علی القضاء و ظاهر است که قبول قضا از مباحات شرعی

نحوست

نحوست و ثبوت آن در کلام الله جا بجا بلفظ ابتلا واقع است در اینجا معنی
حرمت مراد نیست چنانچه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن فلا یقع قوله
ان الابتلا یکون بالمحرم ششم اینکه اگر کلام صاحب هدایه بر حرمت مطلق
محمول باید شد و از قول امام نیز این معنی مراد گیرند در قول و فعل مجتهد تناقض
امام لازم آید زیرا که در باب ثالث از روی کتب معتبره ثابت کرده شده است
که امام رح بنفس نفیس خود سماع غنا کرده است پس ضرور است که
قول امام مطابق فعل وی باشد و هر جا که قول مخالف فعل وارد شده
باشد تاویلش واجب است چنانچه شیخ عبد الحق رحمه الله علیه در مدارج النبوة
بانحقیق تصریح فرموده است کما مر فی الباب الثانی از ینجمه وجوهات معلوم شد
که مطلب هدایه آنچه مدعی فهمیده بعید خطا و فاحش بعید است و حق همان
است که اول توضیح آن کرده شد و برین تقدیر محمل صحیح قول امام رحمه الله
علیه چنان میتواند شد که امام بنظر اولویت در آخر عمر ترک سماع
گفته باشد و بجهت القا تقوی و جهت تحصیل ورع دیگران بر نفس خویش

حرام گردانیده باشد و بعد این عزیمت بدعوی بالفرض سماع شنیده [illegible]
صابر گویند و از این حال حکایت ابلیت بنده امره فصبرت برامر بابل
هیچ قباحتی لازم نماید و توفیق میان قول و فعل مجتهد بوجه احسن
میگردد ازانجا که از تنبیهات سابق الذکر متساوی اختلاف و سبب قطع
نزاع مشهوره مگر معلوم گردیده باشد که استدلال اهل تحریم از محاکمه مرتبه
روایت مذکوره بوضوح پیوسته در صورت ان شاء الله تعالی بنده
این رساله به بصیرتی پیدا خواهد گشت که در مغلطه های تحریم افکار
و هر دلیل عقلا و نقلی که بر حرمت مطلق غنا در پیش خواهد آمد
مطابقت آن از کلیات اصول مرقومه خواهد نمود درین صورت
احتیاج نقل دیگر روایت حرمت نمانده ولیکن بنابر مزید احتیاط
تکمیل باب سیوم با مقالات چند ضرور است انشاء اول اگر کسی گوید که
قطع نظر از اقوال فقها که از روی محاکمه رد و قدح آن کرده شد بحسب اقوال
بعض صوفیه که علم و فضل ایشان مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است

حرمت

حرمت مطلق غنا و مزامیر ثابت میشود از انجمله قول حضرت محبوب سبحانی
غوث صمدانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره است که در غنیة الطالبین در
باب ادب اکل و شرب آورده چنانچه عبارت الغنیه مع ترجمه آن نقل کرده می‌آید
هذا اذا ذکرنا اذا کان خالیا عن المنکر اینکه یاد کردیم از قبول کردن دعوت
ولیمه وغیره وقتی است که باشد طعام خالی از امر ممنوع شرعی فان حضر منکرا
پس اگر حاضر شود طعام یعنی نامزد محضر خدا کالطبل چنانچه دهل والمزمار والعود
بربط و نای والشبابة نی سوراخ دار دولشبانه والرباب نام سازیست والمعانی
در مجلس لهو اهل سرود والطنابیر طنبورها والجلان الذی یلعب به الترک
سازیکه مینوازند با وتر کمان لا یجلس هناک نشیند در انجا ان جمیع
ذلک محرم زیرا که همه اینها حرام است واما الدف فیجوز استعماله فی النکاح
و هر چیزیکه دایره است پس روایت نکاه بردن آن در نکاح و سماع
القول بالدف والرقص مکروه و شنیدن نقش بحرکت بازی و
رقص کردن مکروه است کما فسر بعض المفسرین چنانچه تفسیر کرده اند

قوله عزوجل فرموده خدای تعالی که ومن الناس من یشتری لهو
الحدیث لیضل مردمانند متحیر بسخن بیهوده را اتفاق پس گفت
ان بعض مفسران هو الغناء والشعر ان سخن بیهوده سرود است
وجاء فی بعض الاحادیث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال و
آمده است در بعض حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنکه گفت سمع
الغناء ینبت النفاق فی القلب سرود میرویاند نفاق را در دل
کما ینبت السیل البقل چنانچه میرویاند سیل سبزه را وسئل الشبلی رضی
الله عنه عن الغناء پرسیده شد شبلی را از سرود فقیل احق هو پس گفته
شد آیا درست سرود قال لا گفت شبلی نه فماذا بعد الحق الا الضلال
پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی ثم ملقی فی کراهته پس پس
بیکند در مکروه بودن سرود ما فی ذلک من ثوران الطبع چیزیکه
در آن است از شورش طبع وهیجان الشهوة و برانگیختن آرزو
والمیل الی النسوان و خواهش بسوی زنان واما طلب النفوس

انکه

انکه بسوی بیهوده کشیدها نفس مرعونات را وبعضی دیدهای نفس والطرب
و خوشحالی والشغف و شیفتگی والدناءة و فرومایگی والاشتغال
بذکر الله تعالی اطیب واسلم و مشغول گرفتن بیاد خدا خوشتر و درست
تر است لمن یؤمن بالله والیوم الاخر هر کسیکه ایمان آورده بخدا
و بروز قیامت انتهی جواب آنچه جناب محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث صمدانی علی نبینا وعلیه السلام نوشته اند همه حق و درست و مطابق
بدعا است زیراکه از دیباچه رساله تا آخر این آیات کرات و مرات
تصریح نموده ام که غنا و مزامیر که بنوع مخصوص کفار و اهل جاهلیت
بالاتفاق حرام است و در کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر جا که مذمت و حرمت غنا و مزامیر آمده است در آنجا حرمت مقید است
بقیود و شروط مذکوره و هر جا که بلا قید است بموجب قاعده اصول که مطلق
ترقیم یافته مطلق محمول بر مقید است پس هر که در کلام حضرت محبوب
سبحانی رضی الله عنه غور خواهد نمود خواهد دانست که بیان حرمت در

موضع خاص است چنانکه عبارت وی رضی الله عنه من قوله فان حضر مکان
الی قوله والاشتغال بذکر الله تعالی اطیب واسلم دلالت دارد برانکه
غنا و مزامیر با حضور منکرات که عبارت از لعب و رقص و سماع که خالی
از یاد الهی است حرام است و همان سماع باعث شورش طبع و بر
انگیختن اندوه و خواهش بسوی زنان و بیهوده گیهای نفس و لقید
حرمت بقیود مشروطه کرده شده دلالت است برانکه اگر سماع غنا
و مزامیر از منکرات مذکوره خالی باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر
از سیاق و سباق عبارت و قراین کلام که مذکور شد دلیل قاطع
برانست که مراد آنحضرت رضی الله عنه از حرمت مذکوره حرمت سماع
و مزامیر مستعمله صوفیه کرام نیست که حضرت محبوب سبحانی علی نبینا
و علیه السلام در آخر همین کتاب غنیة الطالبین فصل طولانی در
اداب سماع صوفیه کرام نوشته اند هر چند نقل آن در خاتمه منظور بود
لاکن رغماً للمنکرین و اثباتاً للحق والیقین همین جا مع ترجمه

نقل کرده

نقل کرده میاید قوله رضی الله عنه **فصل** فی اداب السماع و در بیان
ادبهای درویشان در شنیدن سرود و مانند آن و ذلک ان لا یتکلف السماع
ولا یستقبل بالاختیار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان یقعد
بشرط الادب اکراً لربه لقلبه مشتغلاً بحفظ قلبه من طوارق الغفلة
والنسیان فاذا قرع سمعه شیء یری القاری القران کانه مستنطق
قبل الحق عز و جل فیما یرد علیه من تصرفات الغیب ایاه مما یوجب
ترغیبا و ترهیبا و انشاداً و عتاباً او زیادة فی قیام بعبادة عز و جل
فعند ذلک ما یرد الی ما یرد علیه و قابل الاشارة الله بالعبد از جمله
اینست که رنج برد در سماع و پیش نیاید او را باختیار خود پس اگر
موجود شود سماع پس سزاوار شونده است اینکه بنشیند بشرط ادب
یاد کننده سر در کار خود و دل مشغول شونده بنگاهداشت دل
از رونده های غفلت و فراموشی پس وقتیکه بکوبد گوش او را چیزی
بداند خواننده قرآن شونده چنانست که نطق کنانیده از جانب حقتعالی

در انچه وارد مجهود برود از دانا نبد بجای عیب اورا از انچه موجب برا غیب
کو انند ان وبرسانند انرا دانس وعقاب سبب ازبادتی دربا ودرشدن عبادت
حقیقی سو لیس تیرو ان سماع جستنی کند بسوی جیزیکه وارد مجهود برود
مقابل کند اشاره سوء بسوی ان وارد وبجنب بجا درون او وان
کان السماع بحیث یصیر لسان القاری لسانه وحکایته بحالته و
بالقرة القاری فعل ما یجعل مما یجد قلبه فی ذلک بحیث یکون
موافق العبودیة وادب الشریعة وفی جمله لا یکون فی الطریقة ولا فی
علم الحقیقة شی مخالف ادب الشریعة واگر باشد سماع باین حیثیت
که گردد زبان خواننده زبان حق وگشت شنونده چنانکه که
خطاب میکند اورا حق بخبر که میخواند خواننده بکند انچه حاصل شود از انچه
بیابد دل او در سماع بحیثی که باشد موافق حق بندگی وادب شریعت
در مجمل کلام انکه نیست در راه طریقت که عبارة از سلوک است او در علم
حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی مخالف ادب شریعت

واذا کان

واذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع فالواجب علی الفقراء السکون ما امکنه
ومراعات للشیخ فان ورد علیه امر غالب فبقدر الغلبة یسلم الیه حرکته
فاذا سکنت الغلبة فالاولی له السکون ومراعات الشیخ ودقیقه باشد
در قوم پیر حاضر وقت در سماع پس لازم است بر درویشان مادام که
ممکن است اورا ورعایت پیر نگاهدارد وشد بر او امر غالب پس باندازه
غلبه مسلم داشته شده است با وجنبیدن پس وقتیکه آرام گیرد غلبه حال
پس بهتر او را آرام ورعایت پیر است ولا ینبغی للفقیر ان یتقاضی
القاری بحادلا القوال ان ینشد القول الذی هو اولی بالذی هو
خیر اعنی الابیات بالقران علی ما هو عادة اهل زماننا فلو صدقوا
فی قصدهم وتجردهم ونصرهم لما انزعجوا فی قلوبهم وجوارحهم بغیر
سماع کتاب الله عز وجل اذ هو کلام محبوبهم وصفته وفیه ذکره و
ذکر الاولیاء الاولین والاخرین والعاصین والعابرین والمحب
المحبوب والمرید والمراد وعتاب المدعین بمحبته ولومهم وغیر

ذلک دنیا بود درویشی را امیر که طلب کند خواننده را که بعمل بکند سخن را
که بیت لشجن بنگ یعنی ابیات را بخوان بجای قرآن چنانچه عادت
اهل زمانه است پس اگر صادق می بودند در خواهش خود و تجرد
خود از علایق و در تصرف خود هر آینه نمی خندند در دلهای خویش داعیه
خویش غیر از شنیدن کتاب خدای تعالی از جهت آنکه او کلام محبوب ایشان است
و صفت اوست و در دوست ذکر آن محبوب و ذکر اولیا و مستبان
و لیسان و گذشتگان و رانندگان او محب و محبوب را خواننده و خواهنده
شده است پس دعوی کنندگان محبت او و علامت ایشان و خبر آن
فلما اختل صدقهم و قصدهم و ظهرت دعوی من غیر بینة ردهم و
قابلهم مع الرسم والعادات من غیر عزیزه باطنه و صدق البریره
الموهبة والمکاشفة والعلوم الغریبة والاطلاع علی الاسرار والقرب
والانس والوصول الی المحبوب والسماع الحقیقی من حدیث والکلام الذی
هو سنة الله عز وجل مع العلماء لله عز وجل والخلصاء من الاولیاء والابدال

والاعیان

والاعیان و خلت بواطنهم من ذلک کله وقفوا مع القول والابیات
والاشعار التی تستدعی الطباع و تهیج نائرة العشاق بالطبائع لا بالقلوب والارواح
پس هر گاهیکه خلل پذیرفت در راستی و قصد ایشان و پیدا شد دعوی
بی گواه و دروغ ایشان و الشباب و ... ایشان با رسم و درویش و
عادات بغیر صحبت باطنی در سینه و معرفت حق و کشف حقایق و علوم
غریبه و مطلع شدن بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب و
سماع حقیقی و آن صحبت و کلام است که طریقه و عادت حق تعالی است
با کسانیکه عالم اند با و خالص ابدال و اولیاء و ابدال و اشراف و خالی است
درونهای ایشان از آن چیزها و راستها اند با گوینده شعرها و شعرگویی
برانگیزنده طبعهاست و در شورش میآرند آتش عاشقان بطبعهای نفسانی
را نه عاشقان دلها و ارواح را فینبغی للفقیر الذی هو فقیر الحق عز وجل
لا للخلق هو فقیر الغنی و فقیر الصورة هو فقیر من الدنیا والاخرة ان لا یتعاطی
القاری والقوال بالتکرار والاعادة بل یحمل ذلک الی الحق سبحانه ان

نشاط فبعض من تنوب عنه فی التقاضی او یلهیهم القوال بالتکرار و اذا کان
الفقیر المستمع صبیا و قادراً علی التکرار دواگو مصلحت پس بباید مر درویشی
سالک را و بعد درویش حق و درویش خلق است مراد درویش توانگری و
درویش صورت است و فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او جای
هیچ کدام نیست از اینجا است آنکه طلب نکند خواننده و گوینده را تکرار
و باز گردانیدن آنچه میخواند بلکه بسیار واجب است بسوی ضعفای اگر خواهد
بکار رود کسی سالک باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند خدای تعالی
گوینده را تکرار وقتیکه باشد درویش شنونده است و مراد از ادا
تکرار دارد و مصلحت ولا ینبغی للفقراء ان یسعی لغیره فی حال السماع
و ان سال الفقراء منه المساعدة علی الحرکة فلیساعدهم و ذلک ضعف
فی الحال ونباید درویش را از یک یاری جوید بغیر خود در حال
سماع پس اگر خواهد درویشان از دیار یاری تاجرحس پس باید یاری
دهد الشان را و این سنتی است در حال و اذا کان سمع الفقیر آیة او بیتا

فلا یجب

فلا یجب ان یزاحمه و یجب ان یسلم له وقته واگر بشنود درویشی آیتی
یا بیتی را پس مزاحم نشود او را هیچ کسی و واجب است که مسلم دارند برای
او وقت او وان خولف فزوحم فالاولی للمزاحم له التسلیم واگر
مخالفت کرده شد و مزاحمت رسانیده شد او را پس بهتر برای مزاحمت
رسانیده شده تسلیم است واذا تحرک الفقیر علی آیة او بیت فیجب
علیه ان یسلم وقته واگر جنبید درویش بر شنیدن آیتی یا بیتی
پس واجب بر او اینکه مسلم داشته شود او را وقت او وان وقع
للحاضرین علیه انحراف و راد منه لتقصیر و لقصا فالواجب علیهم الستر
علیه و التحمل منه فان اقتضی الوقت تنبیه فینبهم بالرفق او ما بالقلب
لا باللسان و هیهنا یحتاج الی قوة حال و صفاء باطن و علم دقیق
والاطلاع و آداب کاملة و محافظة شدیدة حمیدة واگر واقع شد
حاضران را اطلاعی و دیدند از آن درویش تقصیر یا نقصانی پس
واجب است برایشان ستر بر او و تحمل از و پس اگر تقاضا کند وقت

آگاهی شدن او بسیار کالهند او دراندم می یابد بل نه بزبان وایجاد دل
احتیاج متحقق بسوی فوت حال ومنافی باطنی وعلم باریک دواقف شدن
بر راز دیگری واداب درست دیگر اندیشت سخت بکو اینست سوال اگر
گویند در صورتیکه نزد حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه سماع جایز
بودی بایست حرامی تنفس نفس خویش می شنیدند وسماع آنحضرت در کتب
منقول میشد حالانکه نیست جواب دفع این اعتراض بچند وجوه است
اول آنکه ما گفته ایم که سماع غنا فرض وواجب نیست بار بنظر وریاضت دین
تا شنیدن آن هر کس را ضرور باشد بل در دیباچه نوشته شده است
که هر که موفق بمزید تقوی باشد وعزیمت نماید که از مباحات شرعیه
نیز آنچه اختلافی است ترک کند عمل بمتفق علیه اختیار کند امو داد در حق اینچنین
کسانست که از سماع نیز امیر مطلقا پرهیز کند دوم آنکه چیزیکه حلال ومباح
است که اگر در تمام عمر خود شخصی بعمل نیارد نزد وی حرام نخواهد بود به
جا که وی ادا آن بطور عبادت بجان کند باشد سوم آنکه از کدام

دلیلی ثابت شد که حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه بوجه حضوری
سماع اثر نشنیدند سکوت مردم از نقل آن دلیل عدم ثبوت نمیشود
چهارم آنکه سماع وی رضی الله عنه در کتب نیز منقول است غایت ما فی
الباب آنکه بروایت ضعیف باشد لیکن بوجه ثبوت چون از قول مجتهد برای
ثبوت فعل مجتهد روایت ضعیف هم معتبر باشد پس اعتراض منکر سبب
لاعلمی اوست چنانچه در اقتباس الانوار که از جمله مشایخ چشتیه است
در کتاب مذکور منقول است که نقل ملاقات خواجه بزرگ در قصبه جیبال
با حضرت غوث اعظم امی نگاشت حروف از زبان بعضی ثقات چنان
شنیده ام که چون خواجه بزرگ در قصبه جیبال تشریف آورد حضرت غوث
اعظم برای آوری قوالان را طلبید مجلس ترتیب داد و حضرت خواجه
بزرگ را بوجد وسماع درآمد حضرت غوث اعظم عصا بدست مبارک گرفته
ایستاده بود و اشک از چشم مبارکش میریخت ناگاه سر عصای وی رضی الله عنه
بجنبش درآمد خادم گفت که چگونه باشد که سر عصای شما بجنبید حضرت

فرمود نمی بینی عارف کامل در سماع در رقص است و از عرش تا ثری
همه اشیای عالم بمتابعت وی در رقص اند منهم که تمامی سلوک نبوت و ولایت
خویش نگاه میدارم والا نه در همان وقتی بر روی که داده است که کونین زیر
و زبر گردد و همه اشیا از عرش تا ثری از مقام خویش انتقال کرده
برقص در آیند و همراه این عارف کامل بگردند و فتنه و غوغای
عظیم در عالم واقع شود چون مجلس سماع آخر شد هر دو آفتاب
عالمتاب در یک برج حجره خاص حضرت اعظم سه روز و سه شب با یکدیگر
صحبت خاص و محرمانه داشتند و نسبت محبوبیت و شغلی که به ممتاز است وی
این نسبت خاص بیابد از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواجه
بزرگ رسیده و شغل سیر وجود و معرفت علم و سه بار چشیده از خواجه
بزرگ با حضرت رضی الله عنه رسیده و بعضی میگویند که ترتیب خاص
اسم اعظم که حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
از رسول خدا شنیده رسیده بود بخواجه بزرگ تلقین فرمود و ترتیب

مخصوص

مخصوص اسم اعظم که حضرت خواجه بزرگ … از رسول خدا شنیده
رسیده بود از وی بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه رسید اینچنین ابن بود
جواب شبهه که معترض … از کلام حضرت محبوب سبحانی رحمه … شده
بود ایجاد ثانی منزلة الاقدام و دیگر برای منکرین باب است سیوم
عوارف المعارف است که دران حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره العزیز القول فی السماع ردا و انکارا نوشته اند نقل آن بخوف
اطناب کرده نشد هر که خواهد جوابش همین قدر بس است که معترض پرده
غفلت از چشم بردارد عنوان هر باب مطالعه نماید که وی رضی الله عنه
در هر باب رد و انکار از سماع منکر و غنای مذموم و مذمت رقص و
وجد زور و کذب میکند و اول از آنکه باب بیست و دوم است فی القول
فی السماع قبولا و ایثارا و دران بعد نقل آیات و احادیث و اقوال
صحابه و فقها که در باب اباحت سماع و غنا آمده است هرچه در
حق منکر نوشته اند نقلش درینجا لازم افتاد و اما وجه منع الانکار

في السماع ومنها ان المنكر للسماع على الاطلاق من غير تفصيل لا يخلو
من احد امور ثلثة اما جاهل بالسنة والآثار واما مغتر بما اتيح
من اعمال الاخيار واما جامد الطبع لا ذوق له فيصر على الانكار
وكل واحد من هؤلاء الثلثة يقابل بما سوف يقبل اما الجاهل بالسنن
والآثار فيعرف بما اسلفنا من حديث عائشة رضي الله عنها
والاخبار والآثار الواردة في ذلك في حركة بعض المتحركين
يعرف زفن رسول الله صلى الله عليه وسلم الحبشة في الرقص ونظر
عائشة اليهم مع رسول الله صلعم هذا اذا علمت الحركة من المكاره التي
ذكرناها وقد روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي رضي الله عنه
انت مني وانا منك فحجل وقال لجعفر اشبهت خلقي وخلقي
فحجل وقال لزيد انت اخونا ومولانا فحجل وكان حجل جعفر في
قصة ابنة حمزة لما اختصم فيها علي وجعفر وزيد واما المنكر المغرور
بما اتيح له من اعمال الاخيار تقليدا له يتقرب الى الله تعالى بالعبادة

لبيك ولا يشغل جوارحك بها ولا بنيته فلذلك ما كان يعمل جوارحك قدر
فاني الاعمال بالنيات ولكل امرء ما نوى والنية النظر الى ربك خوفا
او رجاء فان سمع الشعر بيتا يأخذ منه معنى تذكر الآخرة وربه اما خوفا
او شوقا او حزنا او انكسارا او اشتياقا كيف يتقلب قلبه في انواع
ذلك ذاكرا لربه ولو سمع صوت طاير طاب له ذلك الصوت و
يفكر في قدرة الله وتسوية حنجرة الطاير وتسخير حلقه ومنشاء
الصوت وتأديته الى الاسماع كان في جميع ذلك الفكر مستحبا مقدسا
فاذا سمع صوت آدمي وحضر مثل ذلك الفكر واتصل باطنه ذكرا
كيف ينكر ذلك حكي لبعض الصالحين قال كنت معتكفا في جامع
جده على البحر فرايت يوما طايفة يقولون في جانب منه شيئا فانكرت
ذلك بقلبي وقلت في بيت من بيوت الله يقولون الشعر فرايت
رسول الله صلعم في المنام تلك الليلة وهو جالس في تلك الناحية والى
جنبه ابو بكر واذا ابو بكر رضي الله عنه يقول شيئا من القول والنبي

عليه السلام يسمع اليه ويضع يده على صدره الكريم كانه اوجد ذلك
فقلت في نفسي ما كان ينبغي لي ان انكر عليه او كتاب الذين يستمعون
وهذا رسول الله صلعم يسمع وابو بكر الى جنبه يقول فالتفت الى
رسول الله صلعم وهو يقول هذا حق بحق او حق من حق قال
شيخنا لي اذا كان الصوت من امرد يخشى بالنظر اليه الفتنة او
من امرأة غير محرم وان وجد من الافكار والافعال ما ذكرنا يحرم
سماعه لخوف الفتنة لا لمجرد الصوت ولكن يجعل سماع الفتنة حريم
الفتنة ولكل حرام حريم يجب عليه حكم المنع لوجه المصلحة كالقبلة
للشاب الصائم حيث جعلت حريم الحرام الوقاع وكالخلوة
بالاجنبية وغير ذلك فمع هذا قد يقتضي المصلحة المنع من السماع
اذا علم حال السامع وما يؤدي سماعه اليه فيجعل المنع حريم الحرام
هكذا وقد ينكر السماع جامد الطبع عديم الذوق فيقال له العنين
لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال البارع الاستماع

اقر

وغير الملذات لا يتكلم بالاسترجاع فما ذا انكر من محب لي باطنه بالشوق
والمحبة ويري الخاص وجه الطبارة في مضيق نفس النفس الامارة يمر بروح
نسيم الانس الا ولمان ويلوح له طوالع جنود العرفان وهو بوجود النفس في
دار الغربة يتجرع كاس الهجران بان تحت اعتبار المجاهدة ولا يروح
عنه بسوانح المشاهدة وكلما قطع منازل النفس بكثرة الاعمال للقرب
من كعبة الوصال ولا يكشف له البين من المحال فيستروح بنفس الصعداء
ويرتاح بالارتياح من شدة البرحاء ويقول مخاطبا للنفس وهما للالعان
شعر اياجبلي نعمان بالله خليا * نسيم الصبا يخلص الي نسيمها * فان
الصبا ريح اذا ما تنسمت * على قلب محزون تجلت همومها * اجد
بردها او تشف مني حرارة * على كبد لم يبق الا صميمها * الا ان اوجا
لقلبي مضمنة * واقتل داء العاشقين قديمها * وهل المنكر يقول
بل المحبة الا امتثال الامر وهل يعرف غير هذا اهل مناسك
الخوف من الله تعالى ويكر المحبة الخالصة التي تختص بالعلماء الراسخين

والابدال المقربين ولما تقرر في فهم القاصر ان المحبة تقتضي فناءً واغتباساً
واستهلاكاً بكلية محبة القوم والله يعلم ان القوم بلغوا في رتبة الايمان الى انهم
من المحسوس وجاوزوا في فرط الكشف والعيان بالارواح والنفوس انتهى
و میتواند شیخ رضی الله عنه در بیان فواید که اگر احصای آن کرده شود
کلام بطوالت میکشد لاجرم بر این قدر اکتفا نموده بعض فواید باب چهارم
در خاتمه ترقیم خواهد یافت ان شاء الله تعالی اشتباه ثالث علی هذا القیاس
بعضی مردم حجت میکنند که از سلطان المشایخ محبوب الهی حضرت
نظام الدین اولیا قدس سره العزیز در فواید الفواد حرمت غنا و
مزامیر منقول است جوابش اینکه در کتاب مذکور از حضرت سلطان المشایخ
چند جا ذکر مسئله سماع و غنا منقول شده است و هر جا جواب بمقتضای
حال سایل داده اند یعنی هر که در سوال تفصیل کرد جواب مفصل یافته و
هر که با اجمال سوال کرد و راه حضور هست و تعصب پیمود آن طبیب حاذق
دبیر و مخبر صادق بنابر اصلاح قلب فاسد سایل شرایط مزید التقوی
مرا بلطفه

مرعی داشته بمقتضای حال سایل از بدعت و مزامیر محرمه ممانعت
نموده ظاهر ساخته اند و چنانکه دیگر صوفیه کرام شرایط سماع بیان کرده اند
مطابق آن حضرت الشان نیز فرموده اند بلکه از کلام ایشان بیکسان بعض
مزامیر و غیر مزامیر برای صاحب ذوق و اهل درد و ثبوت سماع و رقص
در مسجد از بعضی مشایخ عظام همچو حضرت شیخ فرید الدین علی بنا
و علیه البیدق ثابت و متحقق میشود در مقام کتاب مذکور نقل کرده می آید هر که
عاقل و منصف است غور نموده خواهد دریافت در کلام مذکور چیزی خلاف
تقلید من قوم الصدیقیت و مطابق مدعای ماست در دیباچه سیوم بوقایع
دوم صفر میفرماید شخصی بیامد و حکایت عشق تقریر کرد که هم اکنون
در فلان موضع از یاران شما جماعتی که امده مزامیر در میان بود
خواجه ذکره الله بالخیر از منع حکایت کننده فرموده است منع کرده ام که
مزامیر و محرمات نباید هر چه کرده اند نیکو نکرده اند در این باب بسیار غلو میفرمود تا بغایتی
که گفت اگر امامی در نماز باشد و جماعتی در عقب او مقتدی و در آن جماعت

عورات هم باشند پس اگر امام را سهو افتد از مردان که باشند اگر باشند
یکی تسبیح اعلام دهد بگوید سبحان الله و اگر گوینده زنی بود بر آن خطا واقف
شود امام را چگونه آگاه کند سبحان الله بگوید تا آواز نشنود پس چه کند بر پشت
دست زند ولی کف دست نزند که آن ملهو بماند لیکن پشت دست زند الغرض تا این غایت
از ملاهی و امثال آن پرهیز آمده است پس در سماع بطریق اولی که از آن
باز باید شد یعنی در منع دستک چندین احتیاط آمده است در منع مزامیر
بطریق اولی بعد از آن فرمود که اگر یکی از مقامی می‌افتد باری در شرع افتد
معاذ الله اگر از شرع بیرون افتد پس چه ماند بعد از آن فرمود که سماع
مشایخ کبار شنیده‌اند و آنها که اهل آن انکار کرده‌اند و نیز آنکه صاحب ذوق
است و درد در وی هست به یک بیت که از گوینده بشنود او را وقتی
پیدا آید اگر مزامیر در میان باشد و یا نباشد اما آنکه از عالم ذوق خبر
ندارد اگر پیش او گویندگان باشند و از جنس مزامیر باشد چه سود دارد
چون او را از آن درد نیست پس معلوم شد که این کار تعلق به درد دارد

نه

نه به مزامیر و غیر آن بعد از آن فرمود که مرد را همه روز حضور کجا میسر است
اگر در روزی وقتی خوش دریافت اوقات تفرقه آن روز در پناه
آن وقت باشد و اگر در جمعی شخصی صاحب ذوق و صاحب نعمت باشد
جمله شیء من در پناه آن شخص بعد از آن فرمود که در ایام قاضی
بود در اجودهن دایم با خدمت شیخ الاسلام فریدالدین قدس الله
سره العزیز منازعت مجموی تا وقتی از غایت خصومت در ملتان رفت
با حسد و آنچه گفت که آنجا روشن شد در یکجا در مسجد نشینند و اینجا سماع فرمایند
و گاه گاه رقص هم باشد ایشان گفتند اینکه تو می‌گویی بگو که در فتوی کیست
و این سوال که می‌کنید گفت شیخ فریدالدین قدس الله سره العزیز ایشان
گفتند تا با او هیچ نتوانم گفت بعد از آن خواجه ذکره الله بالخیر فرمود
که من هر بار که سماع و هر صفت از گویندگان در سماع شنیده‌ام الی یومنا
بحق خرقه شیخ که الهام اوصاف شیخ جمله کرده‌ام تا وقتی در حالت
حیات شیخ قدس الله سره العزیز در جمعی بوده‌ام گوینده این بیت می‌گفت

شعر بخرام بدین صفت مبادا کز چشم بدت رسد گزندی مرا اخلاق
پسندیده و اوصاف شیخ و کمال بزرگی و غایت شفقت و لطف ایشان
یاد آمد چنان وقت در گرفت که در صفت نیاید قوال خواست
تا ابیات دیگر گوید هم این گویاندم خواجه ذکره الله بالخیر چون
بر هر حرف رسید در گریه شد فرمود که بعد از آن لبی ربنا بد که
از آن رحلت فرموده بود از آن در تحمیل و تأویل این بیت حکایت
فرمود که فردا قیامت شاعر را فرمان در رسد که تو در دنیا شنیده
گوید شنیده ام فرمان رسد که هر بیتی که می‌شنیدی اندر او اوصاف
ما حمل میکردی گوید آری فرمان رسد که آن اوصاف حادث بر قدیم
چگونه روا باشد گوید خداوندا از غایت محبت میگفتم فرمان رسد که
چون از محبت میگفتم فرمان رسد که چون از محبت میکردی بر تو رحمت
کردیم انتهی بمقام دیگر میفرماید لطیفه سخنی در سماع افتاد یکی از
حاضران گفت که مگر درین وقت حکم شده است که خدمت مخدوم

را

سلطان هر وقت که باید سماع نشنود او را حلالست خواجه ذکره الله بالخیر فرمود
که چیزی که حرامست بحکم کسی حلال نشود و چیزی که حلالست بحکم کسی
حرام نشود آمدیم در مسئله مختلف مثلاً همین حکم سماع امام شافعی
رحمة الله علیه سماع را مباح میداند با دف و چغانه بر خلاف علماء
ما اکنون درین اختلاف بر هر چه حاکم حکم کند همان باشد یکی از حاضران
گفت که همدرین روزها بعضی از درویشان استانه دار در جمعی که
چنگ و رباب و مزامیر بود رقصها کرده‌اند خواجه ذکره الله بالخیر فرمود
که نیکو نکرده‌اند و آنچه نامشروع است ناپسندیده است بعد از آن یکی
گفت چون آن طایفه از آن مقام بیرون آمدند با ایشان گفتند که
شما چه کردید در آن مجلس مزامیر بود سماع چگونه شنیدید در رقص کردید
ایشان جواب دادند که ما چنان مستغرق سماع بودیم که ندانستیم
که اینجا مزامیر هست یا نه خواجه ذکره الله بالخیر چون این سخن بشنید
فرمود که این جواب هم چیزی نیست این سخن در جمله معصیتها بیاید

نیست و درین میان بنده معروض داشت که صاحب مرصاد در وجه لفظی نوشته
است و این بیت را مصراع عرض افتاده **بیت** گفتی که هنر و عیبست حرامست
سماع گر بر تو حرامست حرامت باد؛ خواجه ذکره الله بالخیر فرمودند که آری
اگر این رباعی تمام بر زبان مبارک راندند **رباعی** دنیا طلبا جهان
بکامت باد؛ وان جیفه مردار بدامت باد؛ گفتی که هنر و عیبست حرامست
سماع گر بر تو حرامست حرامت باد؛ باز بنده معروض داشت که اگر علما
در این باب بحث کنند و نفی سماع سخنی گویند نیکو باشد اما آنکه در جامه فقر
باشد او چگونه نفی کند و اگر هم بنزدیک وی حرام باشد القدر کنند که خود
نشنود اما با دیگران خصومت نکند که نشنود خصوصا صفت درویشان
نیست خواجه ذکره الله بالخیر تبسم کردند و ملایم این حکایت فرمودند
که چندین علمای هستند و چیزی نمیگویند و یکی ما دانسته عربده میکنند انتهی
دیگر هر جا که در کلام علما و عرفا ذکر حرمت یا مذمت غنا و سماع یافته شود
آنرا بر مورد خاص موافق کلمات سابق الذکر محمول باید کرد لهذا انقل
امر

دیگر فرموده‌اند انتهی با سعدوم اغتنام یافت نحمد الله علی التوفیق **خاتمه** در آثار و فواید
سماع و شرایط و آداب آن و آن مشتمل است بر تذکرات اربعه **تذکره اولی**
در آثار و فواید سماع که در نفس مستمع پدید میآید و موجب تغیر حال وی
میگردد بدانکه سماع سبب اصلاح طبع و موجب جمعیت حال سامع است
موجبش آنکه آدمی مؤلف است و هوای و عقلی و روحی و هر یکی را
ازین چهار غذای باید و هرچه با آدمی میرسد از آن بیرون نیست گاه
غذای یکی ازین چهار باشد و هرگاه غذای یکجا میسر باشد دیگران بو حاجت
افتد و در عالم وجود هیچ پیدا نشود تا چیزی نعمتی برسد که هر چهار را
در آن نصیبی باشد الا هر یکی غذای خود از آن بر دارند و در اثنای سماع صوت
از میان برخیزد و هر یک بغذای خود مشغول گردند و با یکدیگر توافق
سازند و انجمن حال در سماع دست دهد زیرا که چون سخن آواز
خوش شنوده آید هر یک ازین چهار محظوظ میشوند او از نفس راستی
و درستی و نیکی صوت نظم و نثر و صنایع و بدایع آن سخن میگردد و هوا

درستی مقالات و زخارف اصول موسیقی و ترتیب و تنسیق نغمات مایل
شود و عقل با اصل معانی و لطافت سخن ملتفت گردد و روح باواز خوش
که آواز الست از عالم ارواح میل کند و از استماع هر یک نغمه‌ای جمع
لذت و جمعیت و ذوق و شوق سامعان آید که در هیچ نعمتی از نعمای الهی
میسر نباشد لهذا گفته اند که سماع وارد حق است و تنزیه جسد از هزل
و لهو و هیچ حال طبع مبتدی قابل صحبت حق نباشد مگر بورود
این معنی ربانی هر طبیعت را اثری باشد بحرکت و قهر چنانچه گروهی
اندر سماع بیهوش شوند و گروهی هلاک گردند و هیچکس نباشد که طبع
او از حد اعتدال بیرون نشود و این دعوی محتاج دلیل و برهان نیست
بل امر وجدانیست هر ذی روح که صحت عقل و سلامت حواس
میدارد آنرا ادراک میکند و هر که ازین لذت محروم است بداند که طبع
او جامد و عقل و روح وی علیل است و او را بهره از انسانیت نداده اند
ه بر احوال آنکس باید گریست چنانچه مولوی معنوی قدس سره

بانگ

با همه معنی بشارت میفرماید ه مومنان گویند که آثار بهشت نیز کرده اند
هر آواز زشت با هم اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده
ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد ما آید از آنها اندکی ناله سرنای و
تهدید دهل اندکی ماند بدان ناقوس کل بشنود آن نغمه‌ها خوش گوش
حس کز سمعها گوش حس باشد نجس پس حکیمان گفته اند این لحنها
از دوار چرخ بگرفتیم ما بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق می سرایندش
بطنبور و بحلق پس غذای عاشقان باشد سماع که در وی باشد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر بلکه صورت گیرد از بانگ صفیر حقیقت خاصیت
مطلق سماع دریافت کردند اکنون باید دانست که سماع محرک آن
معنی بود که در دل سامع باشد چنانچه باعث هر چه شنود وا دارد و حسرت
و ندامت بود و مشتاق را مایه شوق رویت موصل را تاکید یقین
و محب را باعث انقطاع علایق و دلی نوازان را مایه نومیدی از خلایق
و مهجور را درد و هجرت و واصل را لذت مواصلت و گفته اند که مثال

سماع حجب اقتضای آن باشد چه هر چیزی که باید اما هر چیز بمقدار مرتبهٔ وی
ازان ذوق و بهره شد یکی را می سوزد و یکی را می فروزد و یکی را
می نوازد و یکی را می گدازد و بس آثار سماع بقدر اختلاف طبایع و تفاوت
استعداد مستمعان مختلف و متفاوت میباشد و هر چند مراتب مستمعان بسیار اند
لیکن بمقتضیات غلبهٔ نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون نیستند یکی آنکه
صرف شنیدن آواز خوش محظوظ شوند از گلوی انسان باشد آن آواز
خواه نغمهٔ آلات و ساز و مسموع بصورت حسن عام است از آنکه مهمل باشد یا
موضوع موزون باشد یا ناموزون و قطع نظر از آنکه مسموع مذکور مفهوم گردد
یا نگردد و این ادنی تاثیر سماع است زیرا که باین قدر تاثیر هر ذی روح
شریک انسان است حتی که گاو و شتر و مار و مور نیز در این معنی بجهت مناسبتی
ست که عالم ارواح را با عالم حسن و جمال در ازل اتفاق است دوم آنکه طبع
بالحان و نغمات موزونه بوزن موسیقی مناسب باشد اینچنین مستمع
صرف از لذت بالتفات اصوات و فیمابین سر و تال و رسم با تلذذ می شوند

ازان

برابر است که ادای آن لذت آواز خوش شد یا با خوش آواز انسان باشد
یا از چوب تار و غیره آلات و قطع نظر از آنکه مسموع مذکور با معنی باشد
یا بی معنی و مقصود از آن مفهوم گفته باشد یا نگردد و مستمعان بر دو قسم اند گروهی صرف از
حسن آواز و حسن ادای آن بوضع موسیقی حظ می بردارند مساوی است
در دل ایشان معنی از عشق مجازی یا حقیقی باشد یا نباشد سیوم آنکه در
قلب سامع لذت عشقیه باشد و مقصود او از سماع فهم مسموع و انطباق
مفهوم آن بمراد خویش خود و چنانچه مراتب در سماع فهم مسموع است و مراتب
فهم متفاوت لهذا نوع سیوم مذکور منقسم میگردد دو قسم قسم اول سماع
عوام است و آن اینکه هر چه بشنوند و بفهمند اثر منطبق سازند بر صورت
مطلوب خود که از جنس مخلوق است مثلا اگر ذکر خال و خط و زلف
ابرو بشنوند اثر از معشوق مجازی خود معین باشد یا غیر معین فرود آرند
و اگر ذکر ساقی و می و میخانه بشنوند از آن معنی ظاهری آن مراد گیرند
اگرچه این قسم مذموم ترین اقسام سماع است اما در عشق مجازی

نیز آتش سماع بتدریج سوز و گدازی پیدا میکند و طبع عاشق مجازی
آماده قبول عشق حقیقی میگرداند قسم دوم سماع خواص است و آن نیز منقسم
میگردد به دو قسم یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد فهم مضمون مسموع
بر احوال خویشتن فرود آرند و نسبت عشقیه که با خدای سبحانه دارند
آتش شوق الهی در دل ایشان بجنباند و هر مرید لا محاله مرادی دارد و او را
در طریق سلوک حالی و واردی در پیش است حینی سالک مذکور بشنود و
بفهمد که مسموع مشتمل است بر خبریکه مناسب حال او است البته سماع در
معامله وی خواهد افزود و او را از جا خواهد ربود مثلا سالک طالب مقامی است
لقا است یا مبتلای دلا در شوق وصال است یا در سوز هجر و مسموع مشتمل است
بر ذکر عتاب یا خطاب یا قبول یا رد یا بر وصل یا هجر یا قرب یا بعد
بر قرار یا انکار و غیر ذلک من المضامین المناسبة لحاله پس ضرور است
که وی مضمون مسموع را بر حسب مراد خویش فرود آرد و از آن محظوظ گردد
قسم دوم سماع منتهیان است و آن اینکه سامع طی کرده باشد همه مقامات

و حالات مبتدیان را و فارغ شده باشد و فهم او از ماسوی الله و بعد از فنای
نفس و انعدام معاملات نفس مستغرق شده باشد بمشاهده حق حالت
این قسم مستمع مشابه است بحالت زنان که در مشاهده جمال یوسف
علی نبینا و علیه السلام مبهوت و مسلوب الحواس شدند و در بریدن کارد بر دست
و ترنج فرق نکردند این گروه هرچه بشنوند از حق شنوند فبشر عبادی
الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک
هم اولو الالباب در شان ایشان است الفصاح چون دانستی که اهم در سماع
فهم مسموع است و فرود آوردن سامع مسموع را بر حالات خود موقوف
است بر آنکه مستمع بر معنی و مراد اصل الفاظیکه مشتهر در کلام نظم و نثر
سرائیده می شوند آگاه باشد که اکثر الفاظ که در اشعار و دوهره و کبت
و خیال و ٹپه و دهولی و ٹهمری و غیره مستعمل اند مصداق معنی ظاهری آن
در معشوق حقیقی یافته نشود و مثلا زلف و خال و خط و رخسار و لب
و دندان و چشم و گوش و دست و پا و سر و گردن و سرین و میان

و ناز و کرشمه و سحر و جادو و مخصوص است به عشاق مجازی و شراب و
کباب و می و میخانه و ساقی و پیمانه و ساغر و صبا و صنم و بتخانه و غیره یافته
نخواهد بکر و عیش دنیاوی و نزد اصحاب شریعت شرط ممنوع است که اول
بپذیرد شاهد مجالس باده و در هنگام ارباب طریقت بر اتفاق بجز یکی از
معشوق حقیقی تعلق ندارد و گناه و غیره کاری است و در هر یک نیست که
هزار کرامات اولیا و صدیقین در سماع همین اقوال و اشعار که مشتمل الفاظ مذکوره
میباشد جان داده اند و حظی وافر و نصیبی متکاثر یافته اند پس معلوم شد که نزد
این گروه حق پژوه هر یکی از الفاظ ظاهری در معنی مرادی دیگر است
بذکر هر یک از آن بمعشوق حقیقی پی می برند و از محل مراد معنوی بر میخورند

وصف ساقی با تو نیست درست   بر در هر که رفت بر در تست

اگر اندیشه اطناب کلام زنجیر پای قلم نبودی مجازات و معانی جمیع الفاظ مستعمله
شعرای عرب و العجم می نوشتم اما چون بیشتر مردم می بینم که سابق
غنا شنیده در مجالس صوفیه حاضر میشوند و طبع سلیم میدارند مهذا
بجهت

بجهت آنها واقف بر اصطلاحات صوفیه فهم مسموع کما ینبغی نتوانند و از خطا ان
صاحب محبت مردم بیباک و تحقیقات شده آنها رسیده مقصد اشکال و اعتراض میشوند لهذا
حسبة لله و ستر رضا لحق الله واجب افتاد که بعضی مصطلحات صوفیه کرام
که در کلام مسموع بیشتر مستعمل اند در مقام ثبت کرده اند و در خصوص نقل لطیفه
بجد هم از لطایف اشرفی که از ملفوظ شریف مقتدای انام و پیشوای مشایخ
عظام شیخ الاسلام و المسلمین وارث الانبیا و المرسلین حافظ الشریعة و حامی
الملة جامع الطریقة و الحقیقة سیدنا و مولانا العارف بالاسرار الربانی حضرت
سید اشرف جهانگیر السمنانی قدس سره السامی مشهور است اکتفا میکنیم و از
برکت انفاس وی رضی الله عنه و یمن همت جمیع خواجگان چشت اهل
بهشت علی نبینا و علیهم السلام اجمعین توقع آن داریم که مستمعان السماع ما سوا
مذکور فهم ما فی عسی الله کریم نصیب کند لطیفه بجد هم در بیان معانی زلف
و خال و امثال او قال الاشرف اسرار مشایخ در رو شعار الشعرا و ادراکها
حضرت قدوة الکبرا مفر مرحوم حضرت لطایف در دمشق بشرف ملازمت حضرت

شیخ کبیر الدین ابن فخر الدین العراقی قدس سره شدیم و بانواع فواید عارفانه
واصناف موائد محققانه بهره مند گشتیم دیدیم برخی از اصحاب سلوک که
دیوان حضرت مولوی درس میکنند تطبیق اصطلاح صوفیه بخلاف معانی متعارف
که تجدد وصال عروس معانی را سلسله اند و غنچه و دلال بزیور مقال بیراسته
و موجب اختفای غرایب اسرار و سبب انطوای عجایب اثمار در صورت الفاظ
شعر است که اکابر روزگار از غایت التفات اسرار و امانت را مدار
از نهایت غرابت برده اند گاه چشم بر نامحرمی بر رخساره حالات ایشان
و نظر نافهمی بر عذاره و ارادت شان افتد پس اولی آنست که عرایس
معانی در حجله الفاظ مصطلح جلوه گر بود و امری آن نحو که نفایس و صدایف
در درج عبارات مشروح دیده ور گردد مثنوی درون حجله الفاظ
رنگین ن فرا منصه اشعار شیرین ن بجلوه عروس معنوی خویش ن در
آرند و از بیگانه خویش ن از آن روی معانی خاص سلوک بعبارت صد و خیال
و کشف عبای اختصاص سلوک باشارت غنچه و دلال بر آورده اند تا عام

از و بهره مند

از و بهره مند گردد شروع لصق لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا
کرده شد تا طالب صادق بی توقف مقصد بسرعت برسد بالنبی و آله الارشد

حرف الالف

کلیسا عالم حیوانی را گویند چلیپا عالم طبایع را گویند ترسا معانی
و حقایق را گویند وقتیکه دقیق و رقیق باشد لقا ظهور معشوق است
چنانکه عاشق را یقین حاصل گردد که اوست وفا عنایت ازلی را
گویند بیواسطه عمل خیر و اجتناب از شر خفا پوشانیدن دل سالک
را گویند از معارف و مشاهدات ملک انها نهایت الوان را گویند
که سود اعظیم است نما عشرت باقی را گویند حسبه ظاهر کردن
احوال و کرامات و علو مرتبه سالک است و غیر او را منع و شهرت از این
مقام خیزد و از بی از مکر و استدراج خالی کم باشد محب صاحب محبت
را گویند عام تر از آنکه طلب متفارق ان باشد یا نه محبوب معشوق
را گویند وقتیکه مستغنی از دوستی و اینداد را مطلقا قیدی
طلب جستن حق را گویند اعم از آنکه دوست دارند یا نه بیشتر

ز عبدیت و معبودیت بود طالب جوینده حق است از راه عبودیت
و محمدیت نه از روی جستن مطلوب حق است و قبله جوینده عام تر
از آن باشد که به دوستی منسوب بود قریب سیر راجع الی الله گویند
حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بنوعی از
انواع از جهت عاشق نقاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز
دارد بحکم ارادت معشوق طرب انس با جمعی و سرور دل در آن
شراب غلبات عشق بود با وجود اعمالی که مستوجب ملامت باشد
و این ابیات کمال سالک بود او را اخص الله در نهایت سلوک مست خراب
استغراق بود و نظر داشتن باستغراق خود کباب پرورش دست
در تجلیات شب عالم غیب بود قبا عالم جبروت و این عالم حقی
است ممهد میان وجود و عدم قبیل میان خلق و امر قبیل میان
عالم ربوبیت و عبودیت مطرب آگاه کننده بود لب کلام سر
گویند غبغب اقران ملاحظه و لذت علم بود ستاره سر محبت

سر بود

سر بود بی شعور از معرفت دقایق مقامات و این هر چه بحکم جذبه
وجد بحکم سلوک در اعمال و ریاضات و لطیفه پاک بود سخن خوب
اشارت واضح زیاده و غیر زیاده جواب فنای اختیاری بود محبت
دوستی بودی بسبب علاقه دلی متحرک بحق سبحانه و تعالی ملاحت بی نهایتی
کمالات الهی بود که هیچکس بنهایت آن نرسد معین شود ظرافت ظهور
آثار ربانیت از حضرت الهی زیاده شوخی کثرت التفات بود غارت جذبه
الهی بود دولت شیفته محبت الهی بود قامت سزاوار پرستش بود که جز
حق بود این سزاوار نیست جسم مست سترکان الهی بود بر تقصیر و خورده که از
سالک در وجود آید جز او چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود غیرت
لذت انس با حق سبحانه و شعور آگاهی از لذت خرابات خرابی بود بت
مقصود و مطلوب بود عبادت اجتهاد سالک بود زکوة ترک و ایثار
بود لطیفه هم طامات معارف بود دلست صفت قدرت بود انگشت
صفت اصالت بود جنبیت هیبت عالم الهیت بر صفت ربوبیت است

مرو الله

محبت الم بود که از سبب معشوق بعاشق رسد اختیاری و غیر اختیاری
مراهقت وجود امری بود که موافق ارادت دل باشد رغبت عدم قدرت
از اداء عبودیت بسرای آنحضرت سعادت خواندن ازلی شقاوت
راندن ازلی غیبت مقام اغنیت بود حج سلوک فی الله بود
تاراج سلب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی رنج
وجود امری سالک را بشود فتوح وقت سالک گویند صلح قبول اعمال و
عبادت و سایط قرب صبح طلوع وقت و احوال بود که بر خلاف
ارادت دل بود روح تجلیات محض سالک گویند فرح محمل لذات زبان
تلخ امری سالک گویند که موافق طبع سالک نباشد سبب فرخ علم لذات [illegible]
جاه [illegible] مشکلات رهبر ارشادها و [illegible] صفت قدر و قوت سالک گویند
خد استوار الهی بود خد حالتی باشد که بعد از فراق ظاهر گردد و
باعث طلب بود فریاد ذکر جهر سالک گویند درد حالتی بود که از محبت طاری
شود که طاقت حمل ان نبود محب را شاهد تجلی حق باشد عهد مقام جمع

گویند

حرف الجیم

حرف الحاء

حرف الخاء

حرف الدال

گویند زهد اعراض از دنیا و لی و فضولی بود [illegible] مقام کشف [illegible]
سالک گویند زمهریر مثل نا ملایمات خود است با وجود علم و آگاهی از یافت
لذت و دریافت مقصود سر جذبه الهی بود که کار سلوک بر و مقدم
بود بعکس مکر غرور دادن معشوق است سالک را گاه بطریق لطف و موافقه
و گاه بطریق قهر و [illegible] لعنت جود باز داشتن سالک بود از عروج
اسیر ارادت الهی سالک جاری داشتن است مر سالک را تکبر بی
نیازی است از اعمال سالک شهر وجود مطلق بود در مقام وحدت
بود یار صفت الهی سالک گویند که ضرورت است که نا موجودات را هیچ
اسم موافق تر از این نیست سالک را که کلمه توحید بر این اسم دایر
است غمگسار صفت رحمانی بود که شمولی و عمومی دارد غم خوار
صفت رحیمی حق بود که خصوصیت دارد دلدار صفت باسطی حق
گویند سرور محبت در دل دلبر صفت قابضی بود باندوه و محنت
در دل [illegible] صفت ارادت الهی بود [illegible] هدایت سلوک بود

خمار رجعت از مقام وصول بمقهریت بطریق انقطاع شب قدر بقای
سالک بود در عین استهلاک بوجود حقیقی کفر تاریکی عالم و تفرقه
بود دیر عالم انسانی کافر صاحب اعمال ناتیر مقام خمور بهار مقام
علم گلزار مقام کشف اسرار مطلق بهر چه اطلاق کنند بآن اضافت
کرده شد دهان بار خوانند ابر حجابی که سبب وصول بود و حصول
شهود بواسطه حجابها که بنماید جویبار مجاری عبودیت بود
ناله زار جستن محبت ناله زیر الطاف محبوب بمحب را گویند
گوهر سخن بشارت واضح باشد سخن حسن گوهر اشارت مدرکه گذار
دریافت اسرار و دوام بود حضور مقام وحدت بود شیشه
انسانیت را گویند قطار نوعی از است مدد رابطت بود
گوهر معانی و صفات را گویند صبر قهر مجبوری بود بتقدیر الهی
کمر سلسلهٔ صفات قهر را گویند بر عاشق زنار قوت دادن
معشوقست عاشق را بار مرکب جذبهٔ الهی وقتیکه سلوک مقدم باشد

ازالت

در صحبت و مجاهده دلبیار کاری گشاده شود ناگاه جذبه در رسد و کرداد
او را قبول کند و باقی احوال را تمام کند بمقصد رساند روز طالع انوار
نوروز مقام تفرقه نماز مطالعت خط سبز عالم برزخ
بس مجلس ارباب و اوقات حضور حق باشد ناقوس یاد کردن
ذکر مقام تفرقه بود نرگس منبع عالم را گویند که در دل پیدا شود
خشن نرگس ستر احوال و کمالات علو مرتبه سالک چه از خود چه از
مردم او را ندانند که ولی است و لیکن او خود داند که ولی است و
ولایت خود را داند لیکن او را ندانند و این دو قدم از یک جنس
بود نفس عیش دوام حضوریت و فراغت از تمامی فلاس معاشر
و مباشر اعمال نیست چنانکه اقتضای احوال است اوباش ترک
هم ترک است هم از معصیت هم از عبادت در غلبه محبت روشن
صفت کبریای حق را گویند عالم ازل و محل تکثیر انوار بناگوش
و تبق را گویند شمع نور الله بود سماع مجلس را گویند قطع

ترک الم و **لطف** پرورش دادن عاشق را گویند **زلف** غیبت
هویت را گویند **تار زلف** اسرار الهی بود **پیچ زلف** اشکالی الهی بود رف
طلب معشوق مر عاشق را گویند **علف** شهوات نفس است و هرچه
در آن نفس را حظی بود **عشق** محبت مفرط را گویند **معشوق**
حقیقی بود و ذاتیکه طالب بجهت تمام آن بجهت که مستحق دوستی من جمیع
الوجوه **عاشق** جوینده حق را گویند **شوق** انزعاج در طلب حق
بود از آنکه یافت و یار در زمان فقدان بشرط آنکه اگر دریابد
معشوق را انزعاج ساکن شود ولیکن عشق همچنان باشد تا محبت
از دوام یافت نقصان نپذیرد بلکه زیاده شود در عشق **اشتیاق**
کمال انزعاج در بیان کمال طلب تمام و عشق مدام بطریق یافت
و نایافت یکسان بود **فراق** غیبت را گویند **فرق** صفت حجاب
را گویند **کشتنک** احکام طوالع و لوامع انوار است از حضرت الله
در مادهٔ شوخی **جنگ** امتحانات الهی را گویند بانواع بلاهای

ظاهری

ظاهری و باطنی **میان تاریک** حجاب وجود سالک و فتنه حجاب دیگر نمانده باشد
میل رجوع بود باصل خود بی شعور و ادراک انزا اصل و مقصد همچون
رجوع طبیعی جمادات بطالع اربعه که بی اختیار مانند اصل را و همچو
رجوع عناصر باصل خود **اعمال** متابعت اوامر است **نبل** دوستی
حق بود با وجود طلب وجه تمام **جمال** ظاهر کردن شود کمالات معشوق
جهت زیادت رغبت و طلب **جلال** ظاهر کردن بزرگی معشوق است
از جهت استغنا از عاشق و نفی غرور عاشق و اثبات بیچارگی او
و بزرگی معشوق **شکل** وجود صفات را گویند **شمایل** امتزاج جمالیات
و جلالیات و شرعیت روا کردن **عقل** عالم تمیز را گویند **وصال** مقام
وحدت را گویند مع الله سرا و جهرا **اهل** لطی السر بعید و امی کاه باشد
که سبب دوالنسبتین طریق باشد سالک را و کمال سالک باشد و درینچنین
سیر بکمال سیر او بود که برجعت محتاج نبود و گاه باشد که بسبب التقصیر
سالک بود **محل** آرام تکلیف بود **نقل** کشف معانی و اسرار را

گویند سنبل علم احوال دلی سوزه گویند که فرح و شرح باشد گل نتیجهٔ عمل سوزه
گویند لب لعل بطون کلام سوزه گویند دم فهم الف دریافتن سوزه گویند رام
محل تجلیات که از عالمیان پوشیده بود حاکم اوامر شرع که بر سالک
جاری دارند نظم سنجاقت پیوست بحضرت الهی از شیطان
و نفس ها از تعضیر خود نسیم باد با آورد عنایت بود بام محل تجلیات سوزه
گویند جسم صفت بصری سوزه گویند شراب جام عشق مخروج سوزه گویند
جام احوال بود سلام متابعت دین بود و اعمال متابعت دام مقادیر
بی اختیاری گویند سلام درود محمدی بود پیام اوامر نواهی که
خلایق بان امتثال نمایند غسم بندانده محنت و طلب معشوق
سوزه گویند نسیم لطیفهٔ ظاهری و باطنی بود خسم موقف بود خشم ظهور
صفات قهری سوزه گویند برخود سم بر درس سالک لرکین لشلط
صفات قهری بود ماص اتفاق اثبات الهی سوزه گویند بود سیان
اعمال و عبادت بود مهراب صفت ربوبیت سوزه گویند جانان صفت

قیومی که جمله موجودات قیام بدو دارد اگر آن رابطه بود موجودات نیوسنه شود
قیام عالم ممکن نبود دین اعتقادی سوزه گویند از مقام تفرقه بسر بر رفته
بیابان وقایع طریق سوزه گویند فرو خفتن ترک تدبیر و اختیار بود کرد
کوان تسلیم وجود بحکم مقادیر و ترک تدبیر و اختیار بود ل
کردن عدل بود از چیزی بچیزی و عرض با عراض درباختن محو
کردن قصد و عزیمت بود نشستن سکینه بود رفتن عروج بود از عالم
سفلی بعلوی آمدن رجعت بود بعالم بشریه از عالم ارواح یا از استغراق
و سکر درون عالم ملکوت بود بیرون عالم ملک بالستان مقام معرفت
بود مستان مقام کشف بود بستان مقامات کسانی که ای صفت لطافت
عام تر از آنکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از غایت تصفیه و
ریاضت حصول شده بود باران نزول رحمت بود آب روان
فرح دل بود بازی کوفتن تواجد دست دل محافظ و مراقبهٔ اوقات
بود چهره کلان تجلیات که در غیر باده بود در خرابات بدی یا بعالم

دست شستن از همه بیزار شدن [illegible]

بنجوی لب شیرین کلام منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه
تصفیه لب شیرین کلام بیواسطه بشرط ادراک و شعور دهان صفت متکلمی
دهان شیرین صفت متکلمی بطریق تقدیس از قسم و وهم السابح سخن اشارت
وار انبیا و الهی لهجه سخن شیرین مطلقات الهیه بود انبیا را بواسطه وحی
و اولیا را بواسطه الهام دو سخن هم کشفات و سرایر و اشارات
الهی در ماده و غیر ماده محسوس و معقول گوهر سخن اشارت واضح سالک
گویند در ماده و غیر ماده معقول و محسوس زبان اسرار الهی بود زبان شیرین
امری سالک گویند که موافق تقدیر باشد میان سابقه که در میان طالب و
مطلوب مانده باشد از مهر و مقام حجاب موی میان نظر سالک بر قطع محبت
از خود و غیره حسین جمعیت کمالات معشوق است سیلان جریان
احوال بر عاشق چنانچه ارادت [illegible] هجران التفات بغیر حق از
درون و بیرون بیرحمان اشارت بمرشد محقق کلبه احزان وقت خزان
بود مهدان مقام شهود سالک گویند جوهان تقدیر جمیع امور بطریق صبر و قهر

معان ظاهر کردن احوال درون هردان طرف دو وارند کی از حضرت حق
ساربان راه نمای بود ایمان مقدار دانش بود حسن جمعیت کمالات
را گویند و ازرو مطلب است با اصل خود باز گشت الهی و علم عطلی از اصل
و مقصد گیسو طریق طلب سالک گویند مسرور علو مرتبه بود کمان ابرو غرض
سقوط سالک بسبب تقصیر دار بحکم عنایت ساقط ناکردن از درجه
مقام جفت ابرو سقوط سالک از درجه و مقام نسبت کردن تقصیر
دار تقصد او بحکم جذبه و عنایت بمقامی و درجه که بود طاق ابرو اهمال
کردن است در سقوط سالک از درجه و مقام نسبت بتقصیر کرد شش سالک
و دران تشویق ترقی بود شست شو بر داشتن خردها را گویند که از تقصیر در
وجود آید بود و صفای حضور عاشق و معشوق جست و جو خردها کردن
را گویند از هر طرف که باشد گفت و گو کتاب محبت اکبر بازو اعمال
است مثبت درشمه التفات بود شیوه اندک جذبه الهی گاه گاه
باشد و گاه نه که موجب غرور و غفلت نبود خانه خودی بود

کمند ماهیت الهیه بولوب ادراک کافه عالمیان دستگاه حصول
جمیع صفات کمالیه با وجود قدرت هر معنی محله متصف شدن
بصفات کمالات دیده اطلاع الهی بولور مژه اهمال اعمالدر
هر سالکک ستّاری و جبّاری بحکم حکمت الهیه غمزه اهمال ایکن سالک
مغرّر و مجبر اچشم الهی ستر کون الهی تقصیرات سالکی از عین
سالکک و نیکیه آگاه کوز سالکک از تقصیرکه باشد و ازان نیزکه
از غیر او سبزه عین معرفت بولور شراب جنه عیش صرف بولور شرابخانه
عالم ملکوت بولور میخانه عالم لاهوت بولور میکده قدم مناجات بولور
خمخانه غلبات و مهبط غلباتدر از عالم دل آیات باده عشق و قسمه
ضعیف بولور ابن عوام غیر بولور جرعه اسرار و مقامات و احوال
بولورکه در سلوک از سالک پوشیده بولور شبانگاه عکس شدن احوال بولور
توبه بازگشتن از چیزی ناقص بسوی کمال زکوة ترک و ایثار
بولور کعبه مقام وصول خرقه صلاحیت کوینده و صورت سلامت

سجاده سند باطنیه کویند یعنی هر چه نقش دران نهند لاله سبحه معارف
بولورکه مشاهده کنند شکوفه علو مرتبه بولور بنفشه نکته سیله کویندکه قوت ادراک
دران نکنند ترانه امن محبت کویند چهره تجلیات بولورکه قابل اطلاع
سالک باشد خال سیاه عالم غیب خط سیاه غیب الغیب سلسله اعتصام
خلایق سینه صفت عالم الهیه کویند بدیه ولایت بولورکه هر نوع باشد
از اجساد اصطفا بوسه استعداد قبولی کیفیت کلام علمی و عملی صوری
و معنوی عشکده مقام مستوری ده وده به وجود مستعار بولور آه علامت
کمالات عشق که زبان از بیان قاصر بولور پرده موانع که میان عاشق
و معشوق بولور می مستوری لقا دس بزی رد کرلن اعمال عباد و ساکر کشی مخالف
اراده و مراد سالک بولور بنده صفت مختاری چنانکه مقتضای
الهی بولور توانایی صفت فاعل مختاریه کویند توانگری حصول جمیع کمالات
سواری احاطت و استیلاری الهیه بولور سمای تعلق دقیقه ربوبیت
بمخلوقات کلیه و جزئیه حیثیت تعلق خالقیه بمخلوقی خرابکی استعمال عالم

الهیه هیچوجه مماثلت و مشابهت ندارد کوی مقام عبادت دلکش
صفت فنای در مقام الست در دل جان افزا صفت بقای ابدی سالک
فنای بد در راه بود موی ظاهر بودن یعنی وجود که همه کس را بمعرفت او
علم حاصل است و باور داشتن پیشانی ظهور اسرار الهی خم خمهای گستر کردن
تقصیر سالک را گویند لیکن کشف آن بر ارباب کمال است از واکمل
واقع در حالات باشد می غلبات عشق با وجود اعمال که مقارن سلامت
باشد و این خواص سالک باشد ساقی شراب باشنده بود یعنی مفیض اسرار
الهی در دل صراحی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع صفات درونی
و برونی را و آن سکر اول است نیم مستی آگاهی در استغراق و نظر
و اشتغال بر استغراق هشیاری اقامات از غلبهٔ عشق صفات درونی
و برونی سالک و این صحو اول است رندی قطع نظر است از انواع
اعمال در طاعت لاابالی باک نداشتن از هر نوع که باشد بعیش آید گوید
و کند صبوحی محادثه سالک گویند صفت غبوق مسافرت سالک گویند رندی صفت

سلوک

سلوک سبزه کمال لطف را گویند باقی گلها را قیاس کنند با هر یک گلها که گفته
شد از هر قبیل که باشند تا وجهات از آن گیرند سجده کمر نیکی سالک گویند بتوجه
تمام کند کبودی تخلیط محبت سالک گویند بری آگاهی از مساعدات او
پیوستگی دل سالک گویند ناز بمقام محبوب روی مرات تجلیات سالک گویند
ماه روی تجلیات در ماده دقیقه در خواب ماه در حالت بیخودی بیخودی
کری مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان تقدیر الهی نظاره قلق
و انزعاج درونی را گویند زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار
ماندن دل سالک گویند افتادگی ظهور حالات سالک گویند خرابی تصرفات و تدبیرات
عقل سالک بیهوشی مقام طیش بود دیوانگی ظهور احکام عشق سالک گویند مدهوشی
مستهلک ظاهری و باطنی بندگی مقام تکلیف آزادی مقام حیرت بیسوادی
ناتوانی بود فقیری عدم اختیار که علم و عمل از وی مسلوب بود دوری شعور
بمعارف کیفیات عالم تفرقه و دقایق سالک گویند کاهلی بطی السیر بود
ماندگی لوث خالص که از اعمال امید ثوابات نداشته باشد سردی بر روی نفس

گرمی حرارت محبوب بود بیداری عالم صحو آگاهی بود خالص
که از غمامات نوائب خواهد به علوم تنبیه انتهی اگر مزید ایضاح میخواهد
که در همقام تفصیل اصطلاحات مذکوره رجوع بکیمیای سعادت حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله علیه که بکمال شرح و بسط مرقومست این
مختصر گنجایش آن ندارد و هر که سلوک خواهش مزید تحقیق شد بکتاب
مذکور رجوع نماید **تذکرهٔ ثانیه** در بیان وجد و وجود و تواجد که از
آثار سماعست و این تذکره سماع مشتمل بر تحقیقات چند **تحقیق اول**
در معنی لغوی و اصطلاحی وجد و بیان فرق میان وجد و وجود و تواجد
و تحقیق ثانی در بیان اقوال و احادیث که در باب وجد و حال وارد گشته
در بیان تحقیق اول اکتفا کرده میاید و بانچه قدوة المحققین علی ابن
عثمان در کشف المحجوب نوشته است گفت رحمه الله علیه **باب سی و ششم
فی الوجد والوجود والواجد والتواجد و مراتبه** بدانکه وجد و وجود مصدراند
یکی بمعنی اندوه و دیگر بمعنی یافتن و فاعل ایشان هر دو یکی باشد مر مصدر

فرق

فرق نتوان کرد میان این جز انچه گویند وجد یجد وجدا چون بیافت و وجد
یجد وجدا چون اندوهگین شد و نیز وجد یجد جدة چون توانگر شد و وجد
یجد وجودا چون در خشم شد و فرق این جمله بمصادر بوده با فعال و مراد
این طایفه از وجد و وجود اثبات دو حال باشد که ایشان را اندر
اندر سماع که یکی مقرون اندوه باشد و دیگر موصول یافت مراد و حقیقت
اندوه فقد محبوب و منع مراد باشد و حقیقت یافت حصول مراد و فرق میان
حزن و وجد آن بود که حزن نام اندوهی بود که اندر نصیب خود شده و وجد
نام اندوهی بود که نصیب غیر شده باشد بر وجه محبت و این تعبیرات جمله صفت
طالب است والحق لا یتغیر و کیفیت وجد اندر تحت عبارت نیاید از انچه آن
المست اندر معاینه و الم را بقلم بیان نتوان کرد پس وجد سری باشد
میان طالب و مطلوب که بیان اندر کشف آن غیبت بود و کیفیت وجود شان
و اشارت درست نیاید از انچه آن طرب است اندر مشاهده و طرب را
بطلب آن نتوان یافت پس وجود فضل باشد از محبوب بمحب که آن را اشاره

آن از حقیقت مقرون بود و نیز دیگر می گوید وجد اصابت المی باشد
مر دل را یا از فرح یا از ترح یا از طلب یا از طرب و وجود ازالت غمی از دل
و مصادفت مراد آن و صفت واجد یا حرکت بود اندر غلیان شوق
اندر حال حجاب و یا سکون اندر حال مشاهدات اندر حال کشف
یا زفیر و یا نفیر و یا حنین و یا انین و یا عیش و یا طیش یا کرب
و یا طرب و مختلف اند مشایخ تا وجد تمامتر است یا وجود گروهی گویند
که وجد صفت مریدانست و وجود نعمت عاشقان و چون درجه عارف از
مرید بلندتر بود که وصف ایشان از وی کاملتر بود از آنچه هر چیزی
که اندر تحت یافت اندر آید آن مدرک شده اند و آن صفت جنس است
زیرا که ادراک حد اقتضا کند و خدای تعالی بی حد است پس آنچه بنده یافت
بجز مشربی نبود و آنچه نیافت طالب اندر آن منقطع شد و از
طلب آن عاجز و اجد از حقیقت حق باشد و از طلب عاجز و گروهی گویند
که وجد حرقت مریدان بود و وجود تحفه محبان و درجه محبان بلندتر

از درجه

از درجه مریدان باید تا آرام یافته تمامتر باشد از حرقت اندر طلب
اما تواجد تکلف بود اندر ایشان و حد این عرض کردن انعام و شواهد
حق باشد بر دل و اندیشه اتصال و تمنی روش مردان و گروهی اندر آن
مترسمند که تقلید کرده اند بحرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارات
ایشان و این حرام محض باشد و گروهی محقق اند که مرادشان اندر آن
طلب احوال و درجه ایشان است نه حرکات و رسوم و پیغمبر گفت ص
من تشبه بقوم فهو منهم و نیز گفت اذا قرأتم القرآن فابکوا و ان لم تبکوا
فتباکوا و این خبر باطلاق است مر اباحت تواجد را و از آن بود که آن
پیر گفت صد هزار فرسنگ بدروغ بردم تا یک قدم از آن صدق آمد
و سخن اندر این باب بیش از آن است اما سر بر اختصار کردم و بالله
التوفیق انتهی کلامه و نیز مفید و مناسب مقام است که آنچه حجت الاسلام
ابو حامد ابن محمد ابن احمد الغزالی رحمه الله علیه در کیمیای سعادت باب
دوم در آثار سماع و آداب آن نوشته در اینجا نقل نموده فرمود ،،

رحمة الله علیه باب دوم در آثار سماع و آداب آن بدانکه در سماع سه مقام
است اول سماع فهم آنگاه وجد آنگاه حرکت و در هر یکی سخنی است
مقام اول فهم است کسیکه سماع بطبع و غفلت کند یا بر اندیشهٔ مخلوقی
کند خسیس‌تر از آن بود که در فهم و حال وی سخن گویند اما آنکه غالب
بروی اندیشهٔ دین باشد و حب حق تعالی این بر دو درجه باشد اول
درجه مرید باشد که ویرا در طلب و سلوک راه خویش احوال مختلف
بود از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و رد و وصل و
هجر و قرب و بعد و رضا و امید و نومیدی و فراق و وصال و خوف و امن
و وفا و آنچه بدین ماند بر احوال خویش تنزیل کند و آنچه در باطن وی
باشد از روشن گیرد و احوال مختلف در وی پدید آید و ویرا در آن
اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم و اعتقادی محکم نبوده باشد
که اندیشه افتد ویرا در سماع که آن کفر باشد که در حق حق تعالی چیزی
سماع کند که آن محال باشد چنانکه این بیت بشنود ه از اول بمنت

مبادا بدان مثل کی بست و امروز بطول گشتن از هجرت آید و دست
که معلوم کنی که آنجا چه بود و در ملالت چه حاجت است هر مرید که ویرا
بدایتی تیز و روان بود باشد آنگاه ضعیفتر شده باشد پندارد که حق سبحانه
بوی عنایتی و میلی بوده است و اکنون بگردید و این تغییر در حق حق تعالی
فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند که تغییر را بحق راه نبود که وی تغییر
است نه متغیر و باید که بداند که صفت وی نگردد بلکه آن معانی گشاده بود
در حجاب شده اما از آنجانب هرگز منع و حجاب و ملال نباشد بلکه در
گشاده است مثل چون آفتاب که نور وی همیشه ولیکن کسیکه در پس
دیواری شود از وی در حجاب افتد آنکه تغییر در وی آمده باشد نه در آفتاب
باید که بگوید ه آفتاب بر آمد ای نگارین دیر است بر بنده اگر بتابد
از او باریست باید که حوالت حجاب با دیوار خویش کند و مقصود
ازین مثالست باید که هر چه صفات نقص و تغییر است در حق
خویش و نفس خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و وجود است

در حق حقتعالی فهم کنند اگر در علم این سرمایه ندارد زود در کفر افتند و ندانند
و از این است که خطر سماع بر دوستی حقتعالی عظیم است درجه دوم
آن باشد که اندر درجه مریدان درگذشته باشد و در احوال و مقامات باز
پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد که آنرا فنا گویند و نیستی
گویند چون اضافت کنند اما هرچه جز حق است و توحید گویند و یگانگی
گویند چون بحق اضافت کنند و سماع این کس بر سبیل معنی باشد بلکه
چون سماع بوی رسد آن حالت بیشین و یگانگی بر وی تازه شود
و بکلیت از خویشتن غایب شود و از این عالم بیخبر شود و باشد که اگر بمثل
در آتش افتند خبر ندارد چنانکه بوالحسن نوری در سماع بحالی در دوید
که نی کشته بود در دوید و همه پای وی می برید و وی بیخبر در سماع
این تمامتر اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته بود و این
آن بود که دیگر الکلی از وی بستاند چنانکه آن زنان که یوسف را
دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود ببریدند و باید که
این

این نسبت مثل آنکه یکی گوی که من ویرا می بینم چگونه نیست شده
است گوی نه آنست که تو می بینی که آن شخص است چون نمیرد و بیم
بنی و حقیقت وی آن معنی لطیفست محل معرفتست چون معرفت
همه چیزها از وی غایب شد همه در حق وی نیست شد و چون از خود
نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد چون جز حق تعالی و ذکر وی
نماند و هر فانی بود شد و باقی ماند و بس و معانی یگانگی آن بود
که چون جز حق را نبیند گوید همه خود اوست و من نه ام یا گوید
که من خود اویم و گروهی از اینجا غلط کرده اند و از این حلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد عبارت کرده اند و این همچنان باشد که کسیکه هرگز آینه
ندیده باشد در روی نگرد صورت خویش بیند پندارد که وی در
آینه فرود آمده است یا پندارد که خود آن صورت خود صورت
آینه است که صفت آینه خود آنست که سرخ و سفید شد اگر پندارد
که در آینه فرود آمد این حلول بود اگر پندارد که آینه خود صورت

وی شد این تکرار بود هرزه و غلط است بلکه هرگز آینه صورت نشود و
صورت آینه لیکن چنان پندارد کسی که کار بر تمام شناخته باشد
و شرح این چنین کتاب دشوار بود زیرا که این علم دراز است مقام
دوم چون از فهم فارغ شد حالت که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد
هست بود و معنی آنست حالتی یافت که پیش از این نبود و در حقیقت
آن حالت سخن بسیار است که آن حیرت و درست نیست که آن یک نوع
نبود بلکه انواع بسیار بود اما دو جنس باشد یکی از جنس مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غالب شود و ویرا چون مست گرداند
و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه آتش عشق بود و گاه
طلب گاه اندوه و گاه حسرت بود و اقسام این بسیار است اما چون
آن آتش در دل غالب شود و آن بدماغ رسد و حواس ویرا مشغول کند
تا نبیند و نشنود چون خفته و اگر ببیند و شنود از آن غایب و غافل
بود چون مست نوع دیگر مکاشفاتست که چیزها نمودن گیرد از آنکه

صوفیان را

صوفیان را باشد بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن
از آن وجهست که دل را صافی کند و چون آینه باشد که گردی بروی
نشسته باشد که چون پاک کنند صورت در وی پدید آید هر چه
از آن معنی در عبارت نتوان آورد علی باشد و قیاسی و مثالی و
حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بدان رسیده بود انکار هر کسی
را قدم گاه خود معلوم بود اگر در دیگری تصرف کند بقیاس قدم گاه
خویش کند و هر چه بقیاس بود از ورق علم بود نه از ورق ذوق
اما اینمقدار گفته می آید تا کسانیکه ایشانرا اینحال ذوق نباشد
باری باور کنند و انکار نکنند که انکار ایشانرا زیان دارد و عجب
ابله کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینه وی نیابد در خزینه ملوک نیز
نیابند و ابله تر از وی کسی بود که خویشتن را مختصر که هست پادشاه
داند و گوید که هر چه من نرسیدم و ندیدم هیچ است و هر چه مرا نیست خود
نیست و هم انکار را ازین دو نوع ابلهی خیزد و بدانکه وجد باشد که

به تکلف بود و آن عین نفاق بود مگر آنکه به تکلف اسباب آن فرا دل آرد
تا باشد که حقیقت وجد پدید آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید
و اگر گریستن نیاید تکلف کنید معنی این است که به تکلف اسباب آن فرا دل آورید
و آن تکلف برای آن است تا باشد که به حقیقت ادا کند **سؤال** اگر کسی گوید چه
سماع ایشان حق است و برای حق است پس باید که درویشان همه مقریان
نشاندندی و قرآن خواندندی نه قوالان که سرود گویند که قرآن
کلام حق است و سماع آن اولی‌تر بود **جواب** آنست که سماع بر آیات
قرآن بسیار کنند و وجد از آن بسیار پدید آید و بسیاری بود که از سماع
قرآن بیهوش شوند و بسیار کس بوده است که در آن جان بداده است
و حکایات آن بیاوردن دراز شود و در کتاب احیا به تفصیل گفته‌ایم
اما سبب آنکه بدل مقری قوال نشانند و بدل قرآن سرود پنج سبب
است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
که در آن قصه کافران و حکم معامله اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است

که قرآن

که قرآن شفای همه اصناف خلق است چون مقری این آیت برخواند
که مادر را از میراث شش یک بود و خواهر را نیمه بود یا آنکه زنی که
شوهرش بمیرد چهار ماه و ده روز عده باید داشت و امثال این آتش
عشق را تیز نگرداند مگر کسی که به غایت عاشق بود و از هر چیزی وی را
سماعی باشد و اگرچه از مقصود دور بود و چنان نادر بود سبب دوم
آنکه بیشتر مردم قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار
شنیده شنید آنگاهی فرا دل ندهد در بیشتر احوال تا چنین که کسی
بیتی یک بار شنود و بدان حاصل کند بار دوم آن حال حاضر نیاید و سرود
نو بر نو توان گفت و قرآن نو بر نو نتوان خواند و چون عرب می‌آمدند
در روزگار رسول صلعم و قرآن تازه می‌شنیدند و می‌گریستند و احوال
بر ایشان پدید می‌آمد ابوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا
گفت ما نیز همچون شما بودیم و اکنون دلها سخت گشت یعنی قرآن
قرار گرفت و خو فرا کرد پس هرچه تازه بود اثر آن بیش بود

و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تا زود با شهرهای خویش باز
شوند و گفتی می‌ترسم که چون مقام کنند الفت و حرمت از دل ایشان
برخیزد سبب سوم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تا وی را بالحان
و وزن فرا جنبانی و برای آنست که بر صوت سماع کم افتد و بر
آواز خوش افتد چون موزون بود و بالحان بود و الحان هر دستانی
را اثری دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افکنند و بر دستان
راست کنند و در وی تصرف کنند و چون بی الحان بود معنی مجرد نماند
مگر آتشی گرم باشد که بدان بر افروزد سبب چهارم آنکه الحان را
مدد باید داد بآوازهای دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف و
طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن عین جد است
وی را صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آن
صورت هزل دارد چنانکه رسول صلعم در خانه ربیع بنت معوذ شد
و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون وی را بدیدند ثنای وی

بشعر

بشعر گفتن گرفتند فرمود خاموش باشید همانکه می‌گفتید میگویید که ثنای وی
عین جد بود بر دف گفتن که صورت هزل دارد روا نبود سبب پنجم
آنکه هر کسی سرودی که حالتی باشد حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال
خویش چون موافق نبود آنرا کاره باشد که گوید این سرود مگوی دیگری
سرود بگوی و نشاید قرآنرا در آن معرض آوردن که از آن کراهیت
آید و باشد که همه آیتها موافق هر کسی نباشد پس اگر بیت موافق وی نباشد
وی بر وفق حال خویش تبدیل کند که واجب نیست که از شعر آن فهم
کنی که شاعر خواسته است اما قرآن نشاید که تبدیل کنند بر اندیشه خلایق
و از معنی قرآن بگردانند پس بدین سبب اختیار مشایخ قوال سماع بوده است
که گفته آمد و حاصل این معانی بدو سبب باز آید یکی صفت شنونده و
دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف و اندیشه نیفتند مقام
سیوم در سماع حرکت و رقص و جامه دریدنست و هر چه در آن
۲۱
معلوم باشد ولی اختیار باشد بدان ماخوذ نباشد آن حرام بود

وهرچه باختیار کند و فرا مردم نماید که وی صاحب حالت در باشد این حرام
بود که عین نفاق بود ابو القاسم نصرابادی گفت من میگویم که این قوم
چون بسماع مشغول شوند بهتر از انکه غیبت و بوعمرو بن نجید گفت
اگر سی سال غیبت کنند بهتر از انکه در سماع حالتی فرا نمایند بدروغ
و باید که کاملترین ان باشد که سماع می شنود و سماع کند مشایخ بر ظاهر وی
پیدا نیاید و قوت وی چنان شود که خویشتن نگاه تواند داشت از
حرکت و بانگ و گریستن از ضعف بود لیکن چنین قوی کمتر باشند و همانا معنی آنکه
ابوبکر گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قوت قلوبنا تغیر که
سخت و بقوت شد که طاقت آن داریم که خویشتن نگاه داریم
وانکس که خویشتن نگاه نتواند داشت باید که بالضرورت نرسد
خویشتن نگاه میدارد جوانی در صحبت جنید بود چون سماع بشنیدی
بآواز آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت من نباشی پس وی
صبر میکرد تا بجد عظیم رسید تا که روز چند آن خویشتن نگاه داشت

که برما نماند

و همانا

که یک بانگ بزد و شکمش بشکافت و فرمان یافت اما اگر کسی از خویشتن
حالی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خویشتن بشیوه ابازیستن آورد آن
روا بود و رقص مباحست که زنگیان در مسجد رقص میکردند که عایشه
نظاره شد و رسول علیه السلام فرا علی علیه السلام گفت که تو از منی و من از
تو از شادی این سخن رقص کرد چند بار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب
باشد که در نشاط و شادی کنند و فرا جعفر گفت تو بمن مانی بخلق
و خلق وی نیز از شادی کرد و زید بن حارثه را گفت تو برادر مائی و
مولا مائی او نیز از شادی کرد پس کسیکه گوید این حرامست خطا میکنند
بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست و کسیکه
بدان سبب کند که تا آن حالت در دل وی پیدا آید قوی تر شود
آن خود محمود بود اما جامه دریدن باختیار نشاید که آن ضایع کردن
مال بود اما چون معلوم مغلوب شد روا بود و هرچند که جامه باختیار
دریدن نشاید لکن شاید که در آن اختیار مضطر شد که چنان شود

که اگر خواهد که نکند نتوانند که ناله بیمار باختیار نبود لیکن اگر خواهد که نکند نتواند
ونه هرچه بار ادب و قصد بود آدمی دست ازان نتواند داشت همچو وقتی
چنین مغلوب بود با خود نبود اما آنکه صوفیان خرقه خرقه کنند باختیار
و پارها قسمت کنند گروهی برین اعتراض گفته اند که این نشاید و خطا گفته اند
که کرباس نیز پاره کنند تا به پیراهن دوزند لیکن چون ضایع نکنند و
برای مقصودی پاره کنند روا باشد چنین پارها چهار سو کنند برای آن
عرض تا هم از ان نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد
که اگر کسی یک کرباس با صد پاره کند و هر پاره درویشی دهد مباح بود
چه هر پاره چنان باشد که بکاری خواهد آمد انتهی تحقیق ثانی در بیان
اقوال و احادیث که در باب وجد و حجل و رقص وارد گشته بدانکه
در ماسبق مقرر شده که تحقیق نزد اهل اصول آنست که اصالت در
امور اباحت است مادامیکه در حرمت آن نص خاص ثابت نشود و بدون
ورود نص تحریم قیاساً حرام گفتن ممنوع و در حرمت رقص و وجد نص
ثابت نشده

ثابت نشده بلکه فعل آن از رسول و صحابه کرام علیهم الصلوة والسلام
ثابت گشته باحادیث مفصله در باب حجل فی روایة لمسلم انه جاء حبش
یزفنون فی یوم عید فی المسجد ای یرقصون و یقولون محمد صالح و خرج
البیهقی عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا علی انت منی
وانا منک فحجل وقال لجعفر اشبهت خلقی وخلقی فحجل وقال
صلی الله علیه وسلم لزید انت اخونا ومولانا فحجل انتهی وکان
هذه القصة فی عمرة القضاء لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم مکة فتبعته عمارة
بنت حمزة القصة فنادی یا عم یا عم فتناولها علی فاختصم فیها
علی و زید و جعفر فاعطاها لجعفر قال ابن ماجة حدثنا هشام بن
عمار و محمد بن الصباح قالا حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم حدثنی ابی
عن عبید الله بن مقسم عن عبد الله بن عمر انه قال سمعت رسول الله صلعم
وهو علی المنبر یقول یاخذ الجبار سمواته وارضه بیده وقبض بیده
فجعل یقبضها ویبسطها ثم یقول انا الجبار این الجبارون این المتکبرون
قال ویمیل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن یمینه وعن یساره

حتى نظرت الى المنبر يتحرك من السفل حتى اني اقول ساقط هو برسول الله

صلعم وهشام بن عمار من رجال السنة غير مسلم صدوق ومحمد بن الصباح

بن سفيان ابو جعفر التاجر صدوق ابن ابي حازم سلمة بن دينار صدوق

فقيه من رجال السنة وابوه فقيه عابد من رجال السنة وعبد الله بن مقسم

ثقة فقيه مشهور من رجال السنة غير الترمذي قال الشيخ العارف بالله

الشيخ شهاب الدين السهروردي في العوارف اخبرنا ابو زرعة طاهر عن والده

ابي الفضل الحافظ المقدسي قال اخبرنا ابو منصور محمد بن عبد الملك المظفري

بن خيرون قال انبانا ابو علي الفضل بن منصور بن نصر الكاغذي السمرقندي اجازة

قال حدثنا الهيثم بن كليب قال حدثنا ابو بكر عمار بن اسحاق قال

حدثنا سعيد بن عامر عن شعبة عن عبد العزيز بن صهيب عن انس قال

كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ نزل عليه جبرئيل عليه السلام

فقال يا رسول الله ان فقراء امتك يدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف

يوم وهو خمسمائة عام ففرح رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان رسول الله

مع اربعمائة صحابي فقال اينكم من ينشد لنا فقال بدوي نعم يا رسول الله

فقال

فقال هات فانشد البدوي ٥ قد لسعت حية الهوى كبدي

فلا طبيب لها ولا راقي الا الحبيب الذي قد شغفت به فعنده رقيتي وترياقي

فتواجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتى سقط

رداؤه عن منكبه فلما فرغوا آوى كل واحد منهم الى مكانه قال معاوية بن

ابي سفيان ما احسن لعبكم يا رسول الله فقال مه يا معاوية ليس بكريم من

لم يهتز عند سماع ذكر الحبيب ثم قسم رداء رسول الله صلى الله عليه وسلم

على من حاضرهم باربعمائة قطعة ثم قال هذا الحديث اوردناه مسندا كما

سمعناه ووجدناه وقد تكلم في صحته اصحاب الحديث وما وجدنا في شيء

انه غير صحيح انتهى در في الخرقة الى الحادي لا ينبغي ان يفعل ذلك الا اذا

حضرة نيته بحيث منها التكليف والمراعات بالقاء الخرقة الى الحادي

فقد روي ان كعب بن زهير دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم

المسجد وانشد ٥ بانت سعاد فقلبي اليوم متبول حتى انتهى

الى قوله فيها ان الرسول لسيف يستضاء به مهند من سيوف الله

مسلول بعث الى رسول الله او على والعذر عند رسول الله واول
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت فقال اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده ورسوله انا كعب بن زهير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم
بردة كانت فلما كان زمن معوية بعث الى كعب بن زهير بعنا بردة
رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشرة الف فقال ما كنت لا وثر ثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم احدا فلما مات كعب بعث معاوية الى
اولاده بعشرين الف واخذ البردة كذا في العوارف بذا الكلمه في كشف
الغطاء عن اباحة السماع للمحدث العالم الفاضل مولانا سلام الله
ابن شیخ الاسلام الدهلوی قدس سره در شرائط سماع و اسباب محرمه
آن انچه از کلام اهل شریعت مستنبط میشود انکه در مین رساله
مکرر ترقیم یافته که فعل مباح الاصل باعث قربت و طاعت هم بعوارض
محرمه میگردد چنانچه حرمت نماز در اوقات مکروهه و کراهت عبادت
بنیت ریا و سمع معروف و مشهور است پس غنا که حال اباحت

د

در مستحبات و وجوب آن دریافت که وی هم باسباب و عوارض محرمه حرام
میشود چنانچه بحرمت غنای مقترن بمنکرات کرات و مرات بالاجمال
تصریح رفته است اکنون تفصیل اسباب محرمه غنا و منکرات شرعیه آن باید
شنید واضح باد که محرمات غنا بر چند اقسام است قسم اول آنکه وجه
حرمت در مغنی و مستمع باشد همچو سرائیدن زن اجنبیه جوان سال
رو بروی نامحرمان که آنها را بخوف فتنه دیدن صورت و شنیدن
آواز وی جایز نباشد بحکم احادیث صحاح که در هدایه یاد کرده شده
مثل حدیث ابی امامه عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله
حرم القینة وبیعها وثمنها وتعلیمها والاستماع الیها پس اگر زن
جوان اجنبیه در پس پرده یا منکوحه خواه مملوکه یا زنی عجوزه که نظر
بروی حرام نیست بلا حجاب نیز سراید سماع آن حرام نخواهد بود
بدلیل روایاتیکه در فصل اول باب ثانی گذشته کما نقل من
فتاوی البیان ان عثمان رضی الله عنه کانت عنده جاریتان

تغنيان فلما كان وقت السحر قالت امسكا هذا وقت الاستغفار وهم از
كتاب مذكور منقول كه سوى اصحابنا بين سماع الغنا من الرجال والمرأة
وان صوت الحرة ليست بعورة كوجهها وكفاها من المنافع انه قال يجوز
استماع التغني من الزوجة والجارية المملوكة انتهى ومطابق ما قلنا است
انچه مولوى سلام الله محدث در كشف الاقناع على اباحة السماع بعد
روايت حديث مذكور الصدر از ترمذى نقل نموده اند كذا قال الترمذى
وحديث ابى امامة انما نعرفه من هذا الوجه وقد تكلم بعض اهل العلم فى
على بن يزيد وضعفه وهو شاد انتهى وعلى تقدير صحته فالمراد بالمغنية الجارية
التى تغنى للرجال فى مجلس الشرب بل ذكروا فى سبب النزول انه كان نضر
بن الحارث يشترى القيان ويجلس على معاشره من اراد الاسلام ويمنعه
ولا كلام فى الغناء الاجنبية للفساق ومن يخاف منه الفتنة حرام واما غناء
الجارية لمالكها وكذا غناء الاجنبية عند عدم الفتنة فلا يقابل لهذا التحريم
مطلق السماع **سوال** اگر كسى گويد كه در مجالس صوفيه امارد و قوالان

خوب

خوب رو و بى ريش مى سرايند و الامرد كالنسا مشهور است پس بايد كه
غناى ايشان نيز حرام باشد **جواب** گوييم الامرد كالنساء در حكم تحريم نظر
بشهوت است يعنى چنانكه نظر بطرف نسا حرام است همچنان نگاه بطرف
امرد ممنوع اما نهى از سماع آواز و غناى امارد و خوبرويان جائى
وارد نشده بلكه مولوى جامى قدس سره السامى در نفحات الانس مينويسند
كه شيخ روزبهان بقلى قدس الله سره در كتاب الانوار فى كشف الاسرار
آورده است كه قوال بايد كه خوب روى باشد كه عارفان در مجمع سماع بجهت
ترويح قلوب سه چيز محتاج اند روايح طيبه و روى صبيح و صوت مليح
و موافق مرقوم الصدر است آنچه امام محمد غزالى رحمة الله عليه در كيمياى
سعادت نوشته اند كه آواز زنان عورت نيست همچو روى كودكان ليكن نگريستن
در روى كودكان بشهوت و جائيكه بيم فتنه باشد حرام است انتهى
قسم دوم آنكه وجه حرمت در مسموع باشد يعنى كلاميكه سرائيده شود
مشتمل بود بر چيزيكه شرعا حلال نيست همچو مدح زن حسينه جميله

مغنیه و وصف شراب که هیجان رغبت انگیزد وبسوی آن وصفت
دیر و بتخانه و میخانه چنانکه رسم کفار است و هجو مسلم یا ذمی باراده اهانة
ومذمت خواه منثور باشد مسموع مذکور براهانت دین وسوء ظن لبعث
انبیا و اولیا نعوذ بالله منها الحکم روانست که در فصل اول باب ثانی گذشت
کما نقلنا من فتح القدیر ان التغنی المحرم ما کان فی اللفظ ما لا یحل
کصفة المرأة المعینة الحیة ووصف الخمر المهیج الیها والدیریات و
الحانات والهجاء لمسلم او ذمی اذا اراد المتکلم هجاءه لا اذا اراد
انشاد الشعر للاستشهاد او لیعلم فصاحته وبلاغته انتهی قسم سیوم
آنکه وجه حرمت در مستمع باشد یعنی سامع بهوای نفسانی که شرعا روا
نباشد سماع غنا کند تا بقوه سماع آن هوای در نفس وی بیفزاید زیراکه
خاصه سماع است که هرچه در دل آدمی باشد غنا محرک آن معنی شود
وهوای محرم نفس تحت انواع و اقسام باشد چنانچه بسیار بآن خمر بذوق
شراب و جوانان بشوق جماع و عشاق فساق بیاد معشوقان فجار
وکفار

وکفار و مشرکین در مجالس شرب و معابد کفر بنا بر تقلید آبا و اسلاف خود
می شوند و ظرف شرب و فسق و فجور و تعصب دین باطل مشغول وعلی
هذا القیاس حکم غنا نیست که مخنثان و زنان و بازیگران و طفلان
کنهک و خنیاگران بنا بر تحصیل مال در کوچه و بازار و محله ها سرود کنان
میکنند و مسلمانان نماز و روزه و مشاغل حسنه گذاشته بنا بر تماشا
بنی و استماع سرود ایشان تضیع اوقات میکنند و در لهو و لعب و بازی
میکوشند در احادیث و فقه هرجا که نهی یا مذمت غنا بلفظ لهو و لعب
ملاهی و منکر آمده مراد از آن همین انواع ملاهی و منکرات است چنانچه
از روایات فقه فصل باب ثانی و احادیث عشره که در هدایه سادسه
گذشته این معنی واضح است بنا بر تذکیر آن مضامین و تنبیه غافلین اعادت
چند روایت درینجا کرده میآید فی شرح الرودی المسمی بالنوری
اعلم ان الغنا الذی یختلف علماؤنا فی حقه هو ما کان علی سبیل
اللهو واللعب کما یسمع الفساق وشارب الخمر وتارک الصلوة فاما من

یسمع الغناء وهو صالح دائم الصلوة لا تارک الورد وقراءة القرآن فله
حلال بلا خلاف بین علمائنا رحمهم الله فی شرح الکافی المنسوب بالمحمدی
للمحمد ابن عباس الشافعی واعلم ان المکروه من السماع عند علمائنا رحمهم
الله ما کان علی سبیل اللهو واراده العصیان بان یجمع الفساق علی
ذلک وینکرون الصلوة وقراءة القرآن اما من کان من اهل الصلوة
واهل القرآن من جملة الصالحین فسماعه حلال بلا خلاف بین علمائنا
رحمهم الله اذ لا یریدون بذلک السماع الا وجه الله وحضوره یذکرون الله
وخوف الآخرة وکل ذلک محمود غیر مذموم قسم چهارم آنکه در استعمال
آلات غنا وجه حرمت شده و آن بدین طور متصور است که رباب
وچنگ وطنبوره وبربط وسارنگی وغیره مزامیر بغیر غنا نوازند چنانکه
رسم کفار و مشرکین از عجم و عرب در ابتدای اسلام بوده است که بوقت
طعام و شراب خواری صرف معازف می نواختند و اکنون نیز
در نصاری وسلاطین هند مروج است چنانچه روشن چوکی عبارت
از همین

از همین است موجب حرمت آنکه همین عینه گذاری در زمان نبوت
علت حرمت مزامیر و ممانعت ظروف شراب خواری بجهت اهتمام
در تحریم خمر شده بود پس اگرچه محفل شرب نباشد لیکن بنابر التشبیه بهیئة
مذکوره زدن مزامیر بلا غنا حرام گشته و هر مزامیر منحصر نیست بلکه جمله
افعال مخصوصه بکیشان و مشرکان ممنوع و حرام است حتی که اگر شیر
یا شربت وغیره مشروبات مباحه در گیلاس و جام ها انداخته مسلمانان
بهمدیگر بنوشند والفاظ مخصوصه می پرستان بمیان آرند مشروبات
مباحه مذکوره نیز بنابر التشبیه بوضع می خواری حرام خواهد بود تفصیل
روایات آن در نغمه اول گذشته مثل قول الحاوی من ان الملاهی
اما حرام کعود و طنبور و معزفة وطبل ومزمار وما الهی بصوت مطرب
اذا انفرد او مکروه وهو ما یزید به الغناء طربا ولم یطرب منفردا کالصنج
والقصب یکره مع الغناء لا وحده انتهی وکذا من قول العمر الی المحرم
هو ما یطرب من غیر غناء کعود وطنبور وطبل ومزامیر ورباب

وما شبههما واما آنچه مشهور گشته که سماع غنا با مزامیر اگرچه خالی باشد
از منکرات مطلقاً و اتفاقاً حرام است و طرب دیگر به الغنا علت
حرمت است این گمان غیر محقق نیست و قابل اعتبار نیست بوجوهات
شده چه نغمه اول از قانون سیوم و بدلائلی که صاحب امتاع در کتاب
خود نقل کرده و شیخ عبدالحق ترجمه آن در مدارج النبوت آورده و من
عبارت مدارج را بجنسه نقل نموده ام و از روی برابنکه مولانا الکریم
عیسی بن عبد الرحیم رضی الله عنهما در رساله خویش نوشته اند از انجا
که اینمقام مزلة الاقدام است نقل عبارت مولانا الکریم عیسی بن عبد الرحیم
درینجا واجب افتاد و آن اینست واما الالات فهی مختلف فیها
ایضاً نحو اختلافهم فی الغناء وقد اشتهر فی کتب المتاخرین نقل
الاتفاق علی حرمة المزامیر والاوتار وهذا النقل لیس بصحیح فقد
ذکر الحافظ ابن حجر فی شرح البخاری ان بعض العلماء نقلوا الاتفاق
علی اباحة الالات وهو الظاهر یشمل المزامیر والاوتار وغیرهما
من جمیع

من جمیع الالات والنقلان متعارضان فکلاهما ساقطان ویحق
ثبوت الاختلاف فیها والذی لقیه فحول المتقدمین کعبد الله بن جعفر و
ابن عمر وابراهیم بن سعد وغیرهم الاباحة ومن المتاخرین جماعة
صرحوا باباحة المزامیر والاوتار وجمیع الالات کالشیخ عز الدین
بن عبد السلام وغیره وکان الشیخ یحضره ویفعل ذلک بمجلسه وهو فقیه
مجتهد متفق علیه دیانته وورعه وکالجنید والغزالی رضی الله تعالی
عنهما وامثالهما وهولاء السادة وان اشتهروا باسم الصوفیة لم یخرجوا
عن زمرة المجتهدین بل بلغوا فی مرتبة الکمال برعایة التقوی واتباع
السنة وتحصیل سنیات الاحوال وهم اشد اهتماماً بالتحری والاحتیاط
واکثر احتساباً بما فیه شائبة الریبة والاختلاط فالمزامیر والاوتار ایضاً
مجتهد فیها والمجتهد فیه لیس فی محل الانکار علی ما هو الصحیح المختار ثم
المذکور فی تعلیل حرمة المزامیر والاوتار فی المشهور انها من شعایر
اهل الشرب محرمة لذالک فلذا غیر مختص بهم وما قیل انها تذکر الخمر

وتشرع الیها فلما صار محرما اذن لعارض تذکر المحرم بحرمته اوانی الخمر لذلک
فلما زالت حرمة الاوانی بتقادم العهد وتقرر حرمة الخمر فکذلک
نزول حرمة المزامیر والاوتار بزوال هذا العارض و ما یقال من
ان العلة فی التحریم الطرب ممنوع فقد نقل عن جماعة من الصحابة
وغیرهم الطرب بصفة المدح وقال معویة ان الکریم طروب کحضرت
عبد الله بن جعفر وعمرو بن العاص وروی الغزالی عن الشافعی رحمه الله
انه قال لیونس لما قال له لا اطرب قال مالک حس صحیح ونقل ابو بلال
العسکری انهم قالوا من لم یطرب فلیس بکریم وروی ابن قتیبة
بسنده عن اسمعیل ابن علیة انه قال الطرب عقل وکرم فمن لم یطرب
فلیس بعاقل ولا کریم وبالجملة فلیس الطرب بمذموم لا عقلا ولا شرعا
ولم یقم دلیل علی حرمته فلا یکون حراما ولا علة لحرمة شیء اخر هذا
وقد کنت برهة من الزمان منکر الغناء والالات شدید الانکار
فلما وقفت علی بعض السنن والاثار ظهر لی رجحان اباحته بلا انکار
تم

ثم بعد ای الذی اباحته فیا عن فعلها النبی صلی الله علیه وسلم ولظهر ساحة
قدسه عن نسبة ما لا یلیق به وهو متفق علی کل مؤمن وفی القول بتحریمه
تسجیل علی شارع الاحکام بانه قد ارتکب الحرام وهو امر صعب لا یجتری
علیه مسلم فاختر ایها المنصف بعد ما بدء لک انه الصواب ودع عنک ما فیه
القلق وشابه الارتیاب انتهی **قسم پنجم** که آن سماع مباح حرام
میگردد اینست که هرگاه سماع بر آیات قرآن و احادیث نبوی باشد
همراه آن مزامیر و معازف نواخته شود موجب حرمت اینکه قرائت
قرآن و ذکر احادیث نبی آخر الزمان از قسم طاعت و قربت است
و مزامیر اگرچه اباحت آن علی اختلاف الاقوال ثابت گردیده اما
در چشم عوام صورت هزل دارد همراه قربت و طاعت نواختن
آن مکروه دانسته نقل قول شیخ الاسلام امام محمد غزالی در خصوص
در تذکره ثانیه گذشته است اگرچه شیخ الاسلام رحمة الله علیه بسبب
پنجم حرمت آنرا شمرده که عامی طبع بعادت سماع کند بر طریق

بر طریق عشرت و بازی و بران مواظبت سازد ولیکن این قسم
مباح گفته لهذا در اسباب محرمه مندرج نکردم **تذکره رابعه** در ادابیکه
اهل طریقت بنابر استفاده سماع بدان تاکید فرموده اند و مجموع آن اداب
در رعایت زمان و مکان و اخوان منحصر است **اما زمان** پس مراد
از آن وقتیست که فارغ باشد از فکر نماز و تلاوت قران و مراقبه
و درود وغیره و اجابت ملتزمات و خالی باشد از مشغلهای
ضروریات بشری مانند وقت خوردن طعام و حاجت بول
و براز و زمان افکاریکه بسبب آن پراگندگی دلها بود که در چنین
اوقات فایده نخواهد بخشید بلکه وقت سماع جمعیت دل و فراغ
خاطر از تعلق ما سوی الله ضرورست تا قلب سامع مستحق رحمت
الهی بود **اما مکان** پس مراد از آنست که محل سماع کوچه و بازار
و رهگذر عام و مجمع تماشاییان زن و مرد نباشد و جای تنگ و
تاریک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و مسکن امیر جابر و

سلطان

سلطان و وزیر ظالم که در انجا خلوت صوفیان خطرناک بوساوس
اهل دنیا تواند شد نباشد در اینچنین جا وقت ضایع و سماع
بیفایده گردد **اما اخوان** عبارتست از آنکه هر که در صحبت سماع حاضر
شود باید که اهل آن باشد و مراد از اهل آنست که دلش خالی از
عشق و محبت نبود با اهل الله حسن عقیدت داشته باشد و بغفلت
و انکار نشود درینصورت اگر در محفل سالکان هم طریق مانند
خویشان وفاداران وغیرهم مجتمع باشند و مجلس از اغیار خالی
تاثیر صحبت نیز برد و فیض محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت و
هرگاه اهل غفلت و لهو و دنیاداران بی ادب و متکبر ما لعبصی بسالکان
منکر و متعصب با درویشان که نه بسبب ایشان باشند شریک
صحبت شده به تکلف حال کنند و بدون تقاضای غیب برای نمایش
مردم جوش و خروش نمایند از حضوری اینچنین کسان باب تاثیر
مسدود میگردد و رنگ صحبت دگرگون میشود پس ضرورست که صحبت

از نااهلان و اغیار بندگو مجلس خالی باشد هرگاه اهل سماع بنشیند ادب
آنست که امام محمد غزالی در کیمیای سعادت می نویسد بعبارت چنین
کسانیکه اهل آن باشند بسماع بنشینند **ادب** آنست که همه سر در پیش افکنند
و در یکدیگر ننگرند و هر کس همگی خویش بدان دهد در میان سماع سخن نگویند
و آب نخورند و از چپ و راست ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت
نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند با ادب بنشینند و همه دل با حق تعالی
دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب بسبب سماع
و خویشتن نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون کسی
بسبب غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر دستارش
بیفتد دستارش بنهند و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و
تابعین نقل نکرده اند اما نیکوست که نه هرچه بدعت بود نشاید
که بسیاری بدعت نیکو باشد که شافعی میگوید جماعت در تراویح
وضع عمر است و بدعتی نیکو است پس بدعت مذموم آن بود که مخالف

سنتی

سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و
در هر قومی عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان
بدخویی بود و رسول صلعم میگوید خالقوا الناس باخلاقهم با هر کسی زندگانی
بر وفق عادت و خوی وی کن چون این قوم بدین موافقت شاد
شوند و از این مخالفت مستوحش شوند موافقت ایشان کردن از سنت
بود و صحابه رسول صلعم برپای نخاستندی که وی آنرا کاره بودی لیکن
چون جای عادت شد که برپا ناخاستن مستوحش میشوند برخاستن برای
دلخوشی را اولی بود که عادت عرب دیگر است و عادت عجم دیگر انتهی
بقیه آداب و شرایط که مریدان و معتقد آنرا البته پیرو مرشد و شیخ وقت
عند السماع می شاید در کلام شیخ الاسلام قدس سره و در عبارت غنیه
الطالبین که در باب قبل نقل کلام مندرج است در اعادت آن تطویل
لاطایل بود هر که راغب باشد در آخر باب ثالث و تذکره اولی خاتمه
این رساله ببیند **آداب قوالان** باید که قوال خوش آواز و بد اطوار نباشد

بی نماز کند از اهالی هند یعنی با بزرگان و صوفیان عقیده نمی کنند
و اجرت سرود خود مقرر و معین نسازد بلکه بشرط خاطر مستمعان
لله مقصود سازد و هرچه بطور انعام و صله از دست شیخ وقت یا صوفی
صاحب حال بیابد آنرا تبرک پندارد و در محفل صوفیان با اظهار نشیند
و آغاز و اختتام سماع بکلام ربانی و آیات قرآنی کنند اگر قوال را چیزی
از قرآن یاد نبود از اهل محفل هر که قاری و حافظ باشد چیزی تبرکا
اول بخواند بعده قوال را باید که از صفت خدا و رسول و مدح بزرگان دین
آغاز سرود کند پس از آن حسب رغبت اهل صحبت برعایت وقت
و ادراک و لحاظ فهم مستمعان بسراید یعنی چیزیکه در فهم صوفیان
و اکثر مستمعین نیاید نسراید یا برای مردم تازی کلام عربی و برای ترکی
ترکی و پیش زبان دانان فارسی فارسی و پیش هندیان هندی بسراید
و همچنان آهنگ اختیار نکند که الفاظ و معنی مسموع و مفهوم اهل محفل
نباید و تا امکان مضامین نیز نسازد یعنی بر کلام شعر هجر شروع
کم باشد

گفته باشد در آن کلام دیگر منفصل و متصل خلط نسازد و بالعکس آن نیز نکند
تا موجب توحش خاطر مستمعان نگردد و هر چیزیکه کدام صوفی را ذوق
دست دهد به تکرار آن کلام دو چهار بار مضایقه نسازد و از زمزمه
چیزیکه مخصوص باهل شرک و اهل هوی است در میان نیارد و مثل
سنکهه و ناقوس که مخصوص بمعابد کفار می نوازند و جها نجهه و طبل مخنثان
که آنرا در هندی ڈهول گویند و سراغ یعنی بانسلی و کره نفیر و دنک که در
خصوص آن از شارع نهی آمده در محفل صوفیه صافیه که برای ازدیاد
عشق و محبت الهی و تحصیل ذوق و شوق آخرت و زهد و بیزاری
دنیا موضوع است نباید نوازند و در هر حال آداب شریعت و طریقت
نگاه دارند زیرا که سماع با آداب و شرایط مستجلب رحمت است از پروردگار
تعالی شانه و مستوجب ازدیاد نسبت در حق صوفیان علیهم الرحمه
اتمام بزم چون از تحقیقات مرقومة الصدر بتحقیق گوینده سماع بشرایط
و آداب مستجلب رحمت و مستوجب ازدیاد عشق و محبت و شعله

جانسوز مبرد آتش ذوق در دل می افروزد و نایره دل افروزی و
زمزمار پرده های عنبر و عنبریت می سوزد و مطرب خوش نوا بلبل و بر هستی
از سالک میریزد و مغنی خوش آواز دانا طرب مستی در طالب
می انگیزد دعا مختصر من صوره سوکه در ساغر دلش ریخت خمخانه ساقی توحید
پیمانهٔ هوش ربا میرسد و جام دماغش از پیر مغان تجرید
و ماندم مستی روح فرا میگیرد باده عشقش جوش میزند و سینه بی کینه
آتش خروش میکند و هنگام آنست که بدون امداد ساز و سامان رنگ و بوا
و هوس از آئینه دل نمی رداید و بغیر بیخودی و بیهوشی حدیث حق
بگوش جان نمی آید و بلا ناخن زلی تار طنبور عقده دل نمیگشاید
ولی قهقه صراحی و مینای ساقی حل مشکل نظر نمی آید پس ۵
وقت آن آمد که مصرعی بیان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم
ساقی نامه مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی در ده قدح که بی می
مجلس ندارد آبی ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را

گرچه بدنامی است نزد عاقلان ما نمیخواهیم ننگ و نام را بیا ساقی آن جام
صافی صفت که بر دل گشاید در معرفت بیا ساقی آن جام یاقوت وش
که بر دل گشاید در وقت خوش بیا ساقی آن ارغوانی قدح که دل زو
فرح یابد و جان فرح بیا ساقی آن آب آتش لبانه سوز که گر شیر نوشد
شود بیشه سوز بیا ساقی آن می که حال آورد کرامت فزاید کمال آورد
بیا ساقی آن می که تیزی کند بباغ دلم مشک بیزی کند بیا ساقی
آن می که جان پرور است دل خسته را همچو جان در بر است بیا ساقی آن
جام چون سلسبیل که دل را بود در سموم دلیل بیا ساقی آن می که
حور بهشت عبیر ملایک در آن می سرشت بیا ساقی از می ندارم گریز
بیک جام باقی مراد و ستیز بیا ساقی از می طلب کام دل که بی می ندیدیم
آرام دل که از وصال جانان دل صبوری کند دل از می تواند که دوری کند
بجستی توان در اسرار سفت که در بیخودی راز نتوان نهفت
بیا تا صفائی درون آورم دمی از کدورت برون آورم بده تا بگویم

زآواز نی شو چو جمشید کی بکو کاوس کی شد بده ساقی آن جام چون مهر و ماه
بده تا زنم بر فلک بارگاه بده ساقی آن کیمیای فتوح که با گنج قارون دهد عمر
نوح بمن ده که از غم خلاصم دهد شادی آن ره بزم خاصم دهد بمن ده که بدنام
خواهم شدن خراب می و جام خواهم شدن ز تسبیح و خرقه ملولم تمام
بمی رهن کن هر دو را والسلام **ختام** مغنی مغنی کجایی بکلبانگ رود
بیاد آور آن خسروانی سرود بمستان نوید سرودی فرست بیاران رفته
درودی فرست مغنی بزن چنگ و ارغنون بر از دلم فکر دنیای دون
مغنی کجایی که وقت گل است ز بلبل چمنها پر از غلغل است مغنی دف
چنگ ساز ده بیاران خوش نغمه آواز ده بیک نغمه در دم مرا چاره ساز
دلم نیز چیب خرقه صد پاره ساز مغنی چه باشد بلطفی کنی به نی بادم آتش
بدل بر زنی برون آری از فکر آن یکدم بهم بر زنی خان و مان
غم مغنی کجایی نوائی بزن بجای نوایان صلای بزن مغنی بیا با منت
جنگ نیست کفی بر دفی زن اگر چنگ نیست مغنی بگو قول دیر آواز

که بیچاره

که بیچاره کانم الو بی چاره ساز مغنی تو نیز مرا محرمی زمانی به نی زن
دم همدمی برای دور کن درد دست ز غنیمت دمی دم به نی دم که عالم
دمی است مغنی بیا الشنود کار هند ز قول سری این بیند دانا بیند چو غم لشکر
آرد بیا اصفی بچنگ و رباب و نای و دفی مغنی کجایی بزن بر
لبی بیا ساقی از باده پر کن لبی که با هم نشینیم و عیشی کنیم دمی خوش
بر آریم و طبعی کنیم مغنی نوای طرب ساز کن بقول غزل قصه آغاز کن
که تا وجد را کار سازی کنیم برقص آییم و خرقه بازی کنیم بیا ساقی این
نکته الشنو زمانی که یک جام می به ز کاوس کی **اختتام** هر چند مطالب
و مضامین بوقلمون این نسخه نادر الوجود ظاهرا از قلم این شکسته رقم
چکیده اما در حقیقت جواهر زواهر است که از بحر من لدن در صدف سینه
بی کینه حضرت پیر و مرشد برحق سید صرف به همت علیای آن ساقی
خمخانه توحید و آن سرمست میخانه تجرید و تفرید رشحه ای از آن رشحات
بر سر خاک پریشان ریخته و نفحه ای از آن نفحات بمشام جان ناتوان

بجنبه بیت جهان همنشین درین اثر گشته وگرنه من همان خاکم که هستم

والا بهمه دم گشتی و خوش سرای مطرب طبعم کی دست داد بچنین

نغمات جان سوز و ترنمات دل افروز لب دوختم کجا تاب ـه

نی که هر دم نغمه ارائی کند ٭ في الحقیقت از دم نائی کند ٭ و للّٰه الحمد

همین انفاس مقدسه آن سر حلقه مشایخ صابریه قدوسیه نغمه قدوسی

تاریخ اختتام نغمه عشاق در نی دم دمیده و صرف از فیض تائید

روح القدس برای بیانش قطعه بدیهه سبه قطعه تاریخ زین نغمه

عشاقم هاکی چو بگوشش ابد ٭ بیرون کشد صوفی آن خرقه سالوسی ٭

بر چرخ رسد از وی اصناف طرب کفه ٭ هر شعله آوازی چون شعله فانوسی ٭

در نه چمن گردون از گل شگفد از وی ٭ در رقص شود زهره با جلوه طاوسی ٭

احیای دل مرده زین نغمه لبی سهل است ٭ از معجزه عیسی تو هر صبح پابوسی ٭

در وجد در آی دلمستانه در بزم محفل ٭ زنجیر بپا تا چند از قید بناموسی ٭

نی بزم عزا الست نی محفل جز سندی ٭ از مرگ نه خوف ابجا باز نبه ما کوسی

نی کعبه

نی کعبه نه بتخانه نی باده نه میخانه ٭ نی بانگ صلوة اینجا نه ناله ناقوسی

اینجاست دم احیا این نیست به میخانه ٭ کو معجزه عیسی کو معجزه موسی

این زمزمه وحدت بشنید ملک گفتا ٭ تاریخ ختام او شد نغمه قدوسی

لیکن بی تکمیلش لا کشت از دو سیران ٭ تا هستی زاید رابد در جاسوسی

سنه ۱۳۴۴ هجری

یک الف و سه صد سه هجری با چهار و چهار آمد چون کلک قلم سر زد فرسود دیا کوسی

والحمد للّٰه علی حسن الاختتام والصلوة والسلام علی نبیه خیر الانام و آله

واصحابه الکرام و اولیائه العظام ـه تا ریخت عندلیب البیان رنج صبا

واطرب العیش حادی العیش بالنغم تمام شد نسخه نغمه عشاق فقط

انا بنده بید محمد السمعانی ابن محمد حسن غفر له و عفی عنه فی پنج و شش ماه محرم سنه ۱۳۴۲

م م م م م م

م م م م

م م

م م

بنده هانجاه گانه [illegible] هم

[illegible] بنده آنه

بنده شام نه [illegible] العبد

بزرگبنده قوی بخت قراند



۲۴۳.
۱۷.

